

متن مطالعه

"... در جمیع احوال عباد را وصیت نمودیم به امانت و دیانت ..."

اشراقات

تذکرات :

- ۱ - روی جزوات چیزی ننویسید.
 - ۲ - از علامت گذاری -- حتی با مداد - اجتناب فرمائید.
 - ۳ - رعایت پاکیزگی در حفظ جزوات بشود.
 - ۴ - راس موعد مقرر و پس از پایان نیمسال ، جزوات متون درسی را به دوستان معارف محل مرجوع فرمایید.
- ✦ رعایت این نکات بدین سبب ضروری است که دوستان دیگر شما نیز قرار است از این متون بعدا استفاده کنند.

فهرست متن مطالعه آثار ۸

- | | |
|-----|---------------------------------------|
| ۱ | ۱ - بیان فارسی |
| ۱۲۰ | ۲ - غلط نامه بیان |
| ۱۴۲ | ۳ - توضیح موارد مبهمه و اصطلاحات بیان |
| ۱۶۹ | ۴ - مقاله آثار و کتب حضرت باب |
| ۱۹۲ | ۵ - توقیعات مبارکه |

بسم الله الامتع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجید سلطانی را لایق کلم یزل و لایزال بودن کینویت ذات
خود بوده و هست و لم یزل و لایزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کثی بوده و هست
خلق فرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی الّا بجز کثی از عرفان او و تجلی فرموده شیئی الّا بجز
اذ لم یزل متعالی بوده از اقران شیئی و خلق فرموده کل شیئی را بتانی که کل بکینویت فطرت
اقرار کند نزد او در یوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبی و نه قری و نه
شالی بل متفرد بوده و هست بملک الوهیت خود و متغز بوده و هست سلطان ربوبیت خود
تشناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئی بحق شناختن زیرا
که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شئیست خلق فرموده است او را بملک شئیست خود و تجلی فرموده
با نفس او در علم و معاد و خلق فرموده آیه معرفت او را در کله کثی تا آنکه یقین کنند باینکه او است
اول و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است
سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقدر و متع و او است متعالی
و مرتفع و او است که دلالت کرده و میکنند الّا بر جلوسبوح او و سو تقدیس او و امتناع توحید او و
ارتفاع بکبر او و نبوده از برای او اولی الّا با ولایت خود و نیست از برای او آخری الّا بخریت
خود و کثی بباقد قدریه او بقدر قدسی شینیه و حق باینکه با او بد فرموده خداوند خلق کثی را بد
عومیز مایه خلق کل شیئی را و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده که
ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده که فورسازج او از هر بجائی و علائی و منزه بوده جوهر مجرد
او از هر اتعاعی و ارتعاعی و او است اول و لایعرف به و او است آخر و لایوصف به و او است
ظاهر و لایبغی به و او است باطن و لایدرک به و او است اول من یومن بن طغیسه الله و
او است اول من آمن بن ظم و او است شیئی واحد که خلق کل شیئی بخلق او میشود و رزق کثی بر او
اوداده میشود و موت کثی بموت او ظاهر میشود و حیات کثی بحیات او ظاهر میشود و بعث کثی
بعث او ظاهر میشود لم یرعین الوجود بشکله لامن قبل و لامن بعد ذلک اسم الهویه و طله الیه
المستقره فی ظل وجهه الالهیه و الله که علی سلطان الوحدانیه و لو علمت ان یدوقن کثی حبه ما
ذکرت ذکر نار اذا خالما لم تسجد لها خلقت کینویتها با همی فیها و علیها و الّا کل لما یدوقن من
حبه نور من نور فی نور الی نور علی نور یهدی الله نوره من یشاء و یرضن الله لنوره من یرید الله
مبده و معید و او است که خداوند واحد از برای او ظهور نفس او بجهه نفس که خلق شده اند
قبل کثی از نفس او خلق فرموده آیه معرفت ایشان را در کینویت کثی مستقر فرموده تا آنکه کل
ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است و احد اول و حق لم یزل و حکم فرموده احدی از
مملکت را الّا بفرمان نفس خود و توحید کینویت خود اذ کل ما سویه خلق عنده قد خلق بامر

الا ان خلق والامر من قبل من بعد ذلك رب العالمين وبعد مخفی نباشد برناظر این کلمات
 که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت بطور نفس خود در او و بعد خلق فرمود خلق
 را بدعاگان کلشی صیغه قد خلق زیرا که هر شئی که خلق شده از برای یوم ظهور است بوده زیرا که
 او است مانتع الیه کلشی و ما یتقی الیه کلشی و بعد که ظاهر شد بطور آیات قدرت خود شبهه
 نیست که کل شئی بجال بایکن ان یوصل بقاء الله رسیدند دو مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل
 مشیت اولیه را و خلق فرمود با کلشی را و چونکه آآن خلق کلشی در خلق بدیع ذکر شد دلیل است
 که خلق اولم یزل و لایزال بوده اذ لم یکن شأن کان الله العالم کین خلق یعبده دان الله لم
 یزل کان فی علوقه و مادونه فی ذنوبه و اول خلق کلشی در این آن که آن یوم حید است
 بمایذ که الله شده و حضرت رب الغزاة این خلق بیع را با مر خود خلق دستقر در ظل او فرموده
 الی ان یعبده زیرا که شبهه نیست که الله بیده ذلک المخلق ثم یعبده و آن الله کان علی کلشی قد
 منظم فرموده خلق کلشی را بعد کل شئی با و امر که نازل فرموده از مساحت قدس خود و مشرق
 ساخته از شمس خود تا آنکه کلشی بذکر کلشی در کلشی مشکل در کمال گشته از برای ظهور قیامت
 اخری تا آنکه جزا بد هر شئی را جزای کل شئی ان کان من نعی بعد له و ان کان من اثبات یفضل
 اذ علم او کلشی قبل کلشی مثل علم او است کلشی بعد کلشی و قدرت او قبل خلق کل شئی بر کل شئی
 مثل قدرت او است بعد خلق کل شئی بر کلشی لم یزل الله کان عالما کل شئی و قادر علی کلشی
 لا الاله الا نحن من قبل من بعد سچ لم من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما الا اله هو
 العزيز المحبوب و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعد کلشی و در ظل بر بابی
 ملائکه سموات و ارض و ما بینهما باذن الله سبحه و کبره و مقدره و مجد و عالمه و منظم و کل
 در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع با و خواهند شد و هر گاه بعد کلشی
 از نفوس متغنه راجع با و شوند ثمره کلشی نزد او ظاهر گشته قطوبی لمن یحشر یوم القيمة من یدی الله
 یعیبنا الله عن باب من ابواب کلشی اذ انه ذات نفس قدر جرح الیه کل من قد ان بال بیان
 بما قد عل فی ذلک الباب فلتسرع فی ذلک ثم و لتسرع ثم و لتسرع ثم و لتسرع
 زیرا که خداوند اسرع کل عاجین است چه بسا که حاضر نشود نزد او کل ابواب کلشی و حکم فرماید
 بود خلق بیان و سماعی که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود مثل آنکه در قرآن
 یا لا عد ابواب مکتبه در نزد موسی با و مکتبه شده و در صحنی که خداوند خود خلق قرآن فرمود و بنود نزد
 او الایات نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر میشود نزد او که ذلک یفعل الله ما یشاء و
 یحکم و یرید لایسل عما یفعل و کل عن کلشی یسلون و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بدو خلق
 کلشی در بیان شد مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم با نط بود که سماعی که در قرآن مرتفع
 شده بود کل مطوی شد و راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلک الا الله و من عنده مع انکما را
 فرموده بود در قرآن امری اہم از امر قیامت و عرض بر او خداوند محیی است عدد کل نفوسی که

تدین شده بودند بدین قرآن و در صین راجع از کل این نفوس یک نفس من یدی اسد بوده که
 عود گلشنی شده و خلق گلشنی در نشاه اضری بامر الله تعالی گشته فلتر اقرن انفسکم ان یا اولی البیان
 ان لا یخجن عن الله ربکم و اتم باللیل و النهار تجوبون ان تقدسون و در باب اول از عود گلشنی اری
 که خداوند عزوجل فرض نموده کلمه لا اله الا الله صافا اذکل بیان راجع باین کلمه خواهد شد و هر خلق
 آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان الذی قد جعله الله
 ذات حروف السج و من یوقن انها نقطة القرآن فی اضریها و نقطة البیان فی اولیها و انها می
 مشیه الاولیة التي انصاحی قائمه بنفسها و گلشنی خلق بارما و قائم بها فاذا قد شهدتمت کینونیه علی
 توحید ربّه اذ من لم یؤمن بها نفی یدخل فی النار و امی نار ابعده من لم یؤمن بها من یؤمن بها
 یدخل فی الاثبات و امی جنه اعلی من یؤمن بها تلک کلمه قد سجدت و عظمت و کبرت و قدرت
 و محبتت برها بالعدد و الاصل و نظر کن در این کلمه الابل اینکه نظر میکنی در شمس سما و نظر کن بر یون
 بما الابل اینکه نظر میکنی در مرآت اذ کل من یؤمن بذات حروف السج کینونیه یتد ماسم من اسما
 الله عزوجل و ظاهره در وقت من در وقت شجرة الاثبات گلشنی راجع باین ششی واحد میگردد و گلشنی باین
 ششی واحد خلق میشود و این ششی واحد در قیامت بعد نیت الانفس من نظیره الله الذی یخلق
 فی کل شان انشی اما الله لا اله الا الله ان رب گلشنی و ان مادونی خلقی ان یا خلقی ایامی فاجدون و
 بدانکه او است مرآت الله که متجلی میشود از او مرآت ملک که حروف حق باشند و دیده نمیشود در او
 الا الله و هر کس در بیان کلمه لا اله الا الله میگوید با و متوجه الی الله میشود چنانکه با و به خلق او شده و با و
 عود خلق او میشود ثمره این علم این است که در وقت ظهور من نظیره الله گنویند که لا اله الا الله میگویم
 و اصل دین این است زیرا که آنچه میگویند شبی است از شمس او که در ظهور اولای او تجلی شده
 و او است اجن باین کلمه از کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر مرآت بگوید در من شمس است
 در نزد شمس ظاهر است که شمس او است که او میگوید قد عرفناکم ان یا خلق البیان عود وجودکم
 کلمه ربکم ان لا یخجن من نظیره الله یوم القیامة باحق فان ما اتم به یظنون مثال ظهوره فی انفسکم
 و ما یطلق به ذلک ما قد شهد الله علی نفسه علی ان لا اله الا هو الیهین العیون و امروز هر نفسی که در
 قرآن این کلمه که جهر کل دین است میگوید شبه نیست که بقول محمد رسول الله من قبل میگوید و
 شمس این کلمه در فرود او بوده که شمس آن در قائمین امروز تجلی است و لذا راجع میشود با و در ظهور
 اضرای او که ظهور نقطه بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجرة توحید در کینونیات
 خلق مرتفع نشده بود و حال که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت این شجرة بمقام ثمر رسیده
 برکس در او هست شبی از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است در نزد او لابد ظاهر خواهد
 کرد مثل زدم با علی کلمه که دین کل قائم بان است و بقول آن اول دین ثابت میشود و
 کل در وقت موت همین را میگویند و با و راجع میشوند از اشباح المرایا لایرجع الا الی ما قد به و

اذا ارتفعت المرات فانها من شمال الشمس يرحب اليها اذ قد بدت منها ولم يكن رجها ولا عودها
 الا في صدر راتمتها جانبا على كل طرفان من قبل وعلو كل بيان من بعد نزل الشمس حبتت اين تم باشد
 چگونه است ششوی که تنفع بر این کله است از معرفت اسماء الله و معرفت نبی و معرفت ائمه پی
 و ابواب هدی و مسائل فرودیه که لایق و لایحی هست هر نفسی یکی از آنها محجب شده از نبوتی
 که بدو وجود او از او بوده در لاج میشود باد در صورتی که از شجره اثبات بوده و آیه توحید او بدل بر
 شمس بوده و اگر العباد با همه که دل بر او نبوده که لاین ذکر نیست زیرا که نفوسی که خود را منسوب
 بقرآن کرده چند حکم بغیر ما انزل الله در ایدی ایشان هست و این در ذکر کنونیست آنها بوده
 زده ذکر مایتنفع علی الکنونیات اذ مایتنفع الی مادون الحق یرجع الی کنونیته و کنونیته لا یل
 علی الله لای ذکر عند الله و آنچه مایتنفع بکنونیات خداست راجع میشود با آنها و آنها اگر آیات
 مستقره باشد در مایای افنده خود نه متودعه در بدو و عود راجع میشود بمقادیر خود و لما کان
 الشمس لم تزل مشرقة تکلم المرایا لا تزال مستدلة و نبوده است از برای فیض خداوند در هیچ شای
 تعطیل و نقادی من قبل الله الله ربی و لا اله الا الله ربی احد اوان ذات حروف اسج باب الله
 لمن ادعوه بابا و یؤمن من غیره الله فاذا قد فاز بذلك الباب الاول من الواحد الاول
 و طوبی للفاخرین من حسن یوم غلیم ذلک یوم کل علی الله بحسب یومون

الباب الثاني من الواحد الاول

لمخص این باب آنکه رجوع محمد و مظاهر نفس او بدین باشد و ایشان اول عبادی بودند که
 بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوحده انیت او نموده آیات باب او را
 بکل رسانیدند و خداوند بوحده که فرموده بود در قرآن و زید ان من علی الذین استغفوا
 فی الارض و یحکم ائمة و یحکم الوارثین ایشانرا ائمه گردانید و همان دلیل که نبوت محمد
 از قبل ثابت است همان رجوع ایشان بدینا عند الله و عند اولی العلم ظاهر است و آن دلیل آیات
 است که ماعلی الارض از ایشان مثل آنها عاجز میباشند و شبه نیست که شرف عبد توحید خداوند
 و معرفت او است و اقرار بجدل و طاعت و رضای او و شبه نیست که این نفوس مقدسه
 قبل از هر نفسی با آنچه جوهر کل علو و عزت است فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند
 عزیزی مشاهده میکند الا برضای خداوند و شبه نیست که ایشان اول انواری بودند که بین یدی
 سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده و هیچ کس
 در امکان اعلی تر از این نیست که فواد جدم علی الله باشد و بقدر ترفع و عشرت تا همه از
 محبوب خود محجب نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود میکند اراده میکند الا رضاء الله را
 زیرا که این است متحای مقصد کل و شبه نیست که رضاء الله ظاهر میشود الا برضای آنکسی که
 خداوند با وجهت خود را عطا فرموده باشد و شبه نیست که این انوار مقدسه برضای خداوند
 قبل کشی مسترضی شده و همین است علو اعلی فوق هر علوی و سمو اعلی فوق هر سموی و شبه

نیت که رج ایشان در ظهور آخرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بده ایشان در قبل و
 بآنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت میشود اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعین ظهور
 محمد است در رج آن و لکن چون ظاهر شد ظهور آنکه کل اسماء در ظل او متدل علی الله هستند
 زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند
 اسماء ایشان را در این کور مجرب و حی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکون مصون
 که با اسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا احوال خلق و رزق و موت و حیات مذکور میشوند که
 کلاً عددی میشوند که از رب اسماء بوده اند الی الله و ما سوامی آنهاست می هستند بهدای
 ایشان زیرا که بدو فرمود خداوند خلق بیان را با ایشان و رج خواهد فرمود خلق بیان را با ایشان

و ایشان انواری بوده اند که لم یزل و لا یزال نزد عرش حق ساجد بوده هستند در هر ظهوری
 با همی مذکور نزد خلق بوده و در هر ظهوری تغییر اسماء جسدیه از برای ایشان بوده و لکن اسماء
 کینونیت که متدل علی الله بوده و در اقله ایشان ظاهر بوده و اگر نبود بقرب کینونیت خود نمی بودند
 چنان میدی الله حاضر شوند لم یزل و لا یزال بوده هست و از برای خداوند اسماء بالانهایه بالانهایه
 بوده هست و لکن کل باین اسماء متجلی گشته چنانکه هدایت کل بهدایت اینها شده و در اقله این اسماء
 دیده میشود الا الله بل در فواید پنج نفس مؤمنی و مؤمنه دیده نمیشود الا آن اسمی که فواد آن متد با او
 از خداوند و در او دیده نمیشود الا الله و هذه الاله الخلق و لا الامر من قبل من بعد الاله الاله هو الخلق القیوم
 و هر نفسی که مؤمن محمد بوده با دون آن حج نموده در ظل او و ان کلا یجری بالکسوا و الله علی کل شیء شهید

الباب الثالث من الواحد الاول

در اینکه علی راجع شد دنیا با آنچه مؤمن با او بودند و در آن او ثانی من آمن بالبقط است بعد از من

الباب الرابع من الواحد الاول

در اینکه فاطمه راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند

الباب الخامس من الواحد الاول

در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و در آن

الباب السادس من الواحد الاول

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و در آن

الباب السابع من الواحد الاول

در اینکه علی بن الحسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و در آن

الباب الثامن من الواحد الاول

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و در آن

الباب التاسع من الواحد الاول

در اینکه جعفر ابن محمد علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و در آن

الباب العاشر من الواحد الاوّل

در اینکه موسی ابن جعفر رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الحادی والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه علی ابن موسی علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثانی والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثالث والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه علی ابن محمد علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الرابع والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه حسن ابن علی ۴ رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الخامس والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه حضرت جعفر ظاهر شد آیات و بیانات بطور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است
اگر چه نقطه بیان در اوّل ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر آن
اینکه نقطه در مقام تخریج که صرف ظهور است با اسم الوهیت ظاهر است در مقام اوّل ذکر شد
و در مقام تعیین که مثبت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قاننیت بر کل نفس که
مخصوص ظهور راجع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد و نقطه مقام اولیت لم تزل و لا تزال
و هست و اوست حق بذکر کل اسماء از نفس اسماء بنفها و مثال این در وقتی که اسم الوهیت
اسم ربوبیت هم هست و کل اسماء هم هست مع آنکه ظاهر با اسم الوهیت لم یزل و لا یزال در مقام
نقطه مذکور است و امثله کل اسماء در علو اکنه خود ظاهر از هو الاوّل فی صین الذی هو الاخر و هو المولود
فی صین الذی هو الظاهر و هو الذی یذکر باسم کل اسم فی صین الذی لم یذکر باسم لاله هو العالم المقوم

الباب السادس والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب اوّل رجوع فرمود بدینا با هر کس که با مؤمن بودن حق و دون

الباب السابع والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدینا با هر کس که با مؤمن بودن حق و دون

الباب الثامن والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدینا با هر کس که با مؤمن بودن حق و دون

الباب التاسع والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدینا با هر کس که با مؤمن بودن حق و دون

الباب الاول من الواحد الثانی

فی بیان معرفه اجمعه و الدلیل

مخص این باب آنکه خداوند عالم عزّ شأنه در هر کور بانچه اعلی علو اهل آن کور تعاضف نمایند محبت را

نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن اشعار کل بوضاحت کلام بود از این جهت خداوند
 قرآن را با علی عطفاحت نازل فرمود و او را مجرّه رسول الله قرار داد و در قرآن خداوند
 اثبات حجت رسول الله و دین اسلام را فرموده الایات که اعظم بیانات است و دلیل بر
 عظمت آن آنکه کل بحروف مجامیه تکلم میکنند و خداوند عالم کلمات قرآنی را بشانی نازل فرموده که

اگر ما علی الارض جمع شوند و بجا آید در مقابل آیات قرآن بیادند نمیتوانند و کل حاضر شوند
 و سر آن آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره شیت که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت
 و آن شجره منتهی به حرفی نازل میفرماید الا و اخذ روح آن میکند در صحن نزول مثلا اگر نازل فرماید
 انا قد بدنا ذلک الخلق امر امن که نا آگاهی علی کلینی قائمین فاذا ذکر ابد تعلق کل باینکه بر
 اسم کلینی زیرا که غیر خداوند محیط کلینی نیست که کلام آن مهین باشد بر کلینی و نزد قول او
 کل خلق بدوشوند و کذلک ان نزل الله و انالیندن ذلک الخلق و عدالینا انا کما علی
 کلینی فادین زیرا که همین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کلینی در نظر این آیه میشود که در یوم
 قیامت من یدی الله حاضر شود که عود کلینی صدق نماید و غیر الله مقدر بر این نیست زیرا
 که آنچه خداوند تکلم میفرماید از شجره حقیقت بنفسها کینونیت شی خلق میشود اگر در دین علیین است
 از حرف نفی میشود و اگر از حرف علیین است از حرف اثبات میشود زیرا که قول الله
 حق است و در هر شیئی که نازل شود شینیت تعلق میگردد که ذکر حق شود و دلالت کند بر
 اینکه او حق است و علیها قد نزل من قبل ان الارجح و ابجته حق و بیان خلق روح کلمه
 حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در او نماید بیقین مشاهده میکند که ارواح حقیقه نظیر
 اولیه آیات الله در کینونیات نفس و آفاق متذوت میگردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در
 آیه من همیم آیاتانی الالاق و فی انفسهم حتی متین لهم انه الحق ذکر فرموده و اما آنکه کسی ناظر
 بکینونیت کلینی نشود که روح فوآدش باشد ادراک تحقق علی ان قول الله حق میکند بر اینکه
 بذکر قول تحقق حق میشود در کینونیت شی و این معنی مخصوص است بخداوند عزوجل از غیر او
 خالق شیئی در ازل شیئی و میت شیئی و حی شیئی نیست و هر کلمه که در ملک او با و نفی نمی شود
 با اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر شود بلکه نیست آن کلمات

یعنی الا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات آن ظاهر میگردد زیرا که صیغی که خداوند ذکر نمون میفرماید
 خلق او بان میشود و صیغی که دون حرف مهین نازل میفرماید خلق ارواح آن باون میشود این تا
 متر آنکه آیات الله حجت است بر کل خلق و اعظم بیانات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت
 و علم او و شبه نیست که در کور نقطه بیان اشعار اولوالباب بعلم توحید و دقایق معرفت و
 شئون منتهی نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا
 در نفس آیات قرار داده و در علو توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر در ارج
 توحیدی نزد او خاش شده الا کسی که درک نماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده دشون حکمیه

وعلیه ما لانهایه از نزد او ظاهر فرموده که غیر آنکه قدر آنرا ندانسته و عارف گشته اگر چه ظهور
 شمس حقیقت بنفسهاست و کل کلمات است از علوم همان او و لیکن بجزیره که خداوند در او گذاشته
 از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است بفضاء آثار خود بل کین در من عدل لیس
 او من کفولینت به او من شبه لیسبه به او من قرین یقرن به او من مثال یا مثل به سبحان الله
 ذلک تسبیحا عظیما از لایری فیہ الا الله و انما کل له عابدون و در این کور خداوند عالم بنقط بیان
 آیات و بنیات خود را عطا فرموده و او را حجت معتز بر کل شی قرار داده و اگر کل ماعلی الارض
 حج شوند نمیتوانند آیه مثل آیاتیکه خداوند از زبان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر
 ذمی روحی که تصور کند یقین مشاهده میکند که این آیات از نشان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند
 واحد است که برسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود
 الا از نقطه شیت زیرا که او است مرسل کل بل و منزل کل کتب و هر گاه این امری بود
 که از قوه بشر ظاهر میشد از زمین نزول قرآن تا صین نزول بیان که هزار دو دست و هشتاد سال
 گذشت باید کسی بآیه اتیان کرده باشد با وجودی که کل ماعلی قدرت خود خواستند که مطلق
 کلامه را نمایند ولی کل عاجز شده و نتوانستند و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا
 امروز یقین مشاهده میکند که آنهایی که اعتراف بحجت آیات نموده و تبلیغ آنها را بکل فرموده
 حج آنکه بوده و اگر ظاهر نبوده بحجت ایشان و لکن علوم همان ایشان نزد بچکس پوشیده نیست
 زیرا که ادنی تلازمه مرحوم سید اعلی طوطا و حکمای روی ارض را پشت پازده در اشخاصی که
 تصدیق بحجت آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد بچکس شبهه در علوم تقوای ایشان
 نبوده نیست اگر چه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الا آنچه خداوند شهادت دهد
 معادل نمیشود با شهادت کل ماعلی الارض و شبه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بشهادت
 کیکه حجت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات بجز ماعلی الارض از کل شی زیرا
 که این حجتی است باقیمن عند الله الی یوم القیمه و هر گاه کسی تصور در ظهور این خبر نماید باریب
 تصدیق در علوم امر الله نماید زیرا که از نفسی که هست چهار سال از عمر او گذشته و از علوم کل
 با آنها متعلم میگشت متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات نماید بدون فکر و تامل و
 عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می نویسد بدون سکون قلم و تقاضای روشن علمیه
 در علوم مقامات معرفت و توحید ظاهر نماید که کل علماء حکما در آن موارد اعتراف بجز از آنکه
 آنها نموده شبه نیست که کل ذلک من عند الله است علمانی که از اول عمر تا آخر عمر اجتهاد
 نموده چگونه در وقت نوشتن بطری عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست
 کل اینها از جهت حجت خلق بوده و الا امر الله اعز و اجل از این است که بتوان او را حجت
 بنیاد بل غیر او شناخته میشود با و قسم بذات خداوندی که وصده وصده بوده و هست که

آثاران مضمی تراست از ضیاء تمس در رخسار و آثار آنها نیکه ممتدی شده اند بجلوه هدایت او اگر با علی علو درجه علم و عرفان و اصل گردند مثل آثار آنها مثل نور کوکب است در پیل

و استغفر الله عن ذلک کیف یدرک بحر الازل ببحر الحدوث و کیف یعرف ذکر الاول بذکر الله سبحان الله و تعالی عن کل ما یدکر به الاشارات فی علو اللارض و السموات کل اینها نظر بمقامات حدودی خلق بود که ذکر شد و الا آنچه احتیاج میشود بوم قیامت این است چنانکه باین احتیاج شد در این قیامت چنانچه خداوند عزوجل فرمود بلسان سان خود که یا قرآن کتاب کی است کل مؤمنین با و کشفند که کتاب الله هست بعد سئوال کرده شد که آیا فرقی در میان فرقان و پیمان دیده میشود اولوالافئده کشفند لا والله کل من عند ربنا و ما یتذکر الا اولوالابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که او ن بود کلام من بلسان محمد رسول الله ص د این است کلام من بلسان ذات حروف السج باب الله و هر کس با و ن ایمان آورده است از برای او خیر است اگر بخواند در ایمان خود ثابت باشد الا آنکه ایمان آورد باین آیات و الا باطل خواهد شد کیونست او و اعمال او کیوم لم کن شیئا عند الله مذکورا و بعد نازل فرمود که خلق من کل از اول عمر تا آخر عمر بمنهای جده و جهد عمل میکنند از برای رضای من اگر امری از امور فرید را عالی هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل کرده و اگر با نتمه پدی ایمان آورده اید یا آنکه زیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید بواسطه آنست که در قرآن بر مرزاسامی آنها نازل شده و اگر از ارنبوت محمد رسول الله ص میکنند بواسطه آنست که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف میکنند بواسطه آنست که من او را پست خود خوانده و اگر قرآن را معظّم میدارید بواسطه آنست که آن کلام من است و بر هر نفسی اگر چه از نفس است آدم باشد لابد آنچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده و حال آنکه محجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظورات بعد من محجب شده زیرا که یا بچ کشتی نیست مگر آنکه راجع میشود حکم او باین بیکل انسانی که خلق شده است با من و آن بیکل راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنبی من و ان نبی ثابت نمیشود نبوت او الا بچای که نازل شده بر او و جنبی که با و عطا شده و امروز که بیوم ظهور من است که بفضله ظاهر شده و این ذکر بفضله مثل ذکر کعبه است که پست خود خوانده و الا از برای ذات من نه اولی است و نه اخری و نه ظهورست و نه بطوننی بلکه امروز آنچه راجع باین نفسی که از قبل من ایات مرالوت جماید شود راجع بمن میشود و آنچه راجع با و نمیشود راجع بمن نمیشود این است ظهور من بفضله و بطون من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعطای از این تصور در بیان نمیشود چقدر محجب هستید ای خلق که کل نسبت بمن در معاصد خود چنان تصور میکنند که در رضای من هستید و ابی که دلالت بر من میکند و آیات قدرت مرا که خزان او ن نظرت او است با و ن من تلاوت نماید بغیر حق او را در جلی ساکن کرده اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست

و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس از هر دو حق کتاب من است نیست و پس بد
 او که من بدی من است در لیل یک مصباح یعنی نیست و حال آنکه بقاعده ای که بعد در جات
 باو میرسد مصباح متعدده مشرق و ماعلی الارض که از برای او خلق شده بالآء او شلذذ و از او
 بقدر یک مصباح محجب این است که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود و دون
 شهادت من نزد من لایشی بوده است و هیچ صفتی از برای خلق من اعلائی از حضور من بدی
 نفس من و ایمان بآیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب این خلق بمظهر نفس من و ایمان
 نیادردن بآیات من نبوده و نیست اگر میگویند از قبل من چگونه حکم نیاید نمی بینید آیات
 مرا با آنچه قبل در کتاب من کشید حال هم چنان میکنند و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من
 و امروز کل با دمو من من هستید و عنقریب خواهید دید که افتخار شما با ایمان باین آیات است
 ولیکن امروز که نفع میدهد نفس شما اظهار ایمان بمالایعکم و بصیرکم محجب شده اید و هیچ خبر
 برسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان راجع میگردد
 ترحم برانفس خود نموده و در سوالی که گمان رضای من میکند عروج نموده و در جائیکه محقق است
 رضای من محقق که دین کل باو ثابت است از سو من بقران محجب شده اید قسم بذات
 مقدس خود که هیچ صفتی از برای این خلق اعلی از ظهور من و آیات من نیست و هیچ ناری اشد
 از احتجاب من و آیات من نیست و هر گاه بگویند عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق
 ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه است بلا معنی زیرا که امروز حق ماعلی الارض راجع میشود
 اسلام و هر گاه نصیای این قطع عاجز هستند دلیل است که کل عاجز هستند و اگر اینها میگویند ما عاجز
 هستیم چرا ایمان نمیآید بآیه مثل آیات ما از فطرت بهنجرت و سرت اگر چه در نزد هر حق
 لابد است که بقدر سحر در زبان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را
 که از زمان ظهور تا امروز از علای این قطع بقدر این هم ظاهر شده بزعم خود در حق رضای حق
 میرمایند و از محقق حق بآیات قدرت خود محجب هستند و همین ذل علای اسلام را بس که
 نسبت اسلام اظهار علم اسلام را نمایند از کسب کلام او محقق اسلام بوده است محجب میشوند
 و اگر با حجاب خود را ضعیف میبودند و ظلم بر نفسی میکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود
 نمیکردند خود را بنا را زاحمه بودند و حال خود را دشمنی که ایشان را علای اسلام دانسته
 بلکه هر کس از ظهور آنکه محبت گشته میشود عذاب آنها از برای ایشان است و هر گاه ایشان
 نظر در آیات الله نموده عجز در امشابه میبوده و آنوقت سلطان اسلام و ذل ایشانیکه
 در ظل او بودند را ضعیف با حجاب از حق نمیدانند زیرا که افتخار کل باتباع حق است و هر گاه نسبت
 کاری هم نزد آنها ننموده امر با چنان متنی گشته چنانچه شده نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کل ظاهر
 خواهد فرمود بحجیت او چنانچه امروز هم خواهد کسی را خود را منسوب باسلام میداند چه از صاحبان

حکم و چاره صاحبان علم اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از مح بصر میشود چنانچه اگر اقتدار
 دارد کل علماء را حاضر نماید و میگوید بآنها بفرمودی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محجب
 نموده حال امر از دو مشتق بیرون نیست یا آنکه شما ایتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر
 و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان
 الاسلامین لتؤمنن اسلطنه من تشاء ولتنزعنا عن تشاء ولتنزین من تشاء ولتنزلن من تشاء
 ولتضرن من تشاء ولتقدرن من تشاء ولتقرن من تشاء ولتظرن من تشاء
 علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کلشی تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علما مقدر اقدیرا حکم
 نمایند مثل آنچه او حکم نموده بر فطرت و بتویری بر مثل آنچه او نوشته بلامائل و سکون قلم و هرگاه
 نمیکند دلیل است بر آنچه کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عند الله
 و شبه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرموده و بر او مثل آنکه بر رسول خدا نازل
 فرموده چنانچه حال مثل این آیات بقدر صد هزار پست در میان خلق منتشر است بغیر صحف
 و مناجات او و صور علیه و حکیمه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد
 یا با صریح طوریکه کاتب نزد او تواند تحریر نماید آیات الله را قرأت نماید میوان میزان گرفت
 که هرگاه از اول ظهور تا امروز میگذاشته چند هزار آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه میگوید
 که این آیات بغیر ما حجت نمیشود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول
 خدا بغیر آیات احتجاج فرموده شما هم تامل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده
 ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یفرک تعلیم فی البلاء و کذب قلم قوم نوح و
 همت کل امت بر سلیم یا خذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فاخذتم فیکف کان عقابا
 و کذک حقت کلمه ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب

نازل فرموده اولم یعلمنا انزلنا علیک الکتاب تبی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکر یوم
 یومنون و جایکه خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بغیر آیات چگونه کسی تواند بگوید
 کفایت میکند حجیت کتاب بغیر و اگر گفته میشود در آیات آنچه اولین گمشد از دو مشتق بیرون
 نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان تیری ندارد هیچ و
 چنانچه خداوند نازل فرموده و ان یرد اکل آیه لن یؤمنوا بها و در جای دیگر نازل فرموده
 ان الذین حقت علیهم کلمه ربک لا یؤمنون ولو جاءتهم کل آیه حتی یردوا العذاب الالیم و اگر
 غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است بنامی حدیث بدائمه و آیات یومنون یا
 خود حاضر میشود و از آنچه می خواهد از مطالب پنج آیات سوال نماید تا آنکه خود بشنود که در نزد
 تاغی دیگری و ملاحظه اقترانات نیست و یا آنکه کسی را میفرستد که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه نازل
 میکند از آیات الله نوشته بعد نظر در آنها نموده تا یقین نماید که از نظر واقترانات کلمات با هم
 نمیشود و اگر میشد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز

کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود و اگر نکته گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود
 مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و
 شبه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم بآنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد
 اولوالالباب از عدم علم بآنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست زیرا که ثمره
 این علوم فهم کتاب الهیست و بر شجره که کتاب الله نازل میباشد علم باین علوم لازم نبوده و
 بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرمود ثابت است و چه بسا از اشخاصی که صاحب
 کل علوم هستند ولیکن ایمان ایقان بایمان بآیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم باو
 الله است نه دون آن و اتباع رضات او که اگر نبضه این علوم شمر بود صاحبان آن در

عرب بیشتر از جم غایب شده اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای خداوند
 علم توحید او است و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبه نیست که اکثر آنچه میکنند باین
 خود و او قصد میکنند الا رضای او را و حال آنکه برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضا
 حجت او مطلع شود و امروز رضاء الله منحصر است برضای حجت او و مستقرین در ظل او
 و اگر چه دون آنها همچون انتم هستند ولیکن آنچه خداوند شهادت میدهد ثابت میباشد و
 آنچه غیر متعین امر الله میکنند محضل میگردد و هرگاه امروز ذکر می از اشخاصی که نگذیب قرآن را
 در صدر اسلام نموده اند هست از زبان بشاری و فصیحی عرب ذکر می هم از تخمین امروز
 خواهد ماند و امروز هیچ علی الفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده
 که حقیقت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء مطهری که نقای اداء الله است و رضا
 او رضاء الله است محجب نماند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانچه خداوند نازل
 فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و عزرائس و القمر
 کل یجری لاجل سمی ید بر الامر فیصل الآیات لعلم بقاء ربکم توقنون و شبه نیست که بهر آن
 که قبل شمس شود خود مستشرق میشود و الا او بنفیه طالع میشود و غارب میگردد و غیر آن
 است که تیره وجود خود که فوز بقاء الله و ایمان بآیات او است برسد و الا خود شیطان
 میگردد بنفیه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در افنده مردم نمود از برای امروز
 و امروز کل خود را منبت با و مغرز و مفتخر نمیدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی لا
 حول و لا قوة الا بالله در تشریح و الا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند
 بقدر ذباب قوت ندارند و همین ذل بس است متعجبین را که منبت با و میکنند آنچه میکنند
 و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نخورده بلکه بعدم نصرت هم راضی
 نمیخونند و اگر راضی میشوند متعجبان شجره در این جل نمیشد و خداوند کافی است کل عباد را
 حکم خواهد فرمود ببط و حکم او همین حکم است که آن در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت
 فصل نیاید باین متعجبین بسوی او و دون او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد
 شد و او است بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین

الباب الثاني من الواحد الثاني

في ان لا يحيط بعلم ما نزل الله في البيان من احد الا من شاء الله

لمخص اين باب آنكه كسي احاطه با آنچه خداوند نازل فرموده در بيان نمايد الا من نظيره
 او من علمه و مثل ذلك شجرة كه بيان از او طالع شده زيرا كه اگر جميع اجزى سموات و الارض
 مداد شوند و كل اشياء ظلم و كل نفس محصى شوند نتوانند حرفى از حرف بيان را على ما هو عليه
 تفسير كنند اذ ما جعل الله حرف منه اول و آخره و اذن نيست از براى احدى كه تفسير كند آنچه
 خداوند در بيان نازل فرموده الا كل حرف عليم را بس نظيره الله و حرف حى او و كل حرف
 دون عليم را با بواب نار او زيرا كه كل حرف عليم در ظل او مشور خواهند شد و كل حرف غير
 عليم در ظل نفى مشور خواهند شد و قبل مثل بعد است لا تبديل لامر الله چنانچه قبل قبل مثل بعد
 بعد است كل قرآن صد و چهارده سوره بوده و هر شش سوره در علو شان هر حرفى از حرف
 بسم الله الرحمن الرحيم نازل شده كه شش سوره اول از نقطه بوده و شش سوره آخر از يم و كل
 حرف عليم راجع باین مظاهر شصت و شش حرف و كل حرف دون عليم راجع بمظاهر شصت و شش حرف
 تا راجع شود و كل ابواب نار راجع ميشوند بباب اول چنانچه كل ابواب جنت راجع ميشوند بباب
 اول كه كل در كه لا اله الا الله جمع ميشود آنچه از دون حرف عليم است در نفى و آنچه از حرف
 عليم است در اثبات و كل حرف دون عليم قرآن در ظل اول باب نار فاني شده و كل

حرف عليم قرآن در ظل كه اثبات باقى مانده كذا لى نفى الله من شياء و منى من يريه الله
 قوى مقدر تقدير و جاز نيست تفسير بيان الا با آنچه تفسير شده از نزد شجره او و كل اسم خير
 او در انوار افنده نوبين باد لائق و كل حرف دون عليم او در حقايق دون مومنين با او
 جارى و لم تزل ولا تزال مثل بيان مثل نفس انساني است كه حى است و كل حرف نور
 تار آن در آفاق و نفس ميتين چنانچه امروز هر كس بخوابد تميز دهد چونكه يوم ظهور الله است معتد
 ولى بعد از ارتعاش شجره لا يقدر احد ان يميز بحقيقه الواقع الا على حكم الظاهر من لم يتعد حدود
 التقدير فهو من حرف العليم و من يتعد من دونه الى ان يفرح الله عن ذلك الخلق
 بطور نقشه يوم القيمة فاذا ما يكلم فقط البيان في اخر بيان من احكام الواقية الا و كيه من يوم
 بها من حرف العليم و من لم يؤمن بها من دونها والله افضل منها باحق انه هو خير العالمين
 و امرى جاني ميرسد كه از حرف غير عليم ديگر ذكر نمايد الا در كتاب دهان شجره نفى خود را
 از حرف عليم ميداند و بر نفس خود من حيث لا يعلم لعن ميكند تا آنكه طالع شود آفات
 كه آنوقت بر دوز ميكند عدم ايمان او چنانچه هر كس در اين قيامت بود اين مطلب را
 بعين يقين ملاحظه نمود چنانچه كل ميگويند امروز كه ما مومن بالهدى آيات قرآن تسم و حال آنكه شجره
 حقيقت كه منزل قرآن بوده در اين جبل ساكن است بايك نفس و صده اين قسم در ظهور
 نفس حقيقت حقايقها متكشف ميگردد و جب امر قع نفوسيكه بطور بر ايشان نميگردد و دون
 رضاه الله شوى با آنچه ظلم جيا ميكند از ذكر آن بعدن رضا كه رضاه الله ظاهر نميشود الا

برضای او میدهند فلقبیرن یا اولی الابصار ثم من امر الله تقون

الباب الثالث من الواحد الثاني

فی بیان مافی البیان بان فیه حکم کلشی

فمن این باب آنکه از جانب خداوند بر کل مایس در حجت است آیه الله و منشی که این آیه
 بر او نازل شده و اول حجت باقیه ظاهر الی یوم القیمة است و ثانی حجت ظاهره است تا
 وقت ظهور و صین بطون حجت است بر کلشی من حیث لا یعلم احد و از برای او از زمین غروب
 شدائی هست که ادلاء مستند بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که الآن نازل میکند
 حجت میشوند تا یوم ظهور او و دل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محبت شوند از سیکه ایشان را
 حجت کرده مثل آنکه علمای امروز بقول یکی از ائمه عظیم السلام که فرموده انظر و الی من روی
 حدیثنا خود را از قبل امام حکم میدانند و اسامیکه لایق نیست ایشان را بخود نسبت میدهند و اگر
 صادق موجودند در قول از کسی که بقول او اثبات دلالت و نبوت میشود محبت نینمایند بلکه
 چون لاطف کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان بست منبستی که خود را منتسب نموده و حکم فرموده
 قوی هم علی الله داده و حال آنکه در قرآن خداوند نازل فرموده شیئی اشد عن ذکر آیه الله
 فاعرض عنها و شبه نیست که آیه الله آیات بشره از این شجره است زیرا که ذات ازل
 لم یزل و لایزال بر حالت واحد بوده و آیات شان ابداع است که منبست او کیه باشد
 که در او دیده نمیشود الا الله و عدده اگر چه امروز نظر در آیات خداوند نمیکند ولی عنقریب همین
 آیات را باطلی علو ذکر نموده و بیانههای هزار تنثال زبانی تمام نموده و بان اشخاص کرده خود
 را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن که در بیت و نه سال نازل شده کسی هم زبید که
 اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر شان کوفتند و الواح مکتوبه دیگر
 ثبت فرمود چنانچه در حدیث ردا و مذکور است و امروز دیده میشود که بلا تعدله قرآن نوشته شده
 از بهاء الف گرفته تا بهزله دنیا ختم میشود چنانچه چالی آن باین بهاد در عهد اکثر خلق هست
 باین است حد خلق عند الله و شبه نیست که خداوند تفصیل کلشی را باطل و تفسیل در حجت باقیه
 نازل فرموده و هر کس بخوبی که شیئی هست که حکم آن با بر وفیه و طیه در بیان نباشد ایمان بود
 تیا در ده یقین قطع زیرا که کلشی خارج از دو باب نیست یا در باب منعی مذکور است یا در
 باب اثبات و اینجا ایچیه الله است راجع بان و اینجا ما یحید الله است راجع باین میشود
 و کل اسم دون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر این است در عرفان کل شیئی در
 بیان و من بشید علی ذلک لیشدک بانا ما فرطنا فی من شیئی و کان الله کل شیئی محیطا و بیح
 شانی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطق خداوند مقدر فرموده لم یکن هذا
 الا بهذا و لا هذا الا بهذا و من لم یتعد عن کتاب الصامت فاذا اذنه هو کتاب الناطق و ان
 کتاب الناطق من طبیعه الله فان کل یرجع الیه ان لم یجاد احد من حدود البیان

فذلك عبادة اطاعة من عبده شهيد عليه قبل ظهوره ولكن اذا نظر بقطع الايمان عن كل
 ذوا ايمان الا من يؤمن به فاذا انقطع الايمان كيف يبنى الشهادة للذين هم شهداء وان
 بذافع الايمان فلتقن الله يا ايها الشهداء ان لا تكلمن على الله رحيم مثل ما فعلوا الذين
 هم شهداء من عند القرآن على فان من يحكم على فانما يحكم على الله ربه وباللؤلؤ من تحت
 عشر عشر فرل من ذكر خير عند الله واولئك هم المعتدون

الباب الرابع من الواحد الثاني

في بيان ذكر حروف العليين ودونها

ملخص اين باب آنکه پنج حرفي خداوند نازل فرموده الا انکه از برای او وحی بوده است
 که معلق باد است و از این جهت است که مؤمن بجز جنت و رضاء الله فرحان میگردد
 و بجز کرنا و دون رضاء الله تاثیر میگردد بشأنی که گویا اول تلهذ و ثانی تشب میگردد
 و کل کلماتیکه خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع پرودن نیست با کلمات علیین است

دو آنها آنچه کلمات علیین است ارواح آنها در جنت است و آنچه دون آنها بوده ارجح
 آنها در نار است و کل حروف دون علیین راجع میشود بلا الله و کل حروف علیین بالآله
 چنانچه بدو کل حروف دون علیین از این کلمه شد و بدو کل حروف علیین از آن کلمه لم تر ل
 آن در اعلی علیین جنت مرتفع میشود و آن در تحت الثری مشتمل میگردد چنانچه اگر امر و کسی
 نظر در بدو شجره قرآن کند بعین مشاهده میکند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الثری مشتمل شده
 که اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس باشد پنج حرفی که دلالت بر اثبات میکند در اعلی
 علیین مرتفع شده که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چونکه حروف او تشب شود
 نوزده میشود چنانکه خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و ذلك ان این حروف اسما و حسه که
 تشب شود عدد واحد میشود چنانچه دون حروف علیین راجع باین کلمه میشود کل حروف علیین
 هم راجع بکلمه اثبات میشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنار و اثبات
 را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او جنت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت
 بر او میکند این ذکر تخرین نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تخرین است و آنچه کلمه نفی
 تشب شده در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد و کل حروف دون علیین با ارواح متعلقه بآن
 در ظل همین کلمه حشر شدند همین تم آنچه تشب شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع بکلمه
 اثبات گشته و کل حروف علیین و ارواح متعلقه بآن در ظل آن حشر شده هر کس در نفی رفت
 در نار آتشی است الی یوم من نظیره آنکه در هر کس در ظل اثبات مستقر شد در جنت الهی است
 الی یوم من نظیره آنکه و علوه حد این است که نظر در اشعاب کلین نماید که چگونه بالانها
 او معدوم میشود و بالا نهایت او مرتفع میگردد و حجت خداوند بر هر دو سو است زیرا که آیات
 خداوند بر هر دو عرض شد نظایر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده

در ظل اثبات مستقر شدند هیچ ناری اشد از نظر کلمه نعی نیست و هیچ صفتی اعظم از نظر اثبات
 نه بان علی الاول بدو در حرف دون العین و علی الاخر بدو در حرف العین تا آنکه کل
 راجع میشود در یوم من تطیب الله باه اگر مقبل شد از عین میشود و الا از دون آن
 فطوبی لمن یعظم بحمل الله و یتوکل علی ربه ان لایه ظن النار و یدخل فی الجنة باذن ربه
 فان ذلک لهما افضل العظیم و از این جهت است که عبد مینی که حرف عین را تلاوت
 نماید ساکن میگردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد و این است اعلی جنت مجسم و
 دقت سین و مهملین و مکبرین و عظیمین و هر وقت ذکر دون عین بنماید دوست میدارد
 عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد باید پناه برد در آن
 وقت بخداوند عزذکره تا آنکه از ارواح آنها نامون گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن
 و عهد جنت داده بود در یوم قیامت راجع بشجره جنت خود فرمود و این است اعلی علقه
 درجات جنت که برضاء الله فائز گردند و باقرار توحید او سئلذذ و آنها نیک خداوند و عده
 نافر فرموده بود راجع بکلمه نعی فرمود و آنها در آن نعی معذب شده زیرا که هیچ عذاب اعظم
 از اجتناب عن الله و ایمان باو نیست و هیچ صفتی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست
 هر گاه ذانظری نظر کند می بیند که چگونه اهل جنت بوقت بدخول جنت گرفته اند اگر چه
 اکل ایشان درق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده برضای خود بشنونی که از
 نزد کلمه نعی منتفع شدند که بان افتخار میکنند و بهمان در نار معذبند و مشغولند چنانچه خداوند
 نازل فرموده و با کلمون فی بطونهم ناراً این قسم حرف دون عین راجع بارواح
 خود میشوند و حرف عین راجع بارواح خود و هیچ نفسی نیست مگر آنکه حرف عین را که ذکر
 میکند در آنوقت ارواح مالمکه متعلقه بان ناظر باو میشوند و صلوات بر او میفرستند

من قبل الله و در همین ذکر دون حرف عین اگر محب آنها باشد ارواح شیاطین نازل
 باو میشوند و اگر استعاذه بخوید از خداوند از شئون خود باو میرسانند اگر چه بخود قلبی باشد
 و اگر پناه برد بخداوند و طلب نعمت کند بر آنها سبیلی از آنها بسوی او نیست و بقدر تسبیح
 عشر مرتبه فردی ضرر دینی باو نتواند رسانید اگر چه گویایم هم که حرف نعی در ظهور من ظهور
 پناه میبرد از نفسی و حال آنکه خود اصل آن هستند آنوقت ایشانرا پناه نمیدهد از نار خود
 الا من تطیب الله زیرا که عید در همین سخن اعوذ باشد اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده
 نمیشود از نار بلکه این کلمه را نمیکوید مگر بواسطه دخول در دین چنانچه اشخاصی که داخل در
 ایمان بقرآن شده نمیکوید زیرا که پناه بخداوند بجهت اوست هر کس ایمان بخیر
 آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگر چه خود حرف نار همین کلمه را میگوید و حال
 آنکه نفع نمبخشد زیرا که پناه بجهت نمبرند لامل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یؤمن
 بالله و حقیرن فرموده بکلمه بعداد و حال آنکه نفس کلمه خودش بخواند و تلفت نمیشود

چنانچه در صدر اسلام تفسیر این کلمه در شانی شده و حال آنکه کل قرآن را میخواند آنوقت
 منظر آیه الوهیت امیر المؤمنین علیه السلام بود که اگر پناه با دومی برد نجات می یافت از کلمه
 بعداد و این است که کل الی یوم من نظمیسره الله پناه می برند بخداوند و نقطه بیان
 ولی آن روز نمیند به ایشان را زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه با و است و پناه نقطه
 بیان پناه با و است چنانچه از اول ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در آن
 ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته اند منظر این اسم را که پناه با و که برده اند از نام
 محض محفوظ مانده و الا این کلمه را بما لا صلحها هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه بخانی از برای
 اوست زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه بخود را پناه بر رسول خود و پناه بر رسول را پناه
 با و صیای او و پناه با و صیای او را پناه با بواب او صیای او و نفع نمیدهد اول الا با صر
 و منظر الا باطن زیرا که پناه بر رسول عین پناه بخدا است و پناه با نمدهمین پناه بر رسول است
 و پناه با بواب عین پناه با نمده است و هر کس امروز داخل در بیان شود پناه داده میشود از نام
 چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از نام الا در وقتیکه داخل حروف قرآن شده و حروف
 بیان الی یوم من نظمیسره الله عین آن در جنت است و درون عین در مقاصد خود و آنروز
 هر کس داخل در کتاب او شد از نام نجات یافته و الا ثمری نمیشد او را بقای در بیان
 چنانچه ثمر نمیشد حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول
 بیان و الی ما شاء الله یسر فی العلیون فی اعلی علوا و یعنی دو نهانی که اندامها فیاطور
 لمن یرزق فوآده بحروف العلیین و ان یدکر دونه سبیر بالله ربه فانه لیحتمه و لا مان
 یدکره الذاکرون و لا یضرم ذکره مثل الذین آمنوا بالقرآن ذکره الذین ادنوا الکتاب
 من قبل کذلک فیصل الله الایات لعلم بایات الله توقون

الباب الخامس من الواحد الثانی

فی ان کل اسم خیر قد نزل الله فی البیان کان مراده من نظیره الله با حقیقه الاولیه و
 کل اسم شر قد نزل الله فی البیان کان مراده من یكون یوم من حروف الفعی عنده با حقیقه الاولیه
 محض این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من نظمیسره الله است بحقیقت
 اولیه ثم فی الحقیقه الثانیه اول من یوم من الی ان منی الی اخره الوجود مثل آنکه آنجا که
 ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کلمه تمزل میکند تا آنکه میرسد بارض ترابی که خوب
 با و است و معراده است که اعلی عرف جنت است در کتاب الله همین قسم هر اسم در
 ما که در اون نازل شده بحقیقت اولیه مراد شجره ایت که مقابل او نفسی شود و اگر ذکر ارضی
 شده در دون عین مراد ارض نفس او است و کلمه تمزل میکند تا میرسد بارض ترابی که متراوست
 که تمامی اشهای نار است در ارض نار اگر چه فوق او سر بر عزت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در
 قرآن نازل فرموده خداوند بحقیقت اولیه مراد رسول الله است و هر ذکر دون خیر مراد نفسی

اول است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده و اگر ذکر ارض عظیمین شده مراد ارض نفس اربویه
 نامنتهی شود بارض تریبی که مترجده او بوده که کل راجع میشود بقام آل محمد علیه السلام که آنچه
 ذکر خیر در قرآن است مراد اوست بحقیقت اولیه چنانچه در بیان منظمه الله
 تفسیر شده و هر ذکر در قرآن نازل شده اگر چه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس
 اول من لم یقبل الیه بوده و همین قسم که در قرآن محقق است در بیان هم عند الله ثابت است
 و آنچه اسم خیر در علم الله است بحقیقت اولیه نقطه مثبت است و در آن من لم یقبل الیهما
 چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع میشود امروز بنقطه بیان تا آنکه ارض خود بارض
 روح میرسد و اراض روح بارض نفس و اراض نفس بارض جسد و اراض جسد بکلیتی
 الاقرب فالاقرب الی ان یتمی الی ذلک الارض فوق اجل الذی ثلاثه شبر فی اربعة بنا
 جوهر کل ارضی الرایه خینند و ان یتغیر المقعد یتغیر الاموالی ان یستقر الی ما لا یتغیر و کذلک
 فی ظل العلیین الحرف باحرف و النقطه بالنقطه هذا اعلی ارض الرضوان و ذلک ادنی ارض
 النار اعوذ بالله عما لا یجبه الله ولا یسئلن الله عن کل ما یجبه الله فضال کریم و کم کم اما خبر
 قرآنی از رسول الله در جراتها تجلی شده بیک یک از او صیای او و مثل ذلک در دوین
 تا آنکه رید اعلی علو ارض جنت بقر شهادت سید الشهداء و ادنی ارض نار بقر سلطنت
 نفس مقابل این است حکم نزد خداوند و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است
 و امروز کل اسما غیریه بحقیقت اولیه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زده شد بحقیقت
 ثانویه در حرف بین است الی ان یتمی الی اخر الوجود فلتقن الله ان یا ایها الناس کلکم لیس
 الی ان یتمی الی اخر الوجود فلتقن الله ان یا ایها الناس کلکم لیس

الباب السادس من الواحد الثاني

فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من نظیره الله من آنچه نورد من بخبر عن
 نفس این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمه که یوم من نظیره الله باشد
 هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در جنت است و در ظل اثبات و حروف عظیمین
 عند الله محشور خواهد شد و هر کس خوف شود اگر چه بقدر سر جوی باشد در نار و در ظل نفس
 محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل
 فرموده که هر کس بنبر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الی تلک الکلمه
 من شئوننا و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هر گاه تعدی
 بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده و ما خلقت ابن و الانس الا لیبعدن
 و بشه نیست که اطاعت مقبول نیست الا باطاعت حجت خداوند و الاطاعت الی انما یکمل با اهل
 بیت دشمنی نموده عند الله ذکر میشد و حال آنکه امروز کل حکم میکنند که از برای آنها عبادتی
 نبوده و ثمره در اعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز حکم قرآن عامل است همیشه
 که خوف از ولایت گشته عند الله باطل شده و امروز کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید
 بلکه دیده نمیشود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود ثمر نمی بخشد نمود

او در آن چنانچه شرح شد تقوای رهبران الف را و قوف بر میزانیت او در نزد ظهور
 رسول الله و اگر میزان قرآن حال میبود در باره شجره حقیقت این نوع حکم مانعند
 بجا و السموات ان تیظفرن و تنشق الارض و تعرج الجبال بذا و قلوب آنها از این جبال
 بخت تراست که متاثر نمیشوند هیچ جنی نزد خداوند اعلامی از بودن در رضای او نیست
 و حمد مراد را که امروز این فضل منحصر بابل بیان است و من بعد هر کس از خدا و آن تجاوز نکند
 باین فضل باقی است الی یوم من نظیسه الله و اگر نفوذ با آنکه منحرف شود ظلم کرده الابر
 نفس خود و آنکه غنی عن العالمین و در اول ظهور او کل بیان اطاعت اوست نه غیر او
 چنانچه کل دین یوم الف همین ظهور رسول الله است اتباع او بود نه قوف در میزان خود زیرا
 که آنوقت حکم دون حق بود قوف در آن نبود من یهدی فلفیه من یحب فیها والله
 غنی عن العالمین الباب السابع من الواحد الثانی

فی بیان یوم القیمة

ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احد
 از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه مومنان امری را توهم نموده که عند الله حقیقت
 ندارد و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت
 ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهرام الی من غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم نبوت
 عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بطور آن حقیقت
 که جز ادا هر کس مؤمن موسی بود بقول خود و هر کس مؤمن نبود جز ادا بقول خود زیرا که با
 شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله تا یوم
 عروج آن قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در بیکل محمدیه و جز ادا هر کس
 آنکه مؤمن عیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود و از زمین ظهور شجره بیان
 الی ما یغرب قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن
 بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب بحسب جادی الادی سه هزار و دویست و شصت که
 سه هزار و دویست و هشتاد و شصت میباشند اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت
 قرآن است زیرا که شی تا بمقام کمال نرسد قیامت او نرسد و کمال دین اسلام الی اول
 ظهور قیامت شد و از اول ظهور تا صبح غروب آثار شجره اسلام آنچه هست ظاهر میشود و قیامت
 بیان در ظهور من نظیسه الله است زیرا که امروز بیان در مقام نظیسه است و در اول
 ظهور من نظیسه الله آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات اشجار که غرس کرده بچند
 چنانچه ظهور تا مآل محمد بنینه همان ظهور رسول الله است ظاهر میشود الا آنکه اخذ ثمرات
 اسلام را از آیات قرآنی که در آفنده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا
 ایمان باو و تصدیق باو و حال که ثمره بر کس بخشیده در بجهت اسلام ظاهر شده و کل
 نسبت باو اظهار اسلام میکنند و او را بنیر حق در جیل ما کوساکن میکنند و حال آنکه در قرآن

خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیرا که آن بومی است که کل عرض بر خدا میشوند که
 عرض بر شجره حقیقت باشد و کل بقاء الله فانی میگردد که لقاء باشد زیرا که عرض بذات
 اقدس ممکن نیست و تقای او تصور نه و آنچه در عرض و لقاء ممکن است راجع بشجره اولیا
 و خداوند ظن را برایت خود قرار داده که کسی که بیوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود از اقرار
 بعرض او و ارفقای او بقای او مستبعد گشته و تسع عشر شرآنی از بیوم قیامت بهتر است
 از آنچه نین باطن القیامتین میکند زیرا که نمره این سنین در بیوم قیامت ظاهر میشود
 چنانچه نمره هزار و دویست و هفتاد و سال اسلام از اول این ظهور تا ظهور منظره آنکه راجع میشود
 غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور منظره آنکه راجع میشود
 نمره آن بقیامت اخروی که ظهور او است ای اهل بیان خشم بر خود نموده و طول
 لیل خود را در بیوم قیامت باطل نموده چنانچه محققین قرآن کرده که هزار و دویست هفتاد
 سال ایشار باسلام کنند در بیوم اخذ نمره که بیوم قیامت است حکم بر غیر اسلام

بر ایشان شود که ایشان همین حکم باطل میشود الی قیمة الاخری چه با نفسی که از اول نمر
 ریافتها کشیده و مجاهده مانموده از برای رضای خدا و اگر قائم آل محمد را در خواب
 میدید بخواب افتخاری نمود و حال که ظاهر شده ظهور الله که انظر از هر ظهوری است
 آیات دینیاتی که دین اسلام بان ثابت است عرض بر خدا که نمی شود در جای خود نمره
 ایمان خود را که ظاهر نمیکند در جای خود از برای آنچه که خلق شده قائم نمی شود بر جای
 خود فتوی میدهد بر کسی که شب در روز با توجه بخداوند میکند و ایاک نعبه میگوید و اگر این
 هم راضی شود باز در جای خود باین مسم راضی نمی شود بلکه بر اولیای حق بنواهد عز و وارد
 آورد ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه که
 نؤمن میان هستید در همین ظهور آیات او کشفید الله ربنا ولا نشکر به احد وان هذا وعدنا
 الله من مظهر نفس من ندموموشینا و با آنچه بر او هستی اطاعت او کردید نمره بیان را ظاهر
 کرده اید و الا لاین ذکر نیستید نزد خداوند ترمم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبت
 را محزون نموده که ظاهر میشود مثل آنکه من ظاهر شدم و دعوی فرمای خلق بیان را و حال آنکه
 در قلوب شما ظهور نکرده دون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدین با آیات
 او که آواست اجابت من نظیره آنکه و تصدین کلمات او و بیچ شنی از محبوب خود
 محجب گشته که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی بیوم القیمة خواهد بود در همان اهل جنت در
 جنت شتم و اهل نار در نار معذب خواهند بود و حال که بیوم قیامت است محل فصل انصاف
 در این جبل است و کل بجان رضای او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه بر نفس خود
 راضی نمی شوند و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الا آنچه از برای
 نفس خود راضی می شوید لعل در قیامت اخروی اگر بقاء الله فانی نمیکردید آیه الله در این معروض

نموده باشید از نفع کل زمین چنان میگردد هرگاه شما از ضرر باو بگذرید اگر چه میدانم
 نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع زمین بقرآن گذشتم و لیکن شما از ضرر رسیا
 خود گذشتید هیچ ناری اشد نیست از برای شما عند الله که شب در روز توبه کنید من بوی
 خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی میشوید و حکم الهی در حکم با حق است و حسیه احکامین

الباب الثامن من الواحد الثاني

فی بیان حقیقه الموت بانه حق

مخص این باب آنکه از برای موت اطلاعات مالا نهایی بمالا نهایی عند الله هست که غیر ادا
 کسی محسوس نیست و یکی از آن اطلاعات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک مینماید که
 آن من قبض روح نفس انسانی است و بهر اطلاقی که عند الله موت اطلاق شود حق است آنچه
 کل تکلف هستند بر اقرار باینکه آن حق است ز این موت معروف نزد خلق است بلکه
 آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از مادون آن و آن ثابت میشود الا در پنج رتبه
 یا بکلمه لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا لا اله الا الله یا لا اله الا انت یا لا اله الا الهی
 کل بر موفون و حقیقت موت آن است که در همین ظهور شجره توحید که این مراتب همه
 مراتب اوست کل نیست شوند باینکه نفعی نمانند و اثبات اثبات و ذکر این مرتب
 را بجهت موت و ارض و ما بینا اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود و وجه مطلب آنکه هر که مشیت
 او نباشد آسایش من طمیسره الله و اراده او الا اراده او و قدر او الا قدر او و قضاء او الا
 قضاء او و اذن او الا اذن او و اهل او الا اهل او و کتاب او الا کتاب او و اوقات
 ادراک موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیت الله است و اراده او ذات اراده الله و
 قدر او ذات قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اهل او ذات
 اهل الله و کتاب ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر کس مشیت شد اقرار کرد باینکه
 موت حق است و الا از آنچه در قرآن و دعا خوانده شری باو بنحید چه بسا اشخاصی که مشیت
 موت حق است و مشیت ایشان غیر مشیت او شد و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد
 خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه بر تبه کتاب همی شود تا آنکه کتاب او که من کتاب الله بود
 بر اشخاصی که خود را اعلم آن زمان میدانستند نازل شد و قلم جاسکند از آنچه کردند ذکر شود
 و حال آنکه شب در روزی گفتند که ان الموت حق و کتاب قبل او عمل میکردند و اظهار دین
 اسلام نموده و علم خود را شرح میدادند و نسبت نقطه که خود را نسبت میدادند آنچه خداوند از برای
 او در قرآن مقدر فرموده بود میکردند و حال آنکه نفسهای آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از
 روی ایمان بجدانیکشند اینست شمره علم باطل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده از اقرار
 خود تخلف نمی ورزیده باینکه اقرار کند که اوست و از شئون محقق حق محجب شود و این
 موتی است که در یوم قیامت نفع می بخشد کل را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس حقیقه
 دانما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا اله الا هو المعروف بن الناس بعد موت اجسادهم فان

بذاردون ما یكلف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم ما یقضی علیهم الا الله وان ما هم به یؤمرون
 لادان علیون و هرگاه کسی در بحر موت سیر نماید عجاب بالانهایه بما لانهایه لاطمی نماید
 شلا اگر در زمان رسول خدا کسی بت شده بود بیدید کل ششونی که بمن لم یومن بمحمد راجع
 میشود از عالم مجرد گرفته تا عالم متحد نفی محض در آنجا است و کل ششونی که بمن یومن
 بمحمد راجع میشود از عالم مجرد الی منشی التحد از ششون شجره انبات و جنت بنوت بوده
 داول میت بنوده دشانی میت بوده و اول چون که پست نشده فانی شده در نفی دشانی چونکه
 میت شده باقی مانده در انبات چه امروز ظاهر است ثمره میت شدن مؤمنین که

چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مومن او بکلام تکثر انما است کل مؤمنین
 امروز و نمره میت شدن دون مؤمنین بانکه ذکر می از ایشان نیست و اگر تکثری از ایشان
 شده خود ایشان راضی میشوند باین نسبت بلکه برتری بچویند از نسبت خود با ایشان زیرا که
 امروز اگر بر شجره اول دون حق بگویند آنچه در ادن گفته میشد بنفسه برتری بگوید طلب
 نعمت از خداوند میکند از برای او و حال آنکه در سنه هزار و دویست و هفتاد هجرت که شجره
 حقیقت ترقی نموده آن هم تزل نموده داشت تر شده دلی چون نظایر مختلف شده تمیز
 نمی دهد الا حجتی که من عند الله ظاهر است که اومی شاسد کل شیئی را در آنکه خود او اگر بخواهد
 ذره ناز را از ذره جنت تمیز دهد می تواند و اگر بر نفسی خلور کند دون آنچه که لاین است
 بر نقط بیان همین خلور حکم میت بر ادنی شود و امر اینقدر اذق است بل اذق از این
 و لایند که الا اولو الابصار از جوهر علو توحید اطلاق موت صحیح است الی منشی مقام التحد
 بحث لوجده احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و یصلو فاذا ذلک من شئون ملک الموت
 حیث قد ظهر عند ذلک ان یجبل علی شانه لم یزل الباء یدعو الله ربه ان یقبضنی و یخینی
 فاذا اراد الله ان یسحب دعائه فاذا الیم احد من اولیاء ان یقبض عن روح البانیه و یوتیه
 روح الالیه فاذا یمکن ان یرفعه لان قبل ذلک یتبدل معنی الکلمه لان بعد الله عظیم
 الالف و ان یکتب الباء لم یظهر ما یراد به و ان قبل ذلک فی کل کلمی و جزئی
 حیث یدر که اهل النظر حتی لو تجد فوق ذلک القرباس علی ما یحیی ذکر دون البیض
 ان تجوعه فاذا موت فی حیات ذلک اللوح و ان بذاتی مقامه بمنزل ما یرفع عن نفس
 الانسانیه ما یضر عن ایمانها و ان یکن عند من لم یومن بالله لوح فمن قبل انی میت
 لادان میت عنده و لا یظن الیه لانه من شئون النار و فیها و ان یری لوحا عند من یؤمن بالله

لادان یخط بمنزل ما یختلفه اذ ان من شئون النور و ان الامر من ما هو اظهر فوق کل نور
 ابطن فوق کل بطون و من یرف الموت لم یزل میتا عند الله بان و شاء الا ما شاء الله
 و ذلک موده عند نقطه البیان اذ ما شاء الله لا یظن الا بشئنا بذات الموت لمن اراد ان
 یمت فی الله و ما خلق الله فی الابداع شئنا اعز من الموت عنده کل تمیون ان یکون شئتم

شیء من نظیره الله وکن اذا نظر لا یوفون بحجیم وقلهم مثل کل من قد دان بالقرآن قد
 جعلوا انفسهم علی شان لورج محمد صلی الله علیه و آله الی الحیوة الاولی ان لایقولون فی قول لم یوم و قد رجح
 باعلی ما قد نظر فی اول ظهوره لان ذلك نشأة الآخرة عند نشأة الاولی وان الذین یقولون
 ان محمد رسول الله کل قد اجتروا ولم یصدقوه بل لایرضوا به مثل ما یرضون لانفسهم من نسبة
 الاسلام وان یرضوا به ما لکتبوا فی حق ما لکتبوا لان هذا مما لم یرض المسلم المسلم بهذا شان
 الخلق عند الله وان بما ینبت نبوءة من قبل جنت ذینب وکن کل محتجون لایحیی عدد
 من ینب نفسه الی دینہ و ما آمن به فی رجب الامن شاء الله حتی ظهرا ما قد نظر و ما للذین لایعرفوه
 ناراً شدة عن اجناسهم عن جعل الاسلام لهم دنیا و جعل القرآن لهم کتابا و لیس لعی فی ارضیه
 الا اذ قد فاز بقاء رب و بلغ رسالته و انقطع الیه بما یقدر علیه هذا عن کل یتقصدون و اگر
 نفسی گوید که ما نشناختیم او را در اول ظهور جواب گفته میشود که در نزد کل محقق است
 که اوست اول من اجاب فی الذر صین ما قال الله له است برکت قال بلی
 سبحانک ان لا الاله الا انت اتمک انت رب العالمین و اگر گویند ظهور الله را ندانستیم
 قرآن که کتاب الله بود و کل میگویند امروز که کتاب الله است در نزد کل بوده و مقتدر
 که شنیده یادیدند که آیه الله از نفسی ظاهر شده بشهد درسی از برای ارباب افنده می ماند
 که ان نفس نفسی الله ظاهر بوده و آیات قبل از او بوده چنانچه آیات بعد از او است
 و ان اجاب اول اول خلق است چنانچه قبل می کشند که من اجاب اول محمد بوده و اول
 خلق بوده چنانچه کل امروز معتقدند اگر میگویند اجابت در ذر اول بوده این است در اول
 زیرا که ذوق عکسش سماء بیخه ارض مقرر ظهور الله است و خداوند لم یزل و لا یزال قرب و بعداد
 بکل استیاء بر حد سواء بوده هیچ شیئی بالنسبة با اقرب از شیئی نیست یا بعد چه عرش در فوق
 سموات باشد بزعم متوهمین یا من شجرة که عن الله ناطق است و حال آنکه این اعتقاد محض هم
 و خیال است بلکه در عرف مکان ما جمعت قصد همان محل ظهور است چنانچه کل در
 زیارت سید الشهداء میگویند چنانچه در حدیث مطورا است من زار الحسین عارفا جمعت کمن
 زار الله فوق عرشه و نزد اولو الافئدة ظاهر است که همان مقرر عرش الله بوده و اوست
 عرش محمد رسول الله گو یا دیده نمی شود که کسی از عالم قدرتی کرده باشد آنچه شنیده می شود
 از کل عوالم در این عالم متذوق میگردد چنانچه در این عالم که امیر المؤمنین علیه السلام اول من
 آمن محمد شد دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده و کل عوالم مدخل بین عالم متحقق می شود
 و در همین عالم ظاهر است نزد اولو الافئدة فیما طوبی لمن یری کل شیئی بجمیته و خیال نکند
 امر موهومی را که عند الله و عند اولی الافئدة حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل و لا یزال
 ظهور آن عین بطون او است و بطون او عین ظهور او است و آنچه از ظهور الله ذکر میشود
 مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الا بر او و او ان شجره است که مرسل کل رسل و

مزل کل کتب بوده است و اولم بزل و لایزال عرش ظهور و بطون او در میان همین خلق
 بوده که در هر زمان با آنچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه همین نزول قرآن بظهور محمد ص
 اظهار قدرت خود فرموده و همین نزول بیان نقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده و در
 ظهور من نظمیده الهه با دانات دین خود خواهد فرمود کیف پشاه بایشاء لما یشاء و اول
 که مع کبشی بوده و پنج ششی با او بوده داد است که در ششی نیست و در فوق ششی نیست
 و با ششی نیست و آنچه ذکر میشود از اسماء او بر عرش استواء ظهور داد است بر قدرت نه این
 عرش جسد که سر بر یا کرمی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرمی در سموات لم بزل
 و لایزال بوده است کسی او را نشاند و نمی شناسد زیرا که مادون او مخلوق شده اند
 با مراد و مخلوق میشوند با مراد و او است متعالی از هر ذکر دستانی و مقدس از هر نعمت و شالی
 لایدر که من ششی دانند بویدر که کبشی حتی آنچه گفته میشود لایدر که من ششی برآت ظهور او راجع
 میشود که من نظمیده الهه باشد و او است اهل داعی از اینکه ذا اشاره تواند اشاره کند بوی
 او و من نظمیده الهه اول خلق او است و ذکر ضمیر او راجع بخوا او میگردد و او و خوا او
 هر دو خلق او هستند لم بزل الهه کان ربا و لا ربوب لم بزل الهه کان الهه و لا الهه لم بزل
 الهه کان قادر و لا مقدر لم بزل الهه کان عالما و لا معلوم لم بزل الهه کان واحد و لا
 محدود و آنچه ذکر میشود لم بزل الهه کان واحد و لا محدود در وقتی است که در ظهور
 من نظمیده الهه عدد واحد با و ایمان آورده باشد که انده ایشان دلالت میکند بر وحدت
 ۱. و محدودی غیر آنها نیست و مثل این کل اسماء و صفات و نظیر محدود کن که لم بزل الهه
 کان واحد اگر در این ظهور موقن نیستی در ظهور اول الان مقری و از برای رسول خدا شایر
 حکینی کل اسماء و صفات را اگر بخوای بجونی آن سلطان می بینی که در است او است که خود
 را بی از عبید او میداند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از اینکه مقنون شود بزر
 این سلطان و اگر بخوای بجونی آن مقدر مشاهده میکنی اولو الاقدار در ظل طاعت او که بزر
 حائیکه ما از اعمت او هستیم مقنن هستید و حال آنکه اقدار ذات او متعالی است از اینکه مقنون
 شود با این اقتدار و اگر بخوای بجونی آن عالم می بینی اولو العلم که نسبت بسوی او افتخار میکنند
 و حال آنکه متعالی است علم ذات او از اقران با علم این علماء و اگر بخوای بجونی آن حاکم
 می بینی اولو الحکم بسیار که در ظل حکم او مقنن هستند حکومت و حال آنکه متعالی است حکومت کبریت
 او از اقران بنظیر این حکام از قبل او و مثل این کل اسماء و صفات را بعین خود مشاهده کن
 که بعد در همین که عالم است نیست عالم او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الا او
 زیرا که در هر ظهوری آنچه متمدی بان ظهور میشود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور
 اول که آدم اول باشد الی مالا نهایتی ناشستی نمی بینی الا با الهه و غیرتانی عارف شوی بمنظر
 اولو هیبت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست

ابن است معنی قول سید الشهداء علیه السلام الهی ملکت باخلاف الآله و تغلات الاطوار
 ان مرادک منی ان تعرف الی فی کلشی حتی لا اجعلک فی شیئی زیرا که این است نزه وجود
 کلشی که کلشی را قائم بعبودیت او دیکه بداند و در هیچ شیئی ملاحظه نکند الا ظهور الله را بقدر شئیت
 آن شیئی که متعلق ظهور شده و الا نسبت ظهور بکل اشیا مساوی است زیرا که یک نوع ظهور
 آیات الله است و از همان مبدئی که آیات الله صادر میشود در نبوت نبی در دون آن
 هم با آنچه لایق است نازل میشود و نسبت این ظهور باین دو نبی مساوی است الا آنکه این
 از اعلی علو اثبات است و آن از ادنی دنونفی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کلامی نمود
 در ظهور کتب نبوی هم خواهی نمود زیرا که این است که در هر شیئی ذات الله را مشاهده کنی
 زیرا که این منع است و او عز ذکره تعالی است از اینکه در شیئی باشد یا با شیئی باشد قابل
 شیئی یا بعد شیئی یا فوق شیئی باشد یا در شیئی باشد و آنچه شئیت با متحقق است بعبودیت
 اوست و او بعبودیت قائم است و لم یزل و لا یزال کل اسماء در ظل او بوده و او در ظل
 مستقر است و مقام شئیت مقام نقطه بیان است که در هیچ شیئی ظاهر نیست الا الله
 از شئون مخلوقات زیرا که مراد قائل این کلام این باشد که در هر شیئی ذات شئیت دیده میشود که ذات
 رسول الله باشد بل در هر شیئی دیده میشود که شئیت او با متحقق است مثلاً اگر هزار مثال ذره یک
 نفس در سبیل پست الله صرف کند در این دیده نمیشود الا آن امریکه رسول الله فرموده از قبل الله
 و همین قسم اگر گویی کیمونیت ذهب چگونه به رسید لا بد راجع میشود بامریکه آن امر راجع میشود بشیئی
 اگر چه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق شئیت شود بر او الا الله
 متحقق الشئیه است بعبودیت او است قائم بنفس خود بآنکه عزوجل و او است کاف منبیره که
 لم یزل و لا یزال حول نفس خود طائف است و او است که دلالت بخود و میکند اعلی الله عزوجل
 الذی لا اسماء بحسی فی ملکوت السموات و الارض و ما بینها لا اله الا هو العزیز المحبوب و از برای
 هر اسمی صمائی است مثلاً اگر گفته میشود خداوند عزوجل لا بد و در نظر هست که در نزد شئیت اولیه ذکر
 و لم یزل و لا یزال مستقر باشد که دلالت بخود ابراد فطولی لمن لایری من شیئی الا و بری فی ظهور
 و لایکن شیئی الا بالله و لایری من شیئی الا باه و لایعتقد فی الله ما یعتقد خلقه لان الله سبحانه لم
 یکن فی شیئی و لامن شیئی و لاعلی شیئی و لالی شیئی و لایدکر شیئی و کلشی در نه خلق له لن یعرف کینه
 احد دون و لا یوحده بذاته احد سواه و کلها قد عرفت الشئیه ما عرفت الا نفسها و کلها قد عرفت
 الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت الشئیه فیها و آن الله عزوجل بذاته لن یعرف و لایدکر و
 لن یسبح و لن یقدس و لاسبیل احد الیه الا بالجزء من عرفانه و الاستقرار فی ظل وحدانیه و استقلال
 لم یزل کلشی له بکیفونیه و ذاتیه و جوهریه و مجردیه و ادویه و آخریه و ظاهریه و باطنیه و
 کافوریه و سادجیه و انه یهونی اعلی علو سلطان قیومیه و اهی نمویک قد بکیه متعال عن
 کل ذکر و ثناء و مقدس عن کل نعت و حلاء لم یزل الله کان الیها و احد احداً صمداً فرداً حیاً
 قیوماً دائماً ابداً مستمداً لم یتمده لنفسه حاجه و لا ولداً و ان مادونه خلق له قد خلقه بامر و ان

لم یزل ولا یزال غنی عن نفسه بنفسه و کیف لایکون غنی عن دونه و مستغنی عن ذاته یذانه و کیف لایکون مستغنی عن غیره بجانة و تعالی بما یمنی لعنوقه و مسود ذکره انکان علی طینا

الباب التاسع من الواحد الثاني

فی بیان حقیقة القبر

ملخص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حد آنکه خود مقدر و کل منتی میگردد درین ظهور منظمیست که بعبث او بعثت کل میشود و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان حینی که منظر الوهیت بعثت رسول الله را از نفس او فرمود بعثت آنچه در ظل او محصور میشود نزد بعثت او میشود چنانچه در فوق ارض آنچه حکم کرده میشود امروز بر دین اسلام میشود و همینکه حکم بعثت بر رسول الله شد بمبدین بر او بطریق اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که مستدی بیان میشوند راجع میشود بنفس اولیه که در یوم قیامت در ذر اول اجابت امر الله میکند و اقرار بوجدانیت او و کل ارواح دون حقه راجع میشود بشجره نفی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح دون حقه قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد کل در ظل او مبعوث شدند و ارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل در ظل او مرتفع نه این است که روح دار روحی بر روح دیگر متصل گردد بلکه کل در آنکه مقامات خود هستند مثلاً حرف حی در آنکه افتده خود هستند بعثت اول آنها مبعوث میشوند نه آنست که ارواح آنها از آنکه خود تجاوزه نمایند همچنین آنچه از زمین در ظل این حرف هستند و قبر که کل در او سؤال کرده میشوند در جوهر امکانیه در ذکر اول سؤال کرده میشود تا آنکه بشؤونات مالا نهایت مفضل میگردد و همین قسم در ظل آنچه دون خیر علم الله با و احاطه فرموده از شجره نفی سؤال میشود این است معنی ان حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین بر صراطین یدی الله اقرار میفرماید

که آنچه خیر بوده از من است و ثانی حرف نفی اقرار میکند که آنچه شر بوده از من است شئون خیریه الی مالا نهایت در ملک منکر و کذکک در شئون اقلیه مثلاً اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حریفی وارد آورد بواسطه حریفی است که حرف ثانی نفی در اول ظهور دارد آورده و کل شئون منکره منجبه راجع باد میشود و کل شئون منته خیریه راجع با اول من آسن میشود و ارواح الی الله میشود چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید بنفسه مبعوث میگردد از نفس خود و شجره نفی هم در حد خود راجع الی الله میشود زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره اول نه خود میداند و دیگری این است قبر کلیه بشئون کل نفس منکره است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان بآیات او در بیان او اجابت نماید قبر او مملو از نور میگردد و ملائکه رحمت بر او نازل میشوند و هر گاه اجابت نکند قبر او مملو از نار میگردد و منظر نعمت بر او نازل میشود در نفس جزیه زیرا که این ثانی است از شئون آن نفس کلیه ناریه چنانچه مجیب حق ثانی است از شئون نفس کلیه نوریه و از برای او بشیر و بشر ذکر میشود و از برای او دوزخ و لذت این است که فر

میدهد از برای هر نفسی از اقرار باینکه قبر حق است زیرا که اگر از شون نفس طیب است
 راجع باد و بعد در نشاء افری از او منقل میگردد تا اینکه نفس او منقل او میشود چنانچه هر کس
 مؤمن بکتاب الف بود راجع شد بایمان بکتاب قاف و از آنجا منقل شد در خلق او در دین
 اسلام مری شد و کم کم تا آنکه منقلی شد یوم او یوم نزول بیان راجع شد با و از او منقل شد در
 خلق افرالی ماشاء الله در این حجت نشو و نما نماید تا یوم من تطیبه الله آنوقت
 راجع بکتاب او میشود و بعد از او منقل میگردد در خلق افرالی ماشاء الله حیث لا بعد فضل الله
 و جوده و همچنین در ظل اگر نفسی از حرف الفیه مؤمن نبوده راجع شده با اول من لم یؤمن بر اول
 الله ۳ و از او منقل گشته در دون عیین فرقان در تحت الثری بوده تا آنکه راجع شده با اول

حرف نفی از بیان و بعد از او منقل شده و میر میگردد در فای خود تا آنکه راجع میشود با اول
 من لم یؤمن بنظیره الله و بعد منقل میگردد و در کل این عوامل بس او نماند اگر چه بر باشد
 و مقرا نماند میشود اگر چه اعلی الکنه فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و بر عکس بس دون آن
 از آنچه در حجت خلق شده میشود و مقعد او اعلی عرف رضوان میگردد و اکل او اعلی ثرات حجت میشود
 اگر چه نپوشیده الا قطن و مثنه الا بر تراب و تناول کرده الا بر کن کاهو بیج نفس نمونی نیست که
 روح او قبض شود الا آنکه قبر او در روضه میشود از برای من حجت خلق و آنچه دست دارد در او خداوند
 خلق فرموده و نزد او میا است و همچنین بیج نفسی نیست که مؤمن چنان نباشد الا در آنکه علم طاقت
 و شستن ندارد آنچه بر او میرسد از نعمت الهی عزوجل در هر گاه بخواد نفسی که در این عالم مشاهده
 کند با آنچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده شون منگشته از این شجره هم هر نفسی بای طیبها
 با آنچه خداوند عطا فرموده مثلند و همچنین اگر بخواد نعمت خداوند را مشاهده کند نظر کند با آنچه
 در حق شجره نفی نازل فرموده که شون منگشته از او مثل او منذب خواهند بود چنانچه شون منگشته
 از طیبین مثل او منم خواهند بود اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتقاد بر حق
 واقع نموده باشد و اقرار باینکه قبر حق است فبیده باشد بر کس بیان الله دارد ذکر حق فبیده
 نصیب این کلمه هم ان القبر حق میکند در روح بیج شی از حد خود تجاوز نمیکند مثلاً روحی که تعلق بخلق
 میگیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق بحق میگیرد لم یزل حق است و روحی که مدل علی الله بود
 کم یزل دل است و از برای او اکنه و عدد نیست و بیج نفسی نیست که در وقت موت او شود
 الا آنکه خداوند عالم عز سلطانة امر میفرماید لا ینکح من و متدین و کبرین را که او را رفیع
 ساخته تا آنکه محل اعلای از حجت واقف امخ از رضوان جادهند و بعد ذکر شئی نخواهد دید حزن بعد
 از موت اگر مؤمن بوده با آنچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهور او که اول ظهور این
 نخواهد بود بمثل نفوسی که از اول ظهور این امر بدون ایمان چنان قبض روح شده که را سجد از حجت
 برایشان میوزد همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور من تطیبه الله بقدر اینکه گوید بی با آنکه
 اشاره کند باینکه او حق است و فاصله شود غمخیز از برای او بیان و بیج نفسی نیست که

بدون ایمان همان قبض روح شود الا آنکه بعد از موت نمی چند بقدر ذکر شئی از چیز حسن و قلم
 خائف میشود که ذکر کند از آنچه از برای او میاشده طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن
 بمن تطیبه الله و کلمات او باشد که او است مؤمن همان و آنچه در بیان است و از برای
 فیض خداوند از برای مؤمنین صدی دشمنانی نیست لم یزل اهل جنت در جنت هستند الا من شایسته
 مثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودند و الا من شاء الله در همین ظهور بیان ظاهر زیر الکسبیت
 نقطه بیان مشیت الله ظاهر میگردد و اهل نارد در نارد خاله الا من شاء الله و این مشیت در ظهور
 من تطیبه الله نزد اولوالعلم ثابت میگردد مشاهدات انجلیه قبل از بعثت رسول الله ص
 در جنت بوده اگر آنچه خداوند نازل فرموده قابل بوده و صین بعثت حکم ناری شود بر آنجا
 و اگر در این بین نفسی از ایشان نمندی شود من شاء الله در حق او صدق میکند که از نار نجات
 یافته داخل در جنت شده و مؤمنین بقرآن و آنچه نازل در او است در جنت بوده الا
 من شاء الله آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن همان نشود که داخل در نار میشود و از
 جنت خارج میشود و لم یزل منظر کلیه مشیت در هر قیامتی ظاهر و مرتفع و در طریح لیل که بگذرد
 بر رخ ذکر میشود مشیت الله باطنه بدخل من یشاء فی جنته و ینج من یشاء عن جنته کسی را علم
 نیست باو الا آنکه کسی که از حد و در بیان تجس و زکند که آنوقت لاین است که مشیت او
 مستبجی از مشیت قبل او باشد و الا او در هر سر یوم در شانی است چه با همان منظر
 مشیت کلیه در بر رخ بشد او از قبل خود بایی از معرفت را متوجه نماید که نتوانند تحمل شده
 چنانچه از اهل ظهور رسول الله ص الی بعثت همین حال بود و قبل از این ظهور از زمین عروج می
 این امر قیام بود چنانچه از زمین قبض روح رسول الله ص اول نزول بیان مشیت متبطنه در میان
 خلق بود و کسی نیشناخت او را زیرا که اولم یزل و لا یزال در مقام نقطه آدویه باقی بوده و هست
 و حرف حی در آنکه خود و سایر حرف از طلیس و دونهها در آنکه خود کل ستم از او هستند و او
 میثنا سدل را و لکن کسی او را نیشناسد ولی هر کس منقطع شود بسوی او لابد بدید او را

من حیث لا یعرف اذ انه هو القادر البصیر و المقدر العظام

الباب العاشر من الواحد الثانی

فی بیان سؤال الملائکة فی القبر

مخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین بمن تطیبه الله از مردم سؤال میکنند که آیا دین شما
 بچه چیز ثابت است جواب میگویند بحیث بیان و اگر آن روز مؤمن هستند بایات الله
 جواب ملائکه را بجهتی که خداوند قبل نازل فرموده و تسلیم ایشان نموده میدهند و الا حجه الله بر
 ایشان بالغ میشود و چون ایمان نیاد در ده که نعمت در حق ایشان ثابت میگردد بعد ملائکه رجوع
 نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داد از ایمان باو
 آیات رحمت در حق او نازل میفرماید و الا کلمات نعمت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن

روز در حق او جاری میشود مثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هر سالی یوم القیمة ثابت میباشد منظر نفسی دنار و منظر نور در اثبات و اول در دون حرف طین معتدب و ثانی در رحمت خداوند که در حرف طین نازل فرموده محسوسه و این است فضلی که از برکت او شریف است الی یوم القیمة و آنچه در این قبر حکم او شود در قبر حسبی راجع باد میگردد اگر مؤمن است روضه است از ریاض حبت و اگر دون مؤمن است معتدی است از مغفله

چنانچه در مین حیات هم در نزد اولوالعالم حکم است اگر مؤمنی بر ارض تراب نشیند آن قطره طلع رضوان میگردد در یوم قیامت باذن الله عزوجل والا از ارض نار میگردد با مر خداوند عزوجل و مراد از رجوع لاکه الی الله عرض بر او رجوع آید بر من تطمینه الله است بسوی او و سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نموده نیست نه در بدو و نه در عود سبحان الله عن کل ما ذکره اعم شیئی من قبل من بعد الا خلق والامر فی ملکوت الارض والسموات و ما بینهما لا اله الا هو

التکبر المتعال
الباب الحادی والعشرون الواحد الثاني

فی بیان ان البعث حق

مخص این باب آنکه کل را خداوند خلق فرموده آنچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح طین که خلق بجزوف آنهاست و درون آنها که خلق بجزوف آنهاست و هر شیئی که اطلاق بشیئت بر او شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعثت هر شیئی بذکر من تطمینه الله است در آن روز زیرا که خلق ان شیئی هم در اول بذکر او بوده اگر چه در ظهور قبل او بوده مثلاً این فغان و غلبگی بود که الان بین بدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث میشود بجزوئیت و ذاتیت و نفسانیت و انیت در وقتی که شجره حقیقت خلق فرماید که این فغان و غلبگی بعین اوست در هر فغان و غلبگی که حکم شود او ان میشود چنانچه قبل وجود او بقول تطبیح بیان بوده مثل در حد ما زده شد تا در کل عوالم کل در کن نمایند مثلاً در این کور حرف حق دارد داده بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بجز او این حرف را مبعوث میفرماید بقول خود زیرا که غیر قول او خلق شیئی نمیکند بجزوئیت و چونکه قول او قول الله است در مین قول کینونیت شیئی ممکن میشود اگر در طین است بذکر حق و اگر در دون طین است بدون او زیرا که آنچه در

قرآن رسول خدا قرار داده کل بیایات الله قائم است و مین قسم امروز که روز بعثت قرآن است کل با الله مبعوث و قائم میشود و کل با علی الارض مین بدی الله هست و بعثت کل بر وجهی که میشود چنانچه خلق کل بر نفس واحد میشود بعثت کل هم بر نفس واحد میشود در مین که نفس واحد بعثت میشود بعثت کل شیئی فردا فردا در اکنه خود میشود اگر چه بذکر الله باشد که خداوند نازل فرماید بعثت شیئی را کسی غیر از او نداند و بعد بشهادة الله کل شهادت دهنه مثل انکه این بعینه باطالی است که مشیت آدکیه بر روی ان نشسته و حال انکه اولی از برای او نبوده و ذکر بر ظهور

بغضه در حق او میشود تا آنکه بعینه این بساطی است که بر روی آن نشسته بود رسول خدام و
 این است تراجم در احادیث مذکور است که آنچه در نزد زمین بوده در نزد قائم آل محمد هست
 و دانسته که حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از اوست و آنچه حکم فرماید در حق هر شیئی همان
 شیئی بوده اگر چه در صدر اسلام محمد بن عبد الله ۳ بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و
 امر در بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر بنقطه حقیقت نشود ادراک بعثت
 کلشی را در نفس داحده نتواند کرد اگر چه هر ذی روحی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است
 از اعتقاد بعثت اخذ کند تا یوم ظهور منظمی بر آنکه که هر کس بسوی ادراج شد بعثت
 او در عیالین و در ظل شجره انبات میگردد و الا بعثت آن در دون عیالین و داخل شجره نمی
 میگردد و اگر شیئی با اسم ذکر بعثت او نشود همچنین که میفرماید مبعوث کردیم کلشی را
 کل مبعوث میگردد در آنکه خود در ظل نقطه داحده اگر در عیالین است شجره انبات و اگر
 در دون آنست شجره نفسی و لایزب من علم الله من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما
 بینهما بعثت کل شیئی بامر الله کان علی کل شیئی قدیرا و بعثت بیج نفسی از نفس میت نبشود که از
 قبر ترابی بسردن آید بلکه بعثت کل از نفس اجیاء آن زمان میگردد اگر از عیالین است

از زمینین و اگر از دون عیالین است از دون آن و مردی نیست از برای بعثت هر شیئی
 در یوم قیامت نزد خداوند عزوجل اذان الله بیده ذلک المخلوق ثم بیده و قدر خلق

کل شیئی ثم بعثت و الله علی کل شیئی قدیر
 الباب الثانی والعشرون الواحد الثانی

فی بیان الصراط و انه حق

ملخص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور آنکه د امر او بوده هر کس مستتر بوده بر
 صراط حق بوده و الا بر دون صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی
 که ایمان با آورده از سموات و ارض اوسع بل از سما و مقبولات و ارض تا طایات اعلی تر
 و ممرین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع کشند علی در بنا
 نه احوالی من عند الله لاریب فیہ تنزیل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته
 اقرب از وصل نفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده و ایشان از
 صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون آن و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما بطلق علیه
 اسم الیشی تا مل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دوست در دهن سال بگذران از
 جهت ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده و الا آیام و سنین و شهور
 منقطع است از واقف زیرا که ادلی از برای ظهور آنکه نبوده که محدود بحد شود و کل مظاهر
 ظهور راجع بشود امر و بنقطه بیان اینست که در عالم لاحد متائل تا مل نموده و میر از عالم
 لاحد اقرب از مل بصیر گذشته و میر نموده و اگر درجه بدرجه هر کس زیاده تا مل نموده بر صراط

دوقف او برصراط زیاده چه با اشخاصی که برصراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حرف
 کتاب الف که برصراط کتاب فاف مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشت
 و آنچه احادیث در باب صراط دارد است اگر مشاهده کند کسی همین فطرت کل را می بیند
 و از برای دادن مؤمنین ادق از شعر واحد از صیغ است صراط زیرا که نه می تواند از محبت
 آیات قبل پرورد روز و نه از ایمان مثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار می کنند این است
 که از برای ایشان احد از صیغ و ادق از شعر میگردد و از برای مؤمنین اوسع از جنت میگردد
 زیرا که میگویند دین ما بقرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عاجز از ایمان بآیه
 از آیات مثل آن بودند و امروز همان شجره که قرآن را نخل نمود نخلک میان میفرماید کل من
 عند الله لاریب فیه تنزیل من رب العالمین و عجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده شود
 و از برای ما قدر وصل کاف بنون تاملی نیست در ایمان بخداوند و آیات او و اقرار بحقیقت
 باب او و کلمات او چه با نفس که از صراط گذشته و داخل جنت میشوند و چه با از نفس
 که در صین گذشتن بنا میمانند و چه با اشخاص که واقف میشوند و می توانند بگذرند و درین
 نایب هستند و مؤمنین یا واقفین هر دو در ظل ناز ذکر میشود ای شجره التینی لا ادونها و چه با
 تفسی که از اول عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکند و معنی که آیات خدا را میشود تصدیق نمیکند
 و اگر تامل کند بر صراط واقف شود و در ظل ناز حشر شود و اگر چه کند داخل ناز میشود و امروز
 محصی میخواهد که احصا کند که از صراط خالص نگذشته اند الا من شاد الله و کل بوقوف
 یادون ایمان در ظل ناز حشر شده و خود خبر شده و خداوند حکم ایشانرا نازل فرمود
 و تا یوم قیامت ثابت میماند آنچه خداوند نازل فرموده و ایشان هنوز بر جسم خود در علا
 تقوای خود متقی هستند و خبر ندانند که حکم ناز در حق آنها از قبل الله شد و بهمان حکم الی
 یوم الیمه در مقاعد خود منهدب خواهند شد اگر چه وقتی که خداوند صراط را بر پامیدارد و کل
 می نهند ولی هر کس بجزی محجب میگردد که نزد خداوند بلا شکیست بوده و هست

چنانچه امروز صراط الله آیات است و کل می تواند محبت از این معنی و محبت میمانند خود را بجزیر که
 نفع نمی بخشد ایشان را بجانک اللهم لا تخذن ایدی الذین آمنوا بالیمان یوم الیمه
 بفضلك علی ان ترخصم علی الصراط اقریب من کل شیء انک کن علی کل شیء رقیبا

الباب الثالث والعشرون الواحد الثانی

فی حقیقه المیزان و انه حق

لمخص این باب آنکه از نقطه مثبت اولیه الی ما لانهایه در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت
 است و او امر شرفه از شمس جوداد و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است
 هر کس داخل میزان نفی شد داخل در میزان ناز و هر کس داخل میزان اثبات شد داخل
 میزان جنت و دخول نفی تحقق میشود الا بولایت ابواب ناز و دخول در جنت تحقق نمیشود

اما بولایت ابواب جنت اگر چه کل نفی می شود بیک شجره و کل اثبات متنی می شود بیک شجره
 چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله ص از مینی که پشت
 آنحضرت بوده تا امروز الی مالانهایه در کف عدل او بار رفته دالی مالانهایه در کف قتل
 او بخت رفته و امروز میزان بیان است هر کس منحرف از اوست در جنت و در میزان فضل
 و الا در کف عدل و در نار زیرا که بعد خلق نار در جنت هر دو از نقطه حقیقت متحقق میگردد حکم بر
 مقل میکند خلق نور میشود و حکم بر غیر مقل که میکند خلق نار میگردد و خداوند خالق نار و نور است
 بیشیت که آن نقطه باشد و آنکس عدل و فضل است بعد از فضل که از این شجره ظاهر میگردد
 زیرا که اگر در شجره نقطه قرآن حکم بولایت امیر المؤمنین ۴ شده بود خلق جنت متحقق نمیشد و همین تم
 و ظل اگر نازل فرموده بود که کسی که قیاس من نیست بر حق نیست خلق نار متحقق نمی شد حال
 آنچه شئون خیر است بقول او راجع شجره اثبات میگردد و آنچه شئون دون خیر است راجع

شجره نفی میگردد حقیقت میزان در حقیقت اولیه شجره اولی است الی مالانهایه اطلاعات در
 ظل آن در علم الله گذشته مثلا اگر امروز نفسی حکم رسول الله ص من قبل عمل نماید شانی
 از شئون آن میزان است و کسی که دون آن را بگوید در کف عدل میزان است و از
 ظهور بیان کثیری در ظل نقطه اولیه مبعوث شدند هر کس مقل شد در کف فضل و اثبات ثابت
 میگردد و هر کس قدر سر جوی منحرف در کف عدل فانی میگردد الی یوم من نظیره الله که
 اوست میزان و امر اوست میزان و احوال اوست میزان و کلمات اوست میزان
 و دلالات اوست میزان مایب الی میزان میزان اذ اتحقق النسبه فی الکتاب و الا علی
 قدر ما قطع النسبه یقطع الحکم الی من یرفع کل النسبه و یتقی النفی فی النار و انما لکنسبت

بالله الواحد التوار عن ذکر کل نار و الا امر الا
 من عند الله الواحد العطار

الباب الرابع والعشرون الواحد الثاني
 فی بیان الحساب

مخلص این باب آنکه حساب کل بید الله هست و غیر الله مقدر بر حساب کل نیست و خداوند
 عالم حساب میفرماید کثیری را با آنچه حساب میفرماید شجره حقیقت در هر زمان بطور اود در
 بطون او حساب میفرماید کل را دلی حکم ظاهر میگردد الا در مین ظهور حساب میفرماید کل را
 در یوم قیامت بیک کلمه واحد چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرمود بیک کلمه
 و آن این است انی الله لا اله الا انارک کثیری هر کس تا مل نمود در نار نفی بعد از حساب
 کرده شد و هر کس تصدیق کرد بوز اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل ماعلی الارض
 نفوس مستدر که از ایشان راجع میشود بنفوس مؤمنه بقرآن زیرا که غیر آنها در قیامت

رسول خدا ص حساب کرده شده دفائی گشتند فای ایمانی زجسدی و الاکل ارض از اجساد
ایشان پر است و نفوس نوزده بقرآن هیچ محیی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اتومی از کجا
نبرده و از این جهت خداوند تجسسه حقیقت را ظاهر فرمود آن جهت که دین این نفوس نوزده
بآن ثابت بود و این کلمه که حساب کل بان شد دالی یوم القیمة میشود بهمان لسان آیات
قرآنی که لسان عربی است واضح از کل السن است نازل فرمود و اکثر بعد حساب کرده
شده در نار نعی لایثی گشته و نفوسی که اقرار بتوحید خداوند نموده در این کلمه بفضل حساب
کرده شده و جزا داده شدند با حسن جزا با اینکه الی یوم القیمة باقی است و کل خیر در این
آیات نازل شده دالی یوم القیمة با ایشان میرسد زیرا که هیچ آیه خداوند نازل نفرموده
الا ارواح متعلقه بآن در ظل آن هستند و راجع بآن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این
آیات را نازل فرموده میگردند در طول لیل الیل که ما بین الطلوعین است و اگر نفسی گوید که
ما یقین نخریم که این کلمه قول خداست جواب گفته شود که همین کلمه بعینها در قرآن نازل شده
و قبل از شجره طور مثل آنکه خداوند در سراسر آن نازل فرموده ذکر شده باشد آنچه از قول رسول الله
که این کلمه را تلاوت فرموده یقین نموده که از قبل الله هست بهمان جهت اینجا اثبات یقین
میشود زیرا که اگر در آنجا میگویند که ما علی الارض از اتیان باد عاجز هستیم در اینجا هم اولو العلم
مشاهده این امر را نموده و مینمایند بجهت یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر اتیان
نفسی کو اتیان او و از شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف
میگوید و الا بقدریکه تواند مثل این نوع آیات که شبهه از برای اولو الافئده نیست که من قبل
است زیرا که بعینها شهادت میدهد که کلام الله است و بشر مثل او خلق تواند نمود و الا
کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت

واحد بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در مشیت دیده نمیشود
الا الله از این جهت است که این کلام شوب الی الله میگردد زیرا که غیر الله مقتدر بر مثل او
نیست و کسی که باین شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است
و نزد او اسهل تر و اقرب است مین تخم از شون سماجات و خلق و علم و شون فاعسیه
زیرا که این است کلام کبونیته او که دلالت نمیکند الا بر خداوند و حده از این جهت است
که آیات الله گفته میشود و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت
واحد بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شون ثلاثه صفت مشیت اولیه است
و خداوند اجل و اعظم است از اینکه متصف باین صفت گردد و منوت باین صفت و دهر
حجتی که در مثل این کلمه کل در قرآن مجید میشوند در میان هم متج می شوند اینست که مردم از حجاب
باک نداشته که از اول عمر تا آخر عمر قلم لایثی گرفته شود بر ایشان چه در نفس خائف است نه
این محاسبات و نبویه که مقدار آن مقدار دنیا است نه دین ولی در جانی که مقدار در

دین است و توحید و اعمال او مقبول نمیگردد و راجح بقضای ابدی میگردد و متذکر نشود و حال آنکه اولوالافئذ کل ماعلی الارض را میدهند که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره ایشان کلمه بی بزماید لا لا زیرا که حساب باین دو کلمه کرده میشود و حمد بر خدا را که امروز نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس مجتبه از محاسبات دنیویتر رسیده که راجح میشود باینکه خداوند دوست نیدارد که کسی در زنده ادحق کسی باشد و تقصیر اہتمام کلی مینماید در اینکه شغل الذمہ نفسی نگردد ولی غافلند از نفس خود و آنچه از برای او خلق شده اند که هزار دویست و هفتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا و حساب قلم لایشتی بر دور ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر شعور ایمانی بود ماعلی الارض را میدادند که حساب ایشان بفضیل کرده شود نه عدل زیرا که بعد از دوزخالی یوم القیمه مغذوب میگردد و بفضیل الی یوم القیمه در جنت قنم میگردد و منسج از ظهور من لکیمسره آنکه سنه حساب است اگر چه خواهد منسج قرار میدهد والا اسبوع سج والا ایام سج فیصل بایشاء و حکم ما یورید لاسئل عانیل و کل بما کنت ابدعیم بسئلون

الباب الخامس والعشرون الواحد السالی

فی بیان الکتاب و آن حق محض این باب آنکه مراد از کتاب آنجبریت است که از قبل نقطه حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لا یزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطه حقیقت کتابی است که مد علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک حرف گرفته الا لامانایه ذکر میشود چه آنچه از نقطه حقیقت تشریح گردد ذکر کتاب میشود و آنچه از نقطه حقیقت کتاب بخاطر خود نویسد کتابی است که بجز الله نوشته شده زیرا که فواید الی الله بوده است زیرا که کتاب ادحق است ای ارواح مطهره بکلمه حق در کلماتی که نازل میفرماید از بهر نشان که باشد سواء آنکه آیات باشد که ما غیر آن رضوان است و مناجات که لبس لم تغیر و حق آیات که فرمزد و اجوبه و تفسیر مناجات که عمل مصفی است در کتاب الله است و شون فارسیه یعنی مثل شون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات فارسی بعین خود نظر کند فصاحت آیات را بعینا مشاهده مینماید و بعین میکند که غیر الله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه با انخاصی که اقرار کردند بر اینکه کتاب حق است ولی از سخن حق بجز مابده و چه با که نقطه حقیقت که کتاب او کتاب الله است بل اعتراف کتاب او از کلمه شئی بل یک حرف از کتاب او اعتراف از کلمه شئی از اسباب مردم خدا از ایشان میشود که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید و از ناسخات یا مبد و دخل اجبت شوند و چه با از ملاحظه ملاحظه در رحمت خود نازل میفرماید ولی بر آن کسی که نازل میشود مختلف نمیشود بلکه قلم جیا میکند که ذکر کند و حال آنکه شب در روز بخوانده اللهم اعطنی کتابتینی حال که خداوند عطا فرمود نمیگیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر تواند

از آنچه قلم جیا میکند در حق او مرتکب میشود و حال آنکه کتاب کتاب خدای او بوده در رزل
رسول او و از عطف فضل وجود بر او نازل فرموده بشأنی که بر آنکه که یقین کند که کتاب است
و غیر او قادر بر مثل او نیست چنانچه دین کل امروز آیات قرآن محقق است و منج ایات
ادب و حقیقت بر کل نازل فرموده و کسی مطلع نشد و حال آنکه کل اقرار کرده و میکنند بر اینکه کتاب
حق است و در نزد هر ظهوری از ظهور شجر حقیقت مؤمنین با او کتاب او از قبل ظهور او
کتاب او از بعد محقق میشوند بجهت آنکه نماند الا مؤمن خالص و ادعای از کبریت اجرام است
چنانچه نفوس که بیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمد
بعینه همان ظهور بوده بخوانش در آخرت و کتاب او همان انجیل بوده بخوانش
اصدی از نصاری از دین خود برگشته و کل بر رسول الله ایمان آورده و بکتاب او
تصدیق نموده و همین قسم اگر مؤمنین بر رسول الله ص و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم
بیان همان ظهور رسول الله ص است بخوانش در آخرت و این کتاب بعینه همان
فرقان است که بخوانش نازل شده در آخرت احمدی از مؤمنین بقرآن خارج از
دین خود نشده و اقرب از لحن بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم
یقین ایشان عند الله مردود است بلکه آنچه مایحق به یقین است از برای ایشان
نشده زیرا که اگر فکر نمایند در محبت که باو دین اسلام ثابت شده مشاهده نمایند بعینه
همان محبت را بخوانش و محققند که تصدیق و یقین نمیکند علامت این است که
کمیونیات ایشان از شجره نغزی بوده در ارج باو میشود و ایمانهای ایشان و اعمالی که کرد
در دین اسلام مستودع بوده بیشتر بقدر فردی نفع با ایشان نمی بخشد اگر اعمال مرد
کتاب الف امروز نفع با ایشان می بخشد اعمال آنها هم نفع می بخشد اگر چه آنچه نازل شده
بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و مفتیان راجع بانفس خود نموده
و عمل بقول میت را بعد از موت او جایز ندانسته اگر چه حق واقع عند الله ظاهر است و
راجع میشود بشجره بیان و همان حکم که ازان مطلع ظاهر گشته جاری است در کل مدارک
مجتهدین و مفتیان و هر کس در حکم غیر الله نمی بیند مصاب بوده دست اگر چه محققین باشد چون
راجع الی الله میگردد مقبول میشود اگر چه اختلاف نبوده و میت در آنچه نازل در بیان شده
من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد
خاص شود اگر چه آنوقت هم بعد از آنکه دسامات و اقترانات و دلالات اگر مختلف شود
مختلف میگردد و لم یزل الله فی شان بیع و خلق جدید و حکم حدیث اگر چه آنچه از نقطه
الی امروز ظاهر شده کل من عند الله بوده و دست و حال آنکه بطاهر در هر شرعی اختلاف
مالانایه در بین اهل آن ذکر میشود و محقق است که آنچه من عند الله است در ادوات اختلافی
نیست بانساب بصر تر این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کمیونیات است

لم یزل در تجدد و حدوث است و اقل از طرف بصر در مورد امر خلق بدیع در شان حدیث
 ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع بشود با آنچه در ظهور
 ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنیه قدماست کفنی را در صین بطون خود ولی با آنچه در صین ظهور
 مد فرموده زیرا که فی آن از برای نفس یقین حاصل نمیکرد و الا من شاء الله انه
 علام قدیر

الباب السادس والعشرون الواحد الثاني

فی بیان ان الجنة حق

مخص این باب آنکه تا امر و کسی غیر از مظاهر که خداوند مخصوص بخود فرموده کسی بجهت را
 قهیده و نه تار را آنچه منعلق بکبر بخت است در این عالم که مبدء کل عوالم و مثنی الیه کل عوالم
 است که کل در مقام عرش حقیقت باشد که اول تجلی تجلی او است چنانچه در دو عالم در این
 مطلب ذکر شده یا من استو بر حقیقه علی العرش نصار العرش غیبانی ذاته کما صارت العوالم
 غیبانی عرش و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر حقیقت اولیه منحصر است بامر الوصین
 زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدء او از او شده در حج او بوی او میشود مثلاً از یوم آدم تا امروز
 نزد هر ظهور حقیقی باذل من امن با دفع ابواب بخت و دون آن شده تا آنکه جوهر کل حق
 منتی میشود باین ظهور و دون آن سخن میشود باین ظهور چنانچه اگر کسی بجز بر نظر نظر کند می چند
 که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده بوده که او بشیت موجود میگردد و او بنفها و او است
 محیط بر کل عوالم با عاقله رتبه کفنی می زیرا که هر صاحب رتبه در این پان صاحب رتبه باشد
 اقرار بعلو رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است مثلاً آفاق
 که ظاهر شد ظهور محمد ص باینکه اول خلق است در انفس کل مومنین با مومنین میشوند
 که او اول خلق بوده و هست بعد از اینکه این مطلب سخن گشته بشه از برای بیج نفسی
 نباشد که در علم آنکه بیج مثنی از ظهور آنکه در نقطه شیت اعظم تر نبوده و شیت چنانچه از
 هر ظهوری بظهوری جنت او ن ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات مثنی شد
 بنقطه قرآن از صین بعثت بیج جنتی در علم خدا از آن نفس منته اعظم تر نبوده در آن ظهور
 زیرا که در انفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی با من خود و او اعظم از رسول
 خدا نمیداند و سخن این آیه در انفس ظاهر شد الا بطور آن نفس اولیه و بعد بیج جنتی در علم خدا اعظم تر
 از امیر المؤمنین ع نبوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نمیکند الا با او همین قسم در حج
 بدرجه مراتب ابواب جنت متعدد میگردد تا مجرد و احد مثنی شود مثلاً در ظهور جنت فاس بیج
 جنتی بعد از جنات سابقه بر آن در صین آخر حیات او اعظم تر نبود که آنوقت وحید بوده و در
 ارض لطف و مکان جنت آنوقت علی بن الحسین ع و اسرار بوده درین قسم مشاهده کن کل جنات

تا بحرف بیستم می شود و بعد راج میگردد بنقطه و از همین ظهور این امر متعین است و بقیه آن و آنچه
احصا توان نمود اول ظهور جنت نقطه فرغان بوده در آخرت او که جنت بیان باشد در اول
اد آن مین در علم خدا جنتی اعظم تر از او نبوده و الی یوم ظهور منظمی سه اسکنه جنتی از اد
اعظم تر نیست و همین ظهور او مبدل میشود جنت اولای نقطه بیان بحجت اخرای او و بعد از
آن جنت جنات حرف می که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشد اعظم جنات است و می شود
آفرین جنت سین نه این است که در مین هر ظهوری جنت قبل در مفر خود نباشد مثلاً در
مین ظهور جنت سین جنت باد بر عرش خود است و همین قسم است حکم کل اصرف و خداوند
از برای هر جنتی که ظهور میثبت بنفها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که آن
حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور میثبت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راج می شود
با بواب و ابواب با ال پت و اهل پت بر رسول خدا در سوختن اجناد و عزوجل اینست که ام راج است
من الله باسم ثالث و اسم ثانی و اسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد کسی که
ادل داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بقا و الله فائز گردید و اقرار
بوحده است او نمود چنانچه بیچ جوهر خطی در امکان تصور نیست که اعز و اللذ از توحید خدا
بوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه ان نفسی که در این عالم معینی مایول خود فائز گردد

و در سبیل حق شمای لذت او ادای شکر خداست او را بر نعمتی که با او عطا فرموده مثلاً
عبدی را خداوند بدرجه با پت یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمره لذت او
ادای شکر خداست که میگوید حمد خدائی را که مرا باین نعمت فائز گردانیده و همین قسم در
شئون ظاهریه هر بنده را که خداوند بر کسی سلطت جادیه شمای لذت او در وقتی است که
تکلم بجای خود میکند و میگوید حمد را او را که مرا باین عطیه مغفرت فرموده و این است که کل
لذات راج میشود بر کن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کینونیات راج بان محل احدس
میگردد الفاظ هم بهای علیها راج میگردد و این است که در نزاد اولافنده ثمره آخر در اول
ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد اذن بان نوع حمد از
صدر عزت از برای عابد شده این است که روح اول در مین دخول در جنت اولیه
با آنچه ممکن است در امکان از بر فضی رسیده چنانچه ثمره کل راجان نموده که راج جمله
حمد میگردد که آن نفس عامل همان روح باشد و آنچه مشبب گردد از او مشبب میگردد از
ظهورات جنیه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر حمد می شود حتی لباس حسیر با پوشیده
و آنچه مایلند در جنت با و نملند می شود و ادبغه نملند می شود الایلی خود که محل نقطه باشد و اد
کاف مستدیره است که لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود حرکت نیاید و نیست از برای او
نه اولی و نه آخری و نه شمانی و نه غایتی چنانچه بر کس داخل در جنت فرغان شد آنچه شاهه
تغیث کند می بیند که از اسماء جو در رسول الله بوده حتی آنکه اگر موروثی دانه یا قوتی ارث

برد نیست الا بطیة آن حقیقت اولیه که حکم فرموده بآن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که
 غیر آن نفس که الآن ارث میرد برد کی می توانست که بگوید لم اوجم این است که کل وجود از
 نقطه وجود خود الی تمامی صورت خود آنچه دارند از عطیة اوست که عطیة الهیست هیچ شیئی
 نیست ندارد الا بفضل وجود او مثلا اگر در این جنبت کسی لباس بر روی پوشد نیت بر عرض
 عطای او چنانچه قبل معتد بر پوشیدن بود و غیر آنست اینست که اگر کسی چشم فرود خود را
 باز نماید نمی بگذرد الا یعنی از وجود او آنچه که در جنبت فرغان داخل شدند کل در ظل پاد
 اولیه که رسول الله باشد مستلزمه دابواب دیگر جنبت در قبضه این باب است بلا و اینها را
 فتح فرموده بحد خود مثلا هر کس در حق حرف آفر مروج نماید بتمامی مروج و ظاهر شود لذت
 جسد او آنچه که فوق آن تصور نیست در این عالم نیست الا لذت آن که فرموده این است
 یکی از ابواب جنبت و هدایت من چنانچه آنچه بظاهر در جنبت تربت امام نامن ظاهر شده
 نیست الا با آنچه رسول خدا فرموده که اوست و صی نامن من اگر چه الان نزد تربت اولین
 نوع ظهورات نیست ولی کل این ظهورات بنوده نیست الا در قبضه جود او و کف قدرت او
 در ظل هر بابی از ابواب جنبت ابواب مالا نمایا بوده و هست چنانچه هر نفسی که در ولایت
 یکی از ابواب جنبت آمده بغمه معنی است از برای او در رتبه خود و الی مالا نمایا این است
 ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذت تصور است در این جنبت است و از جنبت
 قبل کل لذت قطع شده چنانچه من ظهور رسول الله کل لذت از جنبت انجلیه قطع شد زیرا
 که کل جنبت در توحید خدا و عرفان در رضای او و طاعت مظاهر امر اوست بعد از آنکه
 منقطع باشد نفسی از آن چه معنی است اگر چه در عرض خود بتمامی لذت ممکنه تنعم فرود که
 آفر ارجع بنا را قاسم کرد و اگر در کتب و نیاات حروف انجلیه آیتی از حق باشد که معنی لیه
 لذت است اگر چه در ظهور صبی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و او بجان جفا
 است که تا حال مسبر نموده چنانچه اگر کل حروف انجلیه یقین بدانند که ظهور رسول
 بهمان ظهور صبی بوده بخواهش احمی از حروف انجلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند

در این جنبت تلمذ نخواهد شد و بمن قسم بعد از فرغان که اگر امروز بجان لذتی میکند حقیقت
 تلمذ زیرا که اگر این خود و خدا علی میکند لکن دکان تلمذی میرد عند الله از برای دون
 آن گروه و بمان گانیکه حروف انجلیه مانده آنها هم مانده اند زیرا که مرآت الله طالع شد در
 جنبت دیگر این است که کل لذت منقطع است الا لمن عرف الله دعه و آمن به و عرف حقیقت
 و امن به و عرف کتابه و امن به و عرف بائزلی کتابی و امن به و بمن قسم ال این جنبت در
 این جنبت تلمذ هستند الی اول ظهور من نظمیده الله قسم بذات الهی که از برای ایشان در زمین
 ظهور ایشان هیچ معنی غلظت ترازا ایمان با او طاعت او نیست و کل لذت از ازل بیان
 منقطع میگردد طوبی لمن بدخل فی ظله و یستلذذ بذكره فانه یبقی بقاء الی کره الاخری و اذ الی الی

به دقیقه بزرگه بدرک کرة ارضی بعد الارضی و لاغایته له و لا شئی دان بقی فی ظهور فیقلع
 ایمان و الله عنده من ظهوره و صیت یکم کل اهل بیان را که اگر درین ظهور من ظییر الله
 کل حرف بآن حجت اعظم و تقای اکثر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم و الا اگر نشینید
 ظهوری ظاهر شده بایات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کل داخل شوید و اگر نشده و بعد
 اسم الله المستغاث منتی شده و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده اید جسم بر نفس
 خود کرده و کل بکلیه در ظل ادن نقطه ظاهره که کل داخل شده اید منتظر گردید و اگر بشوید
 ظاهر شده صاحب نفسی بایات و اولو العلم آن زمان تصدیق او نموده نه صرفین از اولو العلم
 بلکه یقین نظر مثل این زمان که آنها محبت مانده و یقین نظر و صاحبان نظر اگر چه بر لباس
 فقر و سکت بوده بوقت بدخول جنت گرفته و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم
 قبل باقی مانده تا مل نکرده و کل داخل شوید در ظل لیل اول که اداست اول و افراد است
 ظاهر و باطن و اگر نشینید در نضر و ابتهال بر آید که فضل خدای مستغاث از شما

مفصلی گشته و اگر نشینید الی مستغاث که ظاهر گشته من بر محبوبی و محبوبی و یکی و دیگری فاذا قرئ
 قدر ما یتمن نفس و لذت کل کلمه جمیع فی ظل الله و لا تقولن لم و مع فان هذا من اعظم الاعمال
 آیاتکم و اخلصکم عن نار بعدکم بما قد اذنت لکم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکر و ان که گوی
 بقدر نفسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید باشد در دین بیان نیت و داخل ندر است
 آوا که ظهور الله ظاهر شود که آنوقت کل مکلف با بهتال و نضر هستید نه این است که مثل بیرون
 مانده که میباید و در مثل نصاری که محمد باید و با نیت مثل است محمد که قائم آل محمد ظاهر شود
 و بمانید و ان یرضی فوادی بان نبی من البیان من احد لا توکن جائت نقطه البیان فی انبیا
 و انتم علی ما انتم علیه لباقرن قسم من ظییر الله که هیچ قسمی در علم خدا از ادن اعظم تر نبوده و
 نیت که اگر ظاهر شود و احدی در بیان باقی ماند کل نعمت بیان از برای او نیست بقیض
 زیرا که امروز نعمت فرغانه از برای اشخاصی که داخل در بیان شده مضاعف است چنانچه
 نعمت انجلیه از برای اشخاصی که داخل در قرآن شده بودند بوده و نعمت قرآنی هم در حق ایشان
 مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ادا داخل در بیان نبوده و در ظل شجره ذلت هر دو صحیح
 داخل شده چنانچه اگر کسی از حرف قرآن ماند که در ظل بیان داخل شود داخل قرآن گشته
 و در ظل شجره محمدی مستظل شده و الا تخلف از ظهور اشرف او در آخرت نیکرد و چون قسم ده
 انجیل گفته میشود که اگر نفسی مؤمن بعضی بود لابد ایمان محمد میآورد و بهیچ قدر که نیاید دلیل
 است که ایمان با انجیل و میباید داشته چنانچه اگر امروز کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر
 نماید مشاهده مینماید که چقدر اولیای حق از برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرمود
 چنانچه بدقت نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت ۴ ظهور حقیقت رسول عنایت
 که در حدیث کمال مذکور است ولی سید اکبر من یشاء ویدخل الجنة من یرید انیت حقیقت

در عالم حیات بعد از موت لا یعلم الا الله بنا ملک ما لاین رات ولا اذن سمعت ولا
خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل عنه من فضل ما لم یکن و اگر ابر سوات داد
گردد و کل اشیا قلم و کل ذی روح کاتب هر آینه شیئی از اشیا و صفت بعد از موت را ننویسد
و کل نمود و مدار آن در همین صفتی است که در حیات بعد ذکر شد اگر در این حیات داخل
در جنت ظهور کرده گشته داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل نماند
صحن ما قبض اعوذ بالله عن ذلک ما رأیت فی کتاب الحجۃ الا الله و لا فیها الا آیاه و لا من قبلها
الا آیاه و لا من بعد الا آیاه و لا من فوقها الا آیاه و لا من دونها الا آیاه و لا خلق و لا امرن
قبل من بعد الا الله الا هو الحق المبین القیوم و چه با نفسی در ظهوری از اعلی علو اهل جنت است
و صحن ظهور بعد از ادنی ذنواهل نماند و در پناه برده بخدا و اعتصام در زید و کمال نقطه بیان در
اعلی و اخرای او که اوست غنی از اینکه کسی ایمان با او آورد یا داخل در جنت او شود بلکه
اگر توبه دوزخ میروند و الا خود در جنت فائز میگردد این است که اگر نفسی را هدایت نماید
بتر است از برای او از اینکه مالک شود ماعلی الارض کلارا زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را
تا آنکه این نفس در ظل شجره توحید است رحمت خداوند بهر دو میرسد و الا ملک ماعلی الارض
در همین موت از او منتفع میگردد ولی سبیل هدایت از روی حب در رفت بوده نه شدت و
سلطت هدایت الله من قبل من بعد بدین من بیاید فی رحمته آنه دلی کریم و هیچ صفتی علم تر
هدی برای هیچ نفسی نیست که در صحن ظهور الله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان
آورد و بقاء داد که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است
سیر نماید و بالا در جنت فردانیت تملذذ گردد و حمد خدا را که کل امر در از این جنت محبت
و آنچه همین قبض روح از ایشان منتفع و داخل دوزخ میکند تملذذ و از برای آنچه خلق از برای
اوشده محبت و کاش محبت بوده و مضاد نبوده و کاش مضاد بوده و آنچه که لایق بر شجر حقیقت
نبوده با نسبت به با دور حق او ظاهر نگردد کل با دوزخ و او را در جیل نموده و کل با دوزخ و او را
تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عالمین از نفس عمل اشد تر نبوده نیست چنانچه از برای مؤمنین
هیچ صفتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده نیست و ما من الله الا الله ذلک الله
الحجۃ در بهاد ما لکنها و لیکها و سلطانها ما فیها سبی بامره و انه لغنی عما فیها و علیها و لکن ما فیها
یتلذذون بلقاءه صحن ظهوره ثم بلقاءه صحن بطونه من حیث هم لا یعلمون کل من فیها لیستون بحمده فی
کل من قبل من بعد صحن دیو صدون الله بحسب بکره فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن
لن بدین فیما من نفس الا و انما المقول من عند ربها انی انا الله لا اله الا انا العزیز المحبوب
وانی انا الله لا اله الا انا المبین القیوم و انی انا الله لا اله الا انا رب کلک و انی انا الله لا
اله الا انا الحق منیع و انی انا الله لا اله الا انا رب کلشی رب الکرسی المنیع و کلشی راجع میشود
بیکل اشیا سواء کان من ذکر او انشی و اگر ان نفس در جنت است کل آنچه در ملک او است

بنی و از ما میباید راجح با ثبات میگردد و این ظاهر نمیکردد الا بما لایحیه نقطه اجماعه من کل
ظهور و ما یحیه و این جوهر در سر آن فواد اول است و در میان فواد اول که در وقتیکه
شاید شجره حقیقت ظاهر شد فوایش بنا را مال یا محمد فانی گشت اگر چه آن فواد در قبل حجت
بود زیرا که لا اله الا الله میگفت و محمد رسول الله ص و علی و الائمه حجج الله و ابواب الهی
اولی است هم شهداء الله و ما تزل الله فی الفطن راجح بیدانت ولی در همین اجتناب غفلت
یا توقف یا مجذبا با انکار باطل شد آنچه که در او بود از آیات حقه از معرفت الله و از معرفت
نبی و ائمه و ابواب و اقرار با آنچه حق است در اسلام من عند الله زیرا که کل اینها از شجره حقیقت
طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از او بود در قبل و بعینه که ظاهر شد
و کسی قبول نکرد گویند در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور ظهور اخف است و اعظم از
ظهور اولای او بوده از این جهت است که اعلی سکان حجت قبل در ادنی دنو ناسکان میگردد
زیرا که اصل اول نام در صقع خود انقطاع و زید بسوی خداوند بلکه تا حال شنیده نشد مثل او
منطقی و بوسم آنکه در نزد نفسی حق بوده تفویض کل امور با او نموده و حال آنکه ان ثانی
اول اول قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده ثمری بر او نمی بخشد زیرا
که اگر صادق بود در نزد ظهور محقق حق توقف نمیشد و بعینه خود از تعادله محجب نمیشد و
اول ظهور نقطه بیان آنچه خیر در علم خدا بود با او اول قبل خلق شد و آنچه درون خیر بود
با اول بعد خلق شد که از یوم خلق کلیشی تا اول ظهور جوهر جوهر کل حجت باب اول
میشود و جوهر جوهر کل نارس بر اول میشود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضل در
حق او نمود و الواح متعدده در سل منفرد در نزد او فرستاد ولی بما لایحیه محجب گشته و
تمیص او یکت ناز را پوشیده که الان هیچ جنی اعظم در علم الله نیست از نقطه باء در میان
و هیچ ناری بعد از اول این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه آنچه راجح با او میشود از هر شیئی
اشبانی است که داخل نارس شده و آنچه راجح با او میشود از هر شیئی اشبانی است که داخل در
جنت شده چنانچه از قبل آنچه راجح بر رسول الله میگردد داخل در جنت شده و آنچه راجح
با اول من لم یومن میگردد راجح نارس شده و شون این نارسه اما نهایت است ولی کلمه ابواب
در نوزده ذکر میشود و الا لا یعلم عدتها احد الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نارس گرفته شود
باب ناری است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب جنی است در حد
اگر چه کل من فی النار راجح با اول او میگردد و کل من فی النور راجح با اول او میگردد و هر دو عابد
خدا را و ساجدند از برای او و مطمئنند او را و مجذوبند او را و موحصدند او را الا آنکه این ظهور اخف است
میکند و آن ظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و اخف ظهور قبل او بوده اینست که ان باطل میگردد
و این ثابت میماند و آن نارس میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و ان عزیز
میشود و این ذلیل و ان غنی میگردد و این فقیر تا بجائی که دیگر ذکر از او باقی نماند حتی در نفس خود

والا امر در هر دو لاله الا الله میگویند ولی آنچه در بیان میگویند بر شان ما بحجه الله میگویند و آنچه
فرقان میگویند شان ما بحجه الله میگویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد توحید
خدا را میکرد و لکن در صین ظهور قاف خداوند عالم عزوجل دوست داشت که موعود شود بتوحید
محمد رسول الله ص نه بتوحید عیسی و هر کس تابع اراده الله شد روح علی در او مستقر گردید الا من
استوعب الله فانه ذلك الروح فانه يخرج و هر کس تابع گشت نفس شین در او مستقر گردید
الا من استوعب فانه لابد ان يخرج و الا برود عبادت میکنند خدا را این است که بعد
از بجه نمودن شین آو که با شون او ناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن روز
در زمان محکم دم این میشود که مرا بخوبی یاری رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیرالمؤمنین
علیه السلام کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله است که مطابق قول الله بن
حیث ارید لا من حیث ترید باشد که دوست میدارم مطاع کردم از آنجا که اراده میکنم
نه از آنجائی که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر حبت و
اول من اعرض جوهر نار است و کل شون خیر باد منی میکرد و کل شون دون آن باد چنانچه
خداوند در قرآن کل را وصیت باین نموده دلائل کون اول کافر به و من وصیت میکنم کل را
ان کون اول من توشن من ظمیر نه الله یوم القیمة لکنون مبدء کل خیر من کتاب الله فان
ذلك لموا الفضل العظيم و لا حدزکم ان لا تحجتن به اول کل نفس لکنون مبدء دون خیر فان
ذلك لموا العذاب العظيم و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیر که در بیان ظاهر شود
راجع بادل من قال بی میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و اول خلق او در عین واقع
شده و کل شون دون خیر راجع بادل من قال لا میگردد و او است ناری که فوق او در بیان
نیت و ادبیتی است که فوق آن در بیان نیت الی ظهور من ظمیر نه الله که همین قسم
مستدلین استدلال میانند و نار نار گشته الا بعدم سجود از برای خداوند معبود که بعدم
ایمان بنقل بیان اثبات این کلمه از برای او میشود و اظهار ناریت نکرده در نزد خود و
کل الا که از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه که کرده
و ضو گرفته و نیت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده
و کل مردود است عند الله و شون نار بوده زیرا که از برای ان آیتی که در نفس خود بر عین
خود لایق میگردد آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطه بیان در اولای او که ظهور نقطه فرغان با
متجلی شده و اگر مشاخص او را که او است ظهور تامل در حق او میگرد و لکن شناخت زیرا
که با آنچه نقطه اول ظاهر شده بود که آیه الله است ظاهر شد و دید زیرا که از نقطه فرغان امر
غیر از آیه الله چیز دیگری ظاهر نیست همینقدر که آیات الله را شنید و سجد کرد و اعتراف
بر بومیت پروردگار خود کرد کینونیت مکنه در ادب کون آمده و تمس فتمس باب اول نار را
پوشیده اعوذ بالله من هذا من یومن بالله فلا سبیل له علیه و الله یحفظن عباده المؤمنین

و بر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنت قرار نگیرد واقع شده باب کلی ناراست که شئون دیگر در
 ظل او محسوس میشود که کل راجع میشود بنفوذ اول که جوهر نفسی محبت است و کل خیر و شئون او
 راجع میشود بنقطه فرقان که فواید او جوهر جوهر کل اثبات است واجب کفایتی در اندام است
 که از او محجب شده و ابغض کلمتشی نزد انفس خود او است که از او محجب مانده چنانچه
 در قرآن احب کلمتشی نزد نازل حرف فاس او بوده که آنکه اگر ملکیت و تحمل شد آنچه شد
 که اگر میدانت که او است مظهر کبر در آرزوی نزد او سجده میکرد و منظور درون حب او بر
 قلب او نمیشد و ابغض کل نزد خودش خود او است که همانست که خداوند در کل کتب
 نازل فرموده که نخواهم امر زید او را چنانچه اول حرف نار در بیان اگر نفس کلمات عالمی
 که خود را منسوب بایل بیت میداند و اهل بیت اوصیاء رسول هستند در رسول من عند الله
 منسوب است میگرد بر آینه در نزد خود مشغول در نزد کل مغز بود چگونه بر قول مثبت نبوت که
 مظهر رویت صرفه و الوهیت محضه است خطور درون حب میکرد و شب در روز برای او
 سجده میکند این است که محجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و تمیص ابغض کفایتی را
 که اول من اعرض محمد باشد پوشیده بگذران از این پوشیده چنانچه هر طور بعدی علت
 ظهور قبل است عند الله بظهور اشرفیت زیرا که خلق عیبی از برای ظهور رسول الله شدند

چنانچه خلق قرآن از برای خلق پان و خلق پان از برای ظهور من نظیر آنکه اگر چه
 حکم راضی نمیشود که جاری شود با هم کی که بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور
 بایات پناات من عند الله عزوجل و لیکن اگر شود تمیص این بوده که آن پوشیده
 و از احجاب این بوده که آن محجب مانده و از نفسی این بوده که آن قبول نفسی نموده و از
 بعد این بوده که آن بعبید گشته و از نار این بوده که آن نار شده و هر کس پناه برد بوجهی ^{ذات}
 آرزوی شئون این بان نمیرسد و معنی اعوذ بالله در آن روز ایمان با او است نه قول این
 کلمه زیرا که باب اول نار همین کلمه را لایعد ولا یحیی میگویند و پناه از نفس خود که شین بود
 بمرده ولی نثری بر حال او نمیشد که اگر صادق بود بایست پناه برد بنقطه پان با ایمان
 باد از نفس خودش که مؤمن باو نیست و الا چه نمیشد او را شب در روزی بفرض قرآن
 دون سنت او می بسیار مرتبه سجده میکند از برای خداوند باد و آنچه مقتضای کفایت او است
 که ظم جیا میکند بر ذکر آن بر او را میدارد و حال آنکه باو سجده میکند و اظهار تقرب باد
 میجوید و حال آنکه نزد او بعد کل خلق و اول کل نار است و در ظهور پان هم همین قسم کرده
 جنت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی ما لانهایه که کمتر شود سخن
 همان واحد اول است در کلمتها هر کس مؤمن شود چنان و آنچه خداوند در او نازل فرمود
 در ظلال جنت بوده دست و هر کس خوف شود در ظل نار بوده دست نه اینست که از
 از ابواب مثل باب بله باشد بل شلاباب جنت در ارض باء انواری که هستند هستند بوده

علی باب کلیه ذکر میوند و ظل مثل ظل و استغنی بالله من دون حروف الاثبات
کل صین و قبل صین و بعد صین و لا توکل علی الله فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن مثلاً
باب اول حبت را نقطه فرض کن و باب اول نار را من یقابل فرض کن الی ظهور منظره

مانعی را در عروق اشجار منیفه فانی بین و اما اثبات را در عروق اشجار ثابت ثابت الی ان
یعنی النبی بحیث لم یزل فی البیان عنه من ذکر الانی الکتاب و ثبت الاثبات بشأن کل
یتحدون فبیتهم الیه و چه بسا ماری را که خداوند نور میکند بمنظیره الله و چه بسا نوری را
که نار میفرماید باد و اگر در معدن غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند و اگر الی
مستباث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند الا آنکه کل مبدل بنور میگردد و هم فضل
را از منظره الله طلب نموده که اینست فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه مانده مثل حرد
انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان بنور منظره من بانی اسمه احمد باشند و اگر
ظاهر شود الی این دو اسم لایه ظاهر خواهد شد و مغزی از برای اوست اگر چه بی منظره او را مثل
این کس در وسط السماء و فروب کل را مثل نجوم لیل در کنار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام کل
چندی و اسباب ظاهری مثل امر در تصور نموده و گفته ذلکم الله ربکم لا یخلق و الامر لاله الا هو
اعلیٰ العظیم اگر چه قادر الکی در هر شان مختلف میشود در بیان بیچ ذکر نیست مگر ذکر او
فعل در وقت ظهور مشاهده منظره نماید از زمین بخود که در غیب با و ایمان آورده و کل منظر
تمام ادستند و لا فومن امره الی الله ربه الله یوحی و لی و یصیر دانه یوحی و کل و یصیر و ادست
که کفایت میکند کل را از کلتی بیچ شی کفایت میکند از او زیرا که بیچ شی بلا ایمان با او
نماید و بیچ شی با ایمان با او حسرتی ندارد و الا ان الله للیقینکم عن کلتی ان یا کلتی عن
کلتی و لا یقینکم عن الله ربکم من شیء و لا یقین شیء عن شیء لالی السموات و لانی الارض
و لا ما بینهما الا من اسکنی بالله ربّه انه کان علماً ما کان فاقداً یزاً آنچه ذکر شد در ذکر من جاست
عبداست و الا بعد از موت لن یقدر طلب ان یخیر به اعوذ بالله من کل ما یدکره النار
را آن در انداز نار هر نظوری است که امروز در ظهور پان مبین است حتی که بعد در

۱ یعنی که مالک آن نور است داخل شود و حبت داخل شود و الا در ارضی که منسوب بنا است
اگر از حبت او داخل در او شود داخل در نار میشود فی ایمان الا ان اراد شیء الله و لیکن الله ان
یتقن عنه که یا شاهه میشود که گفته ناریه مؤمنین باشد داخل در آنها نمیشوند تا آنکه بجائی میرسد که
اصول ناریم در اماکن خود داخل نمیشوند و اگر شوند پناه ببرند الا آنکه نقطه پان باطن منظره الله
اذن دهند مؤمنین بخود را یا شهاده گفته اگر در جانی متعنی چند نفع نفس مؤمنی را و الا داخل کوز شود
و نظر کن در اینجا نیکه محل قرار بار بوده و قل صدق الله و عدده کذات یعنی الله النبی الی ان لا یستی
لین از عینی فی الارض ثم انظر الی محل النور و قل صدق الله و عدده کذات یعنی الله الاثبات باره

انه علام قدیرا

الباب الثامن والعشرون الواحد الثاني

في بيان ان الساعة آية لا ريب فيها

لمخص این باب آنکه در هر ظهوری ساعتی ساعت بحقیقت اولیة اوست الی الا که نزل نماید تا آنکه هر ذکر حتی که منسوب باشد از قبل او در ظهور الی اطلاق فرماید صدق است و الا لاین که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نرزد کسی ذکر شود لاین است ذکر آن آیه آیه لا ریب فیها زیرا که دل بر علو اوست و امروز ساعت نفس پان است که میاید مردم را حکم میکند برایشان الی یوم البیعة و مردی از آن نیست و اگر ابره بموات در ذکر ساعت مداد گردد رتبه از آن شواهد ذکر نمود و در هر ظهور حتی آنچه که حق حکم فرماید بر آن که آن ساعت است محقق میگردد و منتظر ظهور آنکه فان الساعة فینا بکم بعتة وان علی الله ربکم انتم ترضون

الباب التاسع والعشرون الواحد الثاني

في ان مانی البیان تختم من الله لمن ظمیر الله سبحانه و تعالی ما اصغر ذکری و ما ینب

الی اذا ارید ان انب الیک فلقبته و ما ینب الی بفضلك انک انت خیر العالمین
 لمخص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تختم است من قبل آنکه از برای او در ظهور بعد او که ظهور شاه اعزلی اوست مثلا آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تختم بوده من قبل آنکه از برای محمد رسول الله ص زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه با اوست و ما یرجع الیه حتی لو کان من تسع عشر ذمین و همین قسم آنچه خداوند بر رسول الله ص نازل فرموده که امروز در مؤمنین بقرآن مشاهده میشود و برای ای افنده ایشان تختم بود من آنکه بسوی قائم آل محمد عظیم السلام و همین قسم آنچه در بیان مکتون شود از نشئون محبوبه تختم است از قبل نقطه بیان بسوی من ظمیر الله که ظهور اعزلی نقطه پان باشد و همین عز و فخر کل راس است که او قبول کند نفسی یا شیئی را بذکر انتساب بخود چنانچه امروز تختم انجلیه را ادنی ادنی مظاهر قرآنی قبول نمیکند چگونگی بظهور حقیقت و همین قسم پان قبول نمیکند ادنی ادنای او و علو قبل را الا آنکه داخل شود در ظلال محبتی که او داخل شده و همچنین من ظمیر الله قبول نمیفیرماید شیئی که منسوب میان است الا آنکه منسوب بکتاب او شود و همچنین الی ما لا ینای ظهور آنکه ظاهر است در هر ظهور شئونات ما یرجع الی الظهور الاول تختم من الله الیه لیوم ظهوره فی النشأة الاخری و چند رعید است نفسی که خود را نسبت باو مطلق سازد و از تختم کی پردن آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین بقرآن بخواهند تختم رسول الله ص را برسانند باید کل مؤمن شوند میان و الا مطلق نموده از خود نسبت علو را نه این است که شجره بفرماید چرا محبت شده اید از لقاء محبوب خود که در من ما یقصد الیه افندتم بوده است زیرا که آنچه در طلب دنیا بر میآید تا ملاحظه رضای خداوند را در او نموده نمیکند و امروز که شجره حقیقت که منبع رضاست ظاهر از شجره وجود خود که انبیل است

انفسکم بوده دست محبت آنچه وارد میاید بر نفس خودتان میاید و آنچه غنی عنکم و عن ما
غیب ایکم دانستم ان تنب انکم الی الله فاذا انتم بک تقون ثم تعفرون والاولی
الا انکم و لتستدین ثم لوفون

ابواب الاول من الواحد الثالث

فی ان ما یدکر به اسم شیئی ملک له و انه احق به من غیره

مخص این باب آنکه خداوند عالم کلماتی را خلق فرموده لمن یدل علیه و اداست مراتب
کلم نزل و لایزال مدلی الله بوده دست کلماتی با و خلق شده و میبود و اداست قائم بنفس خود با
و کلماتی قائم با اداست و مایشی من شیئی الابه و لذا انه احق من کلماتی و مساوی او ملک او استند
بنسبت ذات اقدس کلماتی را و اداست احق از کلماتی کلماتی از نفس کلماتی ثمره این
علم آنکه اگر نقطه حقیقت کلماتی را عطا فرماید بیک شیئی احق بوده دست چه فعلیت بهرساند چه
مخص حکم باشد مثلاً اگر رسول خدا در قبل کل با علی الارض را تصرف میفرمود احق بود از ملک
ادبا و داین بوده تملک خداوند کلماتی را که کل میگویند لا یخلق و الامر و یجین اگر بنظیر
تصرف فرماید در کلمات کلماتی احق است از کلمات ایشان بخود ایشان و حال آنکه اهل
و اعظم از این است که نظر فرماید کلماتی زیرا که کل شیئی ناظر بوجود و فعل او بوده و استند و اداست
غنی از کل شیئی بنفسه و معتقد الی الله است بدانه ثمره این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید
کل عارف حق او باشد که لم یوم در حق او ذکر نمایند و احدی را نبرد که اگر او در امری حکم
کند ذکر مالکیت شیئی نزد او نماید زیرا که او احق است از اذن نفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الا
بحکم پان تا دستیکه بخواب مجدد فرماید عهد خود را در اعناق کلماتی ولی اگر بفرماید بیک نفسی
از انها فی که حکم پان ارث میبرند که بیک قیرا طبر همان حکم الله است در حق او در پان
و اگر برود خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امر در رسول الله ص فرماید که آن امر که
قران نازل شده امر در این نوع عمل نموده شک نیست که این حکم حکم قران است اگر چه
ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین حق او
است اینست استحقاق او و لکن استحقاق خلق قلم جا میکند که ذکر شود و کل با مراد صلوة جمعه میکند
و اگر بفرماید یکی از انها که در معقه خود نماز کن یا آنکه فلان نفس احق از تو است این منصب
قبول نموده ولی با مراد او اظهار ایمان نموده چنانچه بودن یکی مثل مسلمین با و راضی شده و الا
این قسم واقع نمیشد اینست استحقاق خلق دانست استحقاق او که در آفته که آیت توحید نازل
را گذارسته اگر امر فرماید بایه اخیری احق از اداست از نفس ادبا و چنانچه در ظهور رسول الله
آن آیت توحیدی که قبل در آفته بوده مرتفع ساخته و آیه بدیهه در قران کل آفته تجلی فرموده
اگر احق نبود بان آیات چگونه مرتفع میفرمود جایی که در اعلی علو عبده مالکیت خود را این قسم

اطراف فرماید مایه فرج بر او چسبند لاین ذکر است درین تدرک ناظر بشخص حقیقت باشد حد خود را دانست بلکه افتخار نماید باینکه منسوب با او گردد اگر چه نسبت بکثرت باشد مثل کلمتی که عزت کل شیئی این است که اوست مالک کلمتی نه دون او و اگر در ظهور بعد از افتخار کند در ظهور قبل ادب است و معجزات چنانچه این مطلب ظاهر در موی است اگر حرف الفیه بحرف قافیه افتخار کند و در ظل او منظر بخزند ولی نسبت خود بالروح الفیه معجزند و همچنین قبل از او ۲۱ ان منی الی ادم الاذل الذی لا اول له و بعد بعدالی ان منی الی مائتی و انصایه نقل آنکه سید و کلمتی ثم تعبیده و لم یکن من بعد آنکه ذکر ایشلم مالم یکن من قبل آنکه ذکر اظلا تون

الباب الثانی من الواحد الثالث

فی ان بقوله یخلق الی شیئی ان یخلق به لان قوله الحق

ملخص این باب آنکه قول شجره حقیقت مشابه میزند بقول او قول احدی از کلمات زیر که بقول

او کینویت شیئی خلق میگردد مثلا اگر حکم فرموده بود آن شجره در ظهور قرآن ولایت امیرالمؤمنین خلق آن ولایت نمیشد اگر چه لم یزل آن ولی آنکه بوده ولی مبدء ظهور از قول اوست درین طور نه قبل از آن ظهور و همچنین قسم دون حق از اول ناکر گرفته الی آخر آن بقول او خلق شد اگر نمیفرمود آن خدا دون حق نه در افاق کتون بمم میرسانید نه در انفس جاری میشد است که نور دار هر دو در حل کلام او طائفند و همین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اول نماند کجا خلق اون میشد همین قسم در نور اگر ذکر نمیفرمود کجا ولایت آن ثابت میشد و نظر کن بعد از غیبت شجره محبت در قرآن چند را بواب نمانده هر از کوی از ایشان نیست در ذیل ایشان چگونه ثابت است و بر است کل از ایشان در نزد کل ظاهر دهنده از برای اولوالافنده بنوده نیست که اگر بحرف علیین کلمم فرماید نفس کلیه در صقع خود خلق میشود باو که توحید خداوند را فرماید از روی صدق و خلوص و اگر بحرف دون علیین کلمم فرماید بعد از در نماند نفس کلیه خلق میشود در صقع خود که ظلم جایگزین از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حق بیچ فضلی اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که لمحوظ نظر ظاهر مشیت دون استحقاق او نشود که اگر نزد لایب حکم او را ذکر میکنند و در نزد ذکر او خلق او میشود و همان نام میگردد از برای اهل آن ظهور و اگر مردم بدانند که چند معنی است که لمحوظ نظر او دون حق نشود هر آینه کل باطنی توه خود سعی نموده که دون حق نزد او مذکور نشود که حکم بر او شود و ناری شود در آن ظهور که در آن مردم هلاک کردند چنانچه اول این ظهور اگر کل همت نموده بر آنکه نزد شجره غیر آنکه این اوست ذکر نشود ذکر نماند نمیشد که همچنین در او منسله کردند و خلق او بد کرد او میگردد و ۳۱ احسب احرف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمیکند و حال آنکه ظلم هر دو با نسبت بخلق مساوی بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته عملی کسب کرد خلق وجود او

باین می شود و الی یوم القيمة کل از او تبری هسته و در نماز قنای خود قنای میگرد و هیچ فضلی
 اعظم تر از این نیست که در ظهور هر حقی اهل آن ظهور کلمات الله را نهند نموده و خلق کیمونیات
 ایشان با و است مثلا اگر نازل فرماید آیه بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید
 ولکن ملک السموات والارض و ما بینهما و الله علی کل شیء قدير منطهری در بیان هم میرسد که در آیه
 بر این آیه کند بلکه الی الا نهایت ظهور در ظل طعنه هم میرسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن محدود است
 و حال آنکه مظاهر اولی حکم از زمان ظهور تا امروز لایحی است این است که در ظل هر آیه
 اشباح الا نهایت تحقق میگردد و اگر امر خاصی باشد که کل تبع آنرا تا یوم بیاست مثل فرض
 نفس یا او امر مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شیئی میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا که
 در او دیده نمیشود الا الله و نیست غیر آنکه خالق شیئی و در رازق شیئی و در معیت شیئی و در جمیع شیئی
 و در مبدع شیئی و در محدث شیئی الا لا یخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک رب العالمین اگر در
 ظهور من طعنه الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او و کل اعلی تر از این نیست که ذکر شئون
 ناریه در نزد او نشود که غیره الله خلق نافرساناید و هر کس بقدر کیمونیت خود از منبع جو داد
 زاد تا ظهور دیگر او را گرفته که در ما بین الظهورین بطای او مفتوح باشد اگر چه بایه واحد
 باشد که ارواح متعلقه یا اولاد در حق آن ظاهر خواهد شد و من اصدق من الله حدیثا

لوانتم تو قنون

الباب الثالث من التفسیر الثالث

فی ان البسیان من فیہ طائف فی حول قول من طعنه الله مثل ما کان الایف
 من فیہ طائف فی حول قول محمد رسول الله ص و ما نزل الله علیه فی اولاه و من فیہ طائف
 فی حول قوله من ظهور اخریه

مخلص این باب آنکه تفسیر بیان نیست ابوی من طعنه الله زیرا که غیر او رافع او بر نود و
 چنانچه منزل او غیر او بر نود و نیست و بیان در زمین بیان شتان تزد بسوی او از اشتیاق
 هر چیزی محبوب خود چنانچه قرآن و ارواح متعلقه بان شتان بودند بطور منزل خود و غیر او را بنظر
 نظر نداشته و نمیدانند و امروز فرقان صلوات میفرستد بر هر دوئی که او را عروج داده و داخل
 بیان نموده و طلب نعمت میکند از منزل او از برای ارواحی که داخل بیان شده و خط او را با او
 عطا نموده همچنین بیان صلوات میفرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حرف طین او باشد که چون
 میشوند من طعنه الله و او را عروج میدهند بسوی کتاب او و طلب نعمت میکند از خداوند عزوجل
 بر حرف دون طین که در زمین ظهور او سجده لکنه با و میکنند و بشی از لقاء الله محجب میگردند
 اگر کسی ناظر بعین فراد باشد میشود امروز از حرف قرآنیة الفوت الفوت یا الهنا و الهی
 فادکنا و خلاصنا عن نار سبتنا الی ما کننا الیه لنسویمن و ان سبنا الیک و ادخلنا فی البیان
 فانما کن من فضلت سائلین چنانچه همین کلام حرف الفصاحت از قبل و بعینه همین کلام را

تعلق خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نعمت او را از برای
خود مخزیه و بحد از برای منزل او نموده که در صحن ظهور منظمیسه آنکه نظر میفرماید بیان
بوسی مومنین بخود دستگوید که ای روحی هست از من که بیاید امروز از فرار من نظیره آنکه نماید
تا آنکه در فاجعه درک خود نماید در من و سرور بیکرد با قبال مومنین با بوسی منزل او
و محزون میگردد اگر حزنی از مومنین با در منزل او وارد آید چنانچه امروز بیچ شینی محزون تر
از فرغان نیست دکل او را تلاوت نماید و از رحمت او بیچ ندارند الا نعمت او را مثل
انها نیکه در صحن نزول فرقان کتاب الف را تلاوت نموده ای اهل بیان نکرده مثل آنچه
اهل فرقان نموده و از محبوب خود بیچ شینی محبت گشته که ارتفاع بیان عروج بوسی او است

و خلافت او است مثل ارواح او و ابیانه نموده و نقل نموده امر آنکه را وجود از برای
کسی که در همین از برای او ساجد بپند نموده که بیان را نفسی میگرد از شما الا آنکه ایمان
آورید بطنیسه آنکه که منزل او کل کتب بوده و شفاعت نماید نزد او از مومنین بخود و
شاهت او مقبول است نزد منزل او بیچ بنده نیست که خدا را بخواند چنان الا آنکه شتاب
میگردد دعای او تا اول ظهور منظمیسه آنکه انوقت اگر بخواند خدا را بجا اعدله بالبیان
که شتاب نخواهد شد دعای او خداوند از جود و فضل تو سوال میشود در حق بیان و من فیہ مما
اجبت لامنا لا تجتنبه بان رحمن علیسه و علی من آمن به یوم ظهورک و ان ترخصه و من امن به یوم
بما ترزله من عندک فانک انت خیر الراحمین

الباب الرابع من الواحد الثالث

فی ان ما نزل الله علیه من الآیات و الکلمات اعظم و اعلی مما قد نزل الله عنده
مخمس این باب آنکه در هر ظهور شینی با ارتفاع نفس ظهور کلمات انهم مرتفع تر است از کلمات
قبل او بل اول نشاء اولی و ثانی نشاء اخری عند الله و عند اولو الاقننه محقق است بلکه
نیت اول الا از برای ثانی و ثانی الا از برای ثالث و ثالث الا از برای رابع الی
بالانهایه بالانهایه لما بما نهما الیها بما نقدر که فضل رسول آنکه ۳ است بر عیسی ۲ همانقدر
فضل قرآن است بر کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد بعد و پس لامر آنکه من
ذالما تجلی الله من تعظیم طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متعین متعین حدیث عسکری
صلوات الله علیه گردد که روح القدس فی جان الصافره ذات من حدائق الباکوره
در اذکلمات بدیه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در غلظت بودن قرآن
نزد اولو الاقننه است بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبه خواهد ماند نیت ظهور بعد الا
بینه ظهور اول بخواشرف و در کتاب او الایمان کتاب اول بخواشرف اینست که کل در حجاب
هستند که درک نمیانند و الا امر آنکه انظر از هر شینی هست و ان الی الله المتقی و الرجعی فی
الاخرة و الاولی و ظهور شیت در هر ظهور ظهور مبین بر کل است ظهورات جزئیة در ظل او ذکر

شود مثلا آنچه از انچه یا شیعیان ظهور کرده مرتفع گردد در ظل ظهور رسول اکرم متظل میگردد
ببین قسم است قبل قبل و همین قسم است بعد بعد و هیچ ظهوری از برای او نیست الا با سیلا
بر کل و همین بر کل ذات مایذکر به اسم شیئی ذکر فی ظل ظهوره و حق علیه ان تبه ذک امر الله
من قبل و من بعد و انما کل له مخلصون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی ان معاده المرتفعه فوق الارض اذا یاذن یرفع و ان لم یاذن تثبت و الامر بیده
لمخص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجره حقیقت محقق شده امر امر او است بنما امر و منشی او است
بنامی منشی نیست که نموسیکه در معاده مرتفعه لکن محبوب گشته لابد است که از قبور اجا اینها
مبوست فرماید و من تثبت معاده راجع با مراد میگردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع و الا ثابت
لا یخلق و الامر فیصل با شاء و حکم مایرید لایستل مایضل و کل من کلشی یستلون مایضل ذک
مایضل الله و مایحکم ذک الله مایحکم الله و مایضل ذک الله مایضل الله زیرا که او است مرا سبکه
دالات نمیکند و نکرده الا علی الله و صده رب کل شیئی رب مایری و مایری رب العالمین

الباب السادس من الواحد الثالث

فی ان مایذکر به اسم شیئی ما خلا الله خلق فی حد الابعاع
لمخص این باب آنکه خداوند نازل فرموده در بیان کل که جامع کل علم است و اذن نیست
اننی انما الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقه ان یا خلقه ایامی فالتعون و هر شیئی که
اطلاق تثبیت بر او میشود مادون الله خلق او است در حد ابعاع و اختراع و انشاء و احد اش
ولی در این مراتب مظاهر حق است که کل ادلاء علی الله هستند و بحر اسماء صفات لم یزل
مدل علی الله بوده است ولی در حد امیت مذکور است و وصفت خود نه ذاتیت او است
دکیمونیت او اذ مادون الله خلق له و کل له عابدون و هر شیئی که ذکر تثبیت بر او میشود خداوند
او را ابعاع فرموده است و تثبیت را ابعاع فرموده بنفس خود چنانچه امروز کلشی مایضل الی البیان
است زیرا که روح تثبیت در اینها است و اینها بذات هر وصف خلق شده که نظر تثبیت
اولیه باشد و در هر ظهور سوره المظاهر در هر بطون امر الله باطن بوده است انما کل الله و انا
کل الیه لراجعون الله یبدؤ کلشی ثم یعیده و انما کل له مخلصون

الباب السابع من الواحد الثالث

فی ان ما قدر نزل الله من ذکر لقاء اول لقاء الرب انما المراد به من یظن سوره الله لان الله لا یرى بینه
لمخص این باب آنکه ذات نزل بذات لن یدرک ولن یوصف ولن ینیت ولن یوجد و کن بر
بوده اگر چه کل با و ادراک کرده و وصف کرده و نعمت کرده و مجد کرده و دیده میشود و آنچه که
در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء مظاهر ظهور او است که مراد نقطه حقیقت که تثبیت
اولیه بوده است و آنچه در سدران ذکر لقاء الله و لقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء

رسول الله ۳ بوده دست و کم کم تنزل مینماید از حقیقت اولیه تا آنکه بر وجه هریشی که دلالت
نخذه الاعلی الله ذکر میشود در ظل آن حقیقت اولیه چنانچه آنچه در حق الله بدی من عرفکم فقد
عرف الله و امثال آن نازل است بعلم این باب مفتح میشود و همچنین در حق مؤمن که وارد
شده است که سرد را سرد در رسول الله ۳ است و سرد در رسول خدا سرد خدا است و
بجین حزن او حزن رسول است و حزن او حزن خداست و مراد باین مؤمن حقیقت اولیه

ابواب هر می استند و بعد تا آنکه بر نفس مؤمنه فتنی گردد حتی آنکه اگر حصانی برید مؤمنی باشد در
او دیده نمیشود الا الله زیرا که قنوب باو است و اگر درید دون مؤمنی باشد دیده نمیشود الا الله
چونکه قنوب باو است و همچنین ترابی که بر او استقر است و کشتی که قنوب باو است و کل خلق
نشده اند الا از برای لقاء الله که لقاء شیت باشد حقیقت اولیه و ذکر در اودن او شیت میشود
نه با استقلال کمزیریت زیرا که مثل او در هر حال مثل نفس است و مثل باودن او مثل مرا با که در
ان عکس نفس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه تشبیه ای توحیدی است که از
او است در او و الا اطلاق این اسم جایز نیست الا بر او و هر کس لقاء من لطیفه الله را درک
نماید لقاء الله را درک نموده و فائز بقضاء رب شده اگر مؤمن باو باشد و الا ناظر بر وجه خلی
در صین عروج هم بقضاء الله فائز شده ولی چه فخر از برای او بلکه اگر گشته بود از برای او با انشاء
الی مالا نفعه ای بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء اراده اولیه در نزد شیت اولیه مثل
شش شمس است در مرات و همین قسم الی مانی الی آخر الوجود چگونه میتوان متقابل گرفت
با لقاء نفس لقاء با شش در مرات را اگر چه ادبیت او او و حکایت نمیکند الا از او ولی
نه ایشان الا امکان نیست ظهور الازل و شان محدودت عند استحقاق القدم و هر کس لقاء
من لطیفه الله را مقترن بقافی نماید یا آنکه از برای او عدل با کفو باشد باقرین و مثالی
در لقاء او یا آنچه مایه صفت است دهد او را شناخته و لاین ذکر نباشد و هر کس هر چه عروج
نماید از امکان خود تجاوز نموده که تواند او را شناخت جایکه عرفان او ممکن نباشد عرفان
ذات ازل چگونه ممکن بجان الله عاقبول العالون سبحا عظیما و تعالی الله حامیه که از او کردن عکس

الباب الثامن من الواحد الثالث
فی ان مانی العالم الاکبر فی البسیان

بمخص این باب آنکه آنچه که اسم شیت بر او واقع شود از هریشی در بیان است اسم او و
روح متعلق در اسم و متعلق در شیتی که ذات او باشد و کل آنچه در بیان است در این است
و از آن ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما فاذا کل با لله ربهم
الرحمن الیمون انه لا اله الا هو الحی الیمین القیوم الله الذی لا اله الا هو العاقل الظاهر الفرد المتع
التعالی القدوس لا اله الا هو الحی رب السموات و الارض و ما بینهما سبحانه و تعالی
عابصفون قل ان الله لهو الملك السلطان القادر العلام لا اله الا هو سبحه من فی

السّموات والارض واما بينهما وانهما ليس بمراد المحبوب كقوله اتم است كمدل على الله
 وكل اسماء واثال ودر ظل او ذكر ميشود و نوزده حرف نفی است كه نوزده ابواب نار باشد در
 مقابل نوزده ابواب جنت هر كس مؤمن باشد بسيان و تلاوت نمايد اين آيات اربعه را
 كه مقام خلق در رزق و موت و حيات باشد و مجرد واحد كذا فنده ايشان ستمه باین اسماء
 است مؤمن و از ابواب نار مستجیر باشد و قبره و هر ذكر نبي خيري كه در بيان باشد
 راجع باسما و اثال داند و هر ذكر دون خيسري را راجع بصفت حرف نفی داند كه با تلاوت
 كل بيان نموده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصديق نموده و اين آيات اربعه راجع
 ميگردد باین آيه شمس الله انه لا اله الا هو الملك الملكوت ثم العز و المجد ثم الله
 و الالهوت ثم القوة و الياقوت ثم السلطنة و الناسوت يحيى و ميت ثم ميت و يحيى و
 انه يحيى لا يموت و ملك لا يزدل و عدل لا يجر و سلطان لا يحول و فرد لا يغوت عن
 قبضته من شئ لاني السموات و لاني الارض و لا ما بينهما انه كان على كل شئ قديرا و اين آيه
 راجع ميگردد باین آيه شمس الله انه لا اله الا هو الملك و الامر يحيى و ميت ثم ميت و يحيى
 و انه يحيى لا يموت في قبضته ملكوت كل شئ خلق ما يشاء بامر الله كان على كل شئ قديرا

و اين آيه بسم الله الامع الاقدس و كل حرف بسمله نقطه باء چنانچه در بده كل از نقطه طالع شده
 و كل بيان تفصيل نقطه و ظهور او در مرابا و مثل او مثل شمس است و مثل كل حرف مثل مرابا كه از
 او منكس شده و در هر حرفي نيت اول الاله و نه آخر الاله و نه ظاهر الاله و نه باطن الاله
 چنانچه هر كس در ظل ايمان بقران در آمده در كبري نيت او دیده ميشود الاشج ايه رسول الله
 كه فضل او در ظل ظلال او مستطال گرديده و كل بيان ظهور نقطه است و نقطه مقام ميتت
 ظهور الله است و كل راجع ميگردد بمن تطهير الله زيرا كه او است كه كل بيان و من فيه
 راجع باو ميگردد بنتماي خضوع و غايب خشوع و او است كه در مراباي بيان دیده ميشود مثلا
 اگر در بيان تطهير عدلي است او است عادل و اگر منظر فضلي است او است فاضل
 و اگر منظر سلطنتي است او است سلطان و اگر منظر علمي است او است عالم و اگر منظر
 قدرتي است او است قادر زيرا كه در مرابا دیده ميشود الاشج اگر چه در مقام شجيت بوده
 در دست و كل حرف عليمين بيان راجع ميشود بمن تطهير الله كه باب اول جنت و امم
 اعظم ظاهر باو ميت باشد و كل دون حرف عليمين راجع ميشود بباب اول و نه آنكه در ظل
 اين امم ستمه در فناء است و اگر مدق نظري نظر نمايد كل خير را در كف من تطهير الله
 مشاهده و كل ظل انك را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بيان ظاهر و
 قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و بسج غزي از برای بيان و نفوس مؤمنه بان اعظم تر از
 اين نيت كه در ايشان دیده نشود در حين ظهور من تطهير الله الاله و الا ظهور قبل شبه
 نيت كه در ايشان ظاهر است و دیده ميشود در ايشان الاله چنانچه امروز كسي در

تقطعه فرغانه شبه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرغانه است بخوارش
 پیل در کل را بایستی سه آیه اداست که ظاهر است دلی از علو طور است که محجب شده
 و از علو نور است که مخفی مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه متقربند الی الله با و غیر
 از رضای ادراره نموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان راجعات
 نمیده الا مشاهده من نظیره الله در کتب نبیات خود نه مشاهده من نظیره زیرا که
 او ظاهر است در صحنی که در ممد عزت و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است
 کل شئون فعل او هستند که در بیان شکر کند اسماء حسنی او ادلا و جت او هستند و اسماء
 و دن آن که سبجه دنار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در آن صحن مشاهده نمایند که
 سلطان بیان مظهر ام اداست که بذكر او میکنند آنچه میکنند و چنین مظهر عزت و غنا و قدرت و
 اقتناع و کل شئون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الا آن که در جبل است میند
 که در کل نیست الا ظهور او و کل با او میکنند آنچه میکنند چه مظاهر قرآنیه چه در دنیا و لی چون
 محجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخله و از عرفان محبوب خود غیر متلذذ
 هستند اگر در امکان شیئی مسترضی شود اداست که مسترضی شده و اگر شیئی مستکره شود
 اداست که مستکره شده زیرا که در آن شیئی دیده نمیشود الا نفس شیت که با دن شیت
 ادیشی شده دست یا بشود و الا اگر مرتفع شود عدم محبت است بلکه وجود کلمه عدم هم بقدر
 ذکر عدم که نفس فنا و نیستی است متحقق نیست الا با دال این مسم ذکر نمی شد این است
 معنی قول رسول الله ص اللهم ارنی حقایق الاشیاء كما هی نه نیست که در حقیقت هر
 شیئی نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین میگردد و در رتبه ماد او در
 رتبه هوا او در رتبه نار او نه این است که از ادیشی منقوس گردد یا بر او امری نازل
 آید زیرا که اگر الی بالاخصایه مراتب در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یا قوت باشد
 چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا از جامه یا آنچه تصور است در او ذکر مراتب
 منکس میگردد از آن شمس بلا آنکه شیئی بر او نازل شود یا از او ناص گردد مثل آنکه ظهور نور
 بعد از غیبت که بیت در سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند باذن الله این
 همه خلق منتهی نمی شد ولی از او چیزی منقوس نگشته و بر کتب نبوت او مزید نشده
 اگر هم اظهار نبوت فرموده بود بعد از ابل مقدار باقی قدس خود و اصل و لم یزل و
 لا یزال شرق این است که کل از جود فقط حقیقت منوجه بلا آنکه از جود او قدر قطره
 منقوس گردد یا آنکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از آن اگر بالانهایه با علی طویکه
 فوق آن تصور نیست نوشته شود و الی بالا نهایت با دهمته می شوند از ادیشی منقوس
 نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده است که نکت بحبل الله ضیاء الشمس

۵۵-
فی حد ذکر ما ان کان علی کل شیء قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فی ان مافی البیان فی آیه البیان

لمخص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه است که نوزده اسم ذکر شده و در
کل آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کل شیء که راجع به کل انسانی میگردد اگر
دل بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگر چه ذره طینی باشد و
اگر بدل بر نفی است در عاصی متون ذکر شده فطوبی لمن یومن بن شرح لکلت الایات
عن بحر قدرت و تیکون تکلت الامثال بطور شمس غلظت و تحقیق کل مایه کبریا اسم نفی با
لا یخضع لعز قدس رفته ذلک نقطه البیان فی ذلک الظهور و شبهه الا وید فی کل ظهور
و نفس من لطیفه الله حین مایظهر باذن ربّه فظن یقین ان یا ادلی الابعار فان کان
یقین لم یطلع الا لنگه و لایغیب الا لنگه مثل الشمس یطلع فی سماء الا فنده من یقین
من ذات مرات ساذجیه نیکن من دون ان یغیر ذلک المخص فی علو ذکره و موقوفه

والله الامر من قبل و من بعده و ان یشذ یرضی المؤمنون

الباب العاشر من الواحد الثالث

فی ان مافی تکلیف الایة فی الایة الا و لی شکر الله الی قول الله عز و جل قدیرا
لمخص این باب آنکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی بیانی که هر
ذی روحی تعقل کند این است ذکر ذی روح شد که در مقام نبوت تعقل نماید نه
در مقام افشده که مقام ظهور اسماء الله است و از برای او حدی و حدودی و ظهوری
و بطونی و علوی و دنیوی و سلوی و غروی بوده و نیست زیرا که هر شیئی محدود در مقام
روح متعقل بقیم حد میگردد و الا در مقام افشده لایری الا الله و اسمائه له الخلق و الا
من قبل و من بعد انا کل له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در ادل ظهور رسول الله که مقام
یقین نیست ان ظهور بوده در فرقان آنچه که باو شیت هم رسانده چه از حق و چه
از غیر حق از بجز ظهور است نظر شده این است که کل باو قائم است و مراد از آیه ادلی
نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کل اشیا از باء بسم الله ظاهر میشود او بود
و همچنین در بیان نظر کند که آنچه مومن با آنکه با دون ان بهم رسد بطور نقطه بیان تحقیق
شده و مراد از آیه که کل در اداست اداست زیرا که اداست آیه بخون این آیه و اوست
با بسم الله در بخون که این باء بدل بر اداست همین قسم که الفاظ حرف نقطه تحقیق
میشود و کثر هم میرساند الی بالا نهایت همین قسم ارواح کینونیات بان مستون میگردد و کثر
و هر گاه ذکر اولوا فنده شود مراد اولاء بر کله لاله الا الله بوده دست و هر گاه
ذکر اولوا ارواح شود مراد اولاء بر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده دست و هر گاه ذکر

اولوالافس شود مراد اول برانمه بدی عظیم السلام بوده دست و هرگاه ذکر اولوالا
 شود مراد اولابرابواب عظیم السلام بوده دست زیرا که کل اسماء و صفات تشکیم
 واحد اول است نظر کن بحرف لفظی بیان که کل تشکر واحد اول است اگر چه الی انهای
 شود و در تشکر مظهر کلیه بهر س که در ظهور اقوامی از واحد اول باشد ولی با توجه شده
 دکل راجع باد میگردد چنانچه از او شمر نموده نه اینست که کل حرف بیان آن حرف شد
 بلکه هر حرفی در حد خود مستقلاً از او است چنانچه هر نفسی در حد خود مستقل بر او است نظر
 کن بعود مثل آنکه نظر میکنی در بده اگر امر در نفسی در مشرق بده شود بده اوست الا آنکه
 چو شد لباس بیان را بر فواد و روح نفس و جسد ذاتی خود همین قسم اگر نفسی در مغرب
 نمود نماید که بشود ظهور منطیسره آنکه را عود نماید بسوی او با آنچه منقص می شود نفس حرف
 با در آنکه آیات بدیهه از او بوده و راجع باد میشود اینست که کاشی در حد خود از نقطه میوه
 بلا آنکه راجع بذات نقطه شود با آنکه از او طالع گردد بل کل را بر ما فرض کن و نقطه را نفس
 سماء اگر مراتب مقابله شود ای افنده در او نمود میگردد و اگر زرد آیه ارواح و اگر
 سبز آیه انفس و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دود این الوان با آنچه در او است از قابلیت او
 حتی آنکه اگر نفوذ با آنکه نفس دون مومنه مقابل شود در مراتب دون الوان محبوبه خود نفس
 بر میدارد و از این جهت است قول فاء انما یکم الا علی در مقابل قول بی عن الله عز وجل
 اینست که مشبه میگردد در نزد هر ظهوری حق صرف از دون او الا نزد اولوالابصاء
 که ایشان حقایق اشیاء را کماهی مشاهده نمایند همیشه ناظر نفس حقیقت هستند و ظهور او
 و حدودات مرا یا ایشان را محجب از ظاهر در آنها ننماید اولک هم المتنون حقایق
 کتاب الله من قبل من بعد و اولک هم المتمدون چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بود
 مشاهده این نوع انعکس را می نمود در حرف ثانی نفسی چنانچه او از شمس غیب ذا کر بود و
 حال آنکه در مقام شهادت آمد ان شمس غیب ذکر در او آنچه کرد که ظلم جا می کند از اولاد
 فلتعتبرن ان یا اولی الاباب کلکم اجمون و لتقن ان یا اولی الشمس المنعک کلکم اجمون

الباب الحادی والعشر من الواحد الثانی

ان ما فی تلك الآتیه فی البسمه بسم الله الامنع الاقدس
 مختص این باب آنکه کل حرف لفظیه نقطه متکون میگردد و ارواح ان نقطه حقیقت
 و او است در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و در بیان ذات حرف السج ۳ در
 ظهور منطیسره آنکه آن حقیقت الهیه و کینونیت ربانیه و کافوریه جوهریه در سازه جبروت
 التي انهای شمس احمته بضیائها التي انهای ابائنا وان مادونها ظلال فی المرایا و ذکر
 ان در ابواب قبل شده و در آنکه خود خواهد شد والله ولی التقیین

الباب الثانی والعشرون الواحد الثالث

ان مثل النقطه لئل الشمس و مثل سائر الحروف كمثل المرات في تلقاها وان كل ما في البسط
 في النقطه من نقل الله لانه ركني ولا اشرك بربي احدا فقد ذكر الله باقده قدر في النقطه
 لمخص اين باب انكه عرض از ذكر نقطه كينونيت مثبت اوليه است اگر در مقام رابع الله
 الامنع الاقدس عزائه الامنع الاقدس ذكر شود انوقت ذكر كينونيت مثبت بعين كينونيت
 زيرا كه اگر با منفصل شود اول ظهور اد حرف عين ميگردد چنانچه در فرق بگشاي و علي گشاي
 ظاهر است و اينست سر كلام امير المؤمنين ؟ اما النقطه تحت الباء در مقام ذكر تطابق
 حردني و عدوي نه كينونيتي و ذكر ذاتي او و هميقتد كه در ظهور نقطه حقيقت كه در قرآن
 رسول الله ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و همدين باد شمس ظاهره در مراما شمره
 اين باب اخذ شده در علم نه در عمل كه مقام علم آن اينست كه امروزه ظهور همان نقطه در
 بيان است بر نفسى كه مومن با ذات در خود بنيند انچه با عزادات الا مثل شجى كه
 در مراتب مي بيند نزد شمس ما، كه مثل او اگر گويد الله اكبر نفسى يا انكه انچه مومن بقرآن است
 اين كله را بگويند نزد الله اكبرى كه نقطه فرقان در اخراى خود ميگويد معانيه شمس سما است
 بالنسبه شجى او در مراما و اين شمره در اين كور كه ظاهر نشد اگر در نزد بعضى نفوس هم بوده علم بود
 نه عمل مثل با على علو ما يقرب به العبد ذم كه ما يفرج تفرج بر او شود بلكه در ظهور من لطيفه الله
 مومنين جهان باين باب كه جوهر كل علم و عمل است عمل كند و از برامى خود ششيني بنيند
 الا با و چنانچه مثبت كينونيت افنده و ارواح و انفس و اجساد ذاتي ايشان بطور نقطه
 بيان متحقق شده كه او اين آيات را در انفس خلق از خود قرار داده كه باين توجه شيز با و
 كل علم و ايمان اينست اگر كسى ناظر شود و از شمره وجود خود نتيجه گيرد و در نزد ظهور بهر شسني
 بنت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او كل هيند چنانچه اين نفوس يك امر و مومن هستند
 بر رسول خدا در نزد او خود را ندانند و بايمان با خود را معتز و مفتخر و در رضاي
 حق ثابت ولى محجب از انكه ظهور نقطه بيان بعينه ظهور اخراى او است بخواشرف
 و اگر نزد كسى اين علم و عمل با و باشد در پنج ظهورى محجب نماند و در هر ظهور فانزله با و
 خود كشته و انچه آثار ان ظهور است اخذ نمايد فيا طوبى لمن قد علمه الله ذلك العلم و
 رفقه بذلك العلم اگر اين علم در ميان مردم بفضيل امير المؤمنين ۴ را مثل فضل رسول الله ۳
 ندانسته اگر چه در شمس فضل او ديده نمي شود الا ان شمس حقيقت چنانچه قول قائل اين
 قول كه قصد بحريثيت را نموده نه بخرذات ازل را بدل است بر اين ذكر البحر بحر على ما
 كان في القدم ان الحوادث امواج و اشكال و اين بعينه اشياج مراماى سده بر شمس است
 زيرا كه در متع امكان كه مقام مراما باشد غير اين ممكن نيست و اول مراتب كس شمس حقيقت
 برداشته در كل عالم امير المؤمنين عليه السلام بوده در هر ظهورى باسمى الى ان نيتى الى

ذلك الظهور فانه مرات الظهور فطوبى لمن قد استغل في ظله فان اولئك هم اصحاب
 القدر وادلاء اسم القدير واصحاب يوم البدر قد ارتقوا الى افق لا يسعهم احد من العالمين
 الا من شاء الله انه اذا يحكم شي فاذا يخلق ما يشاء واطى ما شاء انه على شي قد يرثه اين علم ايكم
 در ظهور من نظيره الله ان كل اعلى الارض شهادت بر امرى دهند واد شهادت بدين
 انكه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت انها مثل شمس است كه
 تقابل واقع نشده و الامتداد با شهادت او ميگردد به قسم ذات اقدس الهى كه بجز ار كلام
 بهتر است از كلام كل باعلى الارض بلكه استغفار ميكنم از اين ذكر افضل القليل كجا بترانه
 انار شمس در ما با مثل انار شمس در سماء كردد ذلك في حد الايشى و ذلك في حد شمس
 ايشى بلكه عز وجل و اگر كسى ثواب يك لا اله الا الله از او اخذ نمايد بهتر است از
 ثواب آنچه كه توحيد كرده اند ايشى خدا را بلكه توبه ميكنم از اين ذكر افضليت بلكه مثل بيان است
 كه زودم بلكه آنچه او شهادت ميدهد شهادت خداوند است بر آن شى و آنچه حكيم باو
 جبايه تكلم خداوند است در حق آن شى اگر در زمان ظهور او سلطاني باشد و ذكر
 سلطنت خود نمايد معانيه مثل او مثل مراتى است كه گويد در مقابل شمس كه در سن ضياء
 در مجنين اگر عالمى اظهار علم خود كند نزد او معانيه همين قسم است و اگر غنى اظهار غناى خود كند
 نزد او معانيه همين قسم است و اگر قدرى اظهار قدرت خود كند نزد او معانيه همين قسم است
 و اگر عزيزى اظهار عزت خود كند نزد او معانيه همين قسم است بلكه انباى جنس او كند
 خدا هستند از اين خشنده چگونه و شمس حقيقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض
 لا يحى است چه در ظهور بيان چه در ظهورات قبل از بيان كه كل نقطه شمس منى ميگردد
 در ظهور كه بخوابد باشد همچنين اولو العلم و همچنين اولو العنا و همچنين اولو القدره و همچنين
 اولو العزة و مثل اين لاحظ كن و بين كن و كل كن در كل اسماء و صفات بل در هر شى كه
 مايد كره اسم شى است و اظهار وجود كن نزد او كه از بى وجوديت و بين حد انخاصى را
 كه خوانند تصديق رسول الله ص كند تصديق ربهانهاى كتاب الف و همچنين در بيان
 نظر كن كه خوانند تصديق نقطه بيان نمايند تصديق شاميكه در حجاب هزار دوست و
 هفتاد سال بدرجات بالا نهايه مندى بطور اول او در قران شده اين در عين اقبال است
 و چگونه قلم در ذكر غير اقبال بگردد كه بخوانند بايمان من في النار ايمان بخشن جنت و نار
 و تصديق ايشان تصديق قول الله نمايند و شهادت انها شهادت بر حقيقت سخن حق كه
 شهادت او عين شهادت الله بر كل شى است دهند بكيه كل بايمان باو مومند و دين
 ايمان باو حكم دون ايمان ميشود اگر كسى حكم غير اسم مومن كه از اسماء اوست جارى كند
 چه حد است او را حيف ذكر ما است كه در حق او شود زيرا كه حكم طهارت در انها ميشود
 و در او بقواى خود ايشان ميشود فوالذي فلن احمده و برئى الله و تغزى بالعزة و تغزى

بالعظة وتوجه بالکبر باده المنه هیچ ناری اشد از اجحاب ایشان از مجموعی که شب و روز
 توجه با میکنند نیست و هیچ معنی از نظر رئیس جفت و ماسوی را اشباح در مرایا دیدن ^{علاوه}
 نمودن نیست اگر بر آن نفسی که قوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدت عذاب
 اجحاب را در خودش احصا میکند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل باشد و علم او
 یابن و الله بمسدی من یشاء الی صراط حق یضین و لایجب الله ان یتکرر من لم یوسن بینه
 و آیاته و الهدیج المقین

الباب ثالث والعشرون الواحد الثالث

فی ان لایجوز السؤال عن تطیبه الله الانی الکتاب وان یعل بذلک من دان
 بالبیان فحیر له من یتدر علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم والله علی کل شیء شحید
 لمخص این باب آنچه سوال عن تطیبه الله جایز نیست الا از آنچه لایق باوست
 زیرا که تمام او تمام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان
 فضلی است از شیخ جواد است و اگر شئی هست نسبت او است و اگر کسی میخواهد علم او را
 ببیند نظر کند بعلما ی بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عالمند و اگر میخواهد قدرت او را
 مشاهده کند نظر کند بادی القدره در بیان که از ظهور قدرت قبل او معتقد شده همچون اولی
 الغرة از ظهور عزت او است و همچنین اول العظة از ظهور عظمت او است و همچنین اول العزة
 از ظهور قوت او است و بیان از اول تا آخر کمن جمع صفات او است و عزت از اول تا آخر
 و ارواح ان در روی ارض ادلاء مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور
 بعد او خلق شده مثلاً اسم جواد در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم
 و نام در قرآن از برای اسم و نام در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و اشمال حتی در
 حق و دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شود باوست میگردد نزدشیت او و هیچ معنی
 از برای او از نفس خود او عظم تر نبوده نیست در نزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از جبر جود
 او شرف میگردد و از مطامع هم افضل او مستغنی میشود و از تمام عزاد منبیز میگردد و اگر کسی خواهد
 سوال کند جائز نیست الا در کتاب تا آنکه حظ جواب را کماهی درک کند و اینی باشد از
 محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را منصف شود محبوب است
 نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیز باینکه در شان او نیست سوال کرده مثلاً اگر
 نماز کسی که با قوت میفرود شد سوال شود از بهاء گاه چند مرتبه بوده و مردود است بهین
 قسم است اعلی علو خلق نزد او الا ما یصف به نفسه یوم ظهوره گویا می بینم که کسی در کتاب خود
 از او سوال میکند از آنچه در بیان نازل شده بحدود مؤتلفه نزد خود و او در جواب نازل میگوید
 من عند الله به از قول نفس خود انی انا الله لا اله الا الله خلقت کل شیء و ارسلت اگر کل من

فعل و نزلت عظیم الکتب الا تعبدوا الا الله ربی در کتبم فان ذلک لهو الحق البقین رسول
 علی ان تو نمون بی فاکم انتم لانفسکم تمهدون وان لم تؤمنوا بی دلابما نزل الله علی فاذا انتم
 تحجتون و اننی انما کنت فیما عنکم من قبل و لا کون فیما عنکم من بعد فلنضرن انفسکم ان یا
 خلق الله ثم بایاتی تو نمون فان من لم یؤمن بی دلابما نزل الله علی مثل عند الله کسل من لم یؤمن
 بذات حرف السبع و البیان و کان مؤمننا من قبل بحمد رسول الله ص و الفرقان کیف انتم یومئذ
 لا ترضین ان تبسب انفسکم الیهیم کذلک انتم ان تعلمون سئد خلون فی دین الله و لا ترضین ان
 تبسبرن فی البیان بعد ما نزل الله علی الایات من عنده انه علی کل شیء قدیر و اننی انما نطق البیان
 من قبل قد اظهرنی الله مثل ما قد اظهرنی من قبل لاجزین من قد دان بی تم با بیان من قبل فطر عن
 فی امر الله ثم ایاه متقون و لا ترون فی الا الله ربی در کتبم رب السموات و رب الارض رب
 کل شیء رب یاری و لا یری رب العالمین فان مثل ما عنکم کسل ما یدل المرآت علی شمس السماء
 کذلک ما انتم تسئلون فی کتبکم عند ما نزلنا علیه من قبل فی البیان ثم حینئذ ان یا عباد الله
 فاتقون مخصر نموده سوالات خود را از محبوب خود الاده طو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع
 تسبیح و امتناع تجبر علی و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست میدارد افند فی کدالات
 نکته الاعلی الله و بر حب او و ارواح و نفوس و اجساد که دلالت کخته الابرص حرف حی او
 که همانست حرف حی بیان و همان بوده بعینه حرف حی فرمان و همان بوده بعینه کتاب

الف و تا و زاده الی ان منشی الی کتاب آدم اذ من ظهور آدم الی اذل ظهور نقطه البیان
 از عمر این عالم کخته شده بود و از ده هزار دو و سیست و ده سال و قبل از این شکل نیست که از برای خدا
 عوالم و او آدم مالا نهایتیه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در بیج عالمی مظهر
 مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حرف السبع و نه حرف حی آن الا حرف حی بیان و نه
 اسماء و الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و او است که معروف است نزد کل شیء
 یعنی دکتا بیکه منسوب الی الله نمیناید ولی کل از عرفان او محجب و از کتاب او بی خبر اتنا
 مؤمنین بیان و همین شتم مشابه کن ظهور من نظیره الله را که او است بعینه مشیت اولیه در کل
 عوالم و کتاب او است کتاب مشیت اولیه در کل عوالم و او نبوده و نیست الا مدلی علی الله
 و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الا تنجلی از اسم الله عزوجل
 و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عزله المخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا
 هو انما کل مخلصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اذل بوده و بعینه خاتمی که بدیع
 او است همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه ای که کتوب بر او
 همان آیه بوده که کتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام
 این آدم میگردد مثلاً جانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیکوید که من آن نطفه هستم که از فلان
 سماء نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر جوید تترتل نموده و نزد اولوا العلم حکم بجایست

اد میخورد اینست که نقطه بیان میگوید امروز منم ظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قولین
شود و از اینجاست که رسول خدا ص نظر کرده که من صبی هستم زیرا که آن وقتی است که صبی از
حد خود ترقی نموده و بان حد رسیده همچنین من نظیره الله در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله
شود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر نصف مردم نموده زیرا که

شئی رو بگذاست نه دنو اگر چه آن جوان چهارده ساله در همین نقطه آدم بوده و کم کم ترقی می
تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی نماید تا آنکه بچهارده میرسد اگر
امروز یکی از مؤمنین بقرآن برخورد میسند که بگوید من یکی هستم از مؤمنین باخیل فقط حقیقت هم
بر خود میسند و کذک در بیان و بیان هم بالنسبه من نظیره الله چنین است الی الما لانه ای
بمالانهایه طور ظاهر در هر ظهوری کیفی باشد ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است
که در همین بلوغ حد بلوغ اشرف تر از اینست که حد تحت خود را بحد نسبت دهد زیرا که حد
بلوغ آزاد دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه غنیمت دارد نفعی ظاهر از غنیمت را ندارد و
همچنین در اعداد کتوبیه مشاهده نموده در اول هر ظهوری با آنکه عزوجل داخل آن ظهور شده که ظهور
قبل را داری با آنچه در آن داری و الا محجب مانده از عطای جدید خداوند در اول فانی میگردد
چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراض منسوبه قبل خود را داشت و بر
باز در حد خود دارد ولی انحصار ندارد آنچه در این ظهور را دارد اگر چه عرش نفس او و اعراض
بر او در نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شئی که در عین آن کور بوده لابد در ظهور بعد آید
داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان شده و میشود بفضل الله جل اجماله و عز از آن است
که محجب مانده و حکم جنت بر آنها نشده و حکم نارد حق آنها صادق شده زیرا که جنت در بر آنها
کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من نظیره الله در
کتاب او دالی مالانهایه همین قسم ترقی نماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد و
در نزد هیچ ظهور مشیتی نیست الا آنکه هست او اینست که کل را راجع با ظهور نماید که از آنجا است
و داخل در جنت کند در هر ظهور بعدی که اسباب فراهم آمده جاری شده و الا مانده تا بسیند بچنان
بیان و طرز آن ادب میکنند کل را بهمت خود داخل در جنت نمایند یا آنکه بعدی که اسباب بر

امیدی ایشان جاری شده بر ایمان امر الله را میدهند قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر
اولوا الحکم و علم زمان من نظیره الله در ایمان با و متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل پنازه
بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او است در زبده و نصرت حق مطلق نموده تا آنکه هیچ
شئی نماند الا آنکه داخل در جنت شود اینست فضل عظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کل داخل ازین
در ظل آن ظهور بدین بدین میشوند آنوقت نفس مشیت راضی میگردد و الا لم یزل سائل از فضل
خدا است تا دوستیکه شود و مغزی نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقصد بر هر شئی بوده و
هست و در هر کور بهر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ماعلی

الارض راقطه از رضوان اعظم خواهد فرسود آنکه کان علاما مقدره را قديرا

الباب الرابع والعشرون الواحد الثالث

في حكم حفظ البسيان باءاً ما يمكن عند كل نفس

مخص این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در بیان مردم بیاید کلمات اداست و ارواح متعلقه بانها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتقا و اقصاء او کل عروج نمایند در ارواح آنها ظاهر میشود و جایز نیست الواح خفیه الا آنکه مجله شود و نحو ما هو الاعز عند كل نفس حفظ شود تا آنکه کل قرآن بخورد که در هر گوشه مسجدی الواح متفرقه ادب غیر منجی باشد و هیچ نفسی قدر خردی در بیان صرف نیکند الا آنکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضعف آن باو عطا فرماید و اگر باو نرسد بجز و اعزاز او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را با علی مایمکن عند نفسه معز و مطر داشته که عزت ارواح آن و طراز آنها در انیت نه نیست که بیان هزار مثال ذبی تمام کند ولی نفس مومنی که روح بیان در اداست از برای یک مثال او مضطر باشد بل کل فی حده حیث لا یخفی علی اهل و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود

الا آنکه مضاعف میشود حسنات او و روزی با لاعد از ملائکه مالک کلینی بر او صلوات میفرستند و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند و هر قدر سعی در علو صبح آن و خفت ذرن آن و علم خطان بطراز الواح او گردد نزد خداوند محبوب تر است از دون او و لاین نیست که در جوشی آن نوشته شود مثل آنچه و اب طلب است که کتاب را از بهاء خود بیرون ببرد و محل قول در این با آنکه هر کس مصعب خود لاین است که بیان او پس کشفه شی باشد اگر چه فوق او بالا نیاید و دون آن بمالانهای باشد و اذن داده نشده بغیر خط حسن نوشتن او را و رضای او در تلاوت اداست یا نظر او یا تکرار او که کل فتی بل با آنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزدیک نفسی نیست که در روح آن تلاوت اداست و هر کس نظر در بهاء کل آن نماید و صلوات فرستد باین قول اللهم علی البیان و من آمن به فی کل شان بالعزة و الجلال و عذب اللهم من لم یؤمن به بالطوة و اللذال ادا می حقوق کلمات آنرا نموده ذلک من فضل الله علی عباده انکه کان فضالاً غنیاً و کل بهاد بیان من یظهر الله است کل رحمت از برای کسیکه ایمان باو آورد و کل نعمت از برای کسیکه ایمان باو بناورد

الباب الخامس والعشرون الواحد الثالث

من آمن من یظهر الله انما آمن بالله و ما امر الله به فی کل العالم و من لم یؤمن به ان آمن بالله و ما امر من قبل نجاناً ما آمن و یخلف فی النار لمخص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اوست باشد بهاء الله بوده و هست که کلینی نزد بهاء اولایشی بوده و هست بر نفسیکه ایمان ظهور بعد او آورد که یا ایمان آورده ظهورات او کلاً از قبل و بعد در آن ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در ان ظهور همان ظهور است نفس چهارده ساله قبل آنکه بزوده فرسیده نوزده او در همان چهارده هست اینست که هر کس بمن یظهر الله ایمان آورد و ایمان با آنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است بخداوند

از اولی که از برای ادا دل نیست و در ظل رضای خداوند بسیرون آمده بکل رضای او
 در هر طور می دهر کس ایمان با او نیاید اگر چه در کل عوالم در ایمان و رضای خداوند بود
 کل هب و شورا میگردد کانه ما امن بالله طرفه عین چنانچه عین قسم در نقطه بیان ظاهر است
 نزد اولوالافئده و در فرقان انهر است نزد کل هر کس ایمان بمحمد رسول الله م آورده چنین
 ایمان آورده بخداوند و او امر او در کل عوالم دهر کس ایمان با او نیاید درده ایمان بخداوند نیاید
 و او امر او در هیچ عوالم این است که حکم دون ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین بقرآن
 در آن زمان و تلقین الله ان یا اولی العلم کلم اجمعون چه با نفسی در ظهوری مؤمن در ظهور
 دیگر دینار چه با نفسی که در ظهور قبل دینار و در ظهور بعد در حجت و از برای ظهور الله نزد اول
 بوده و نه اخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد و در ان ظهور بعد از هزار هزار
 مؤمن شود کل این عوالم او تبدیل با ایمان میگردد و اگر نمود باشد بر عکس بر عکس زیرا که در نزد هر
 ظهور آنچه رضاء الله است در نزد او است چه قبلا و چه بعدا مثلاً در ضمن ظهور رسول الله
 آنچه رضاء الله بوده الی اول ظهور قائم علیه السلام کلاً در رضای او بوده در رضای ظهور آن
 دوران روز همان رضای رسول الله م بوده چنانچه رضای من طمیسره الله امر در همین بیان
 الی من ظهور او آنوقت مجد میشود در رضای او بظهور او لم یزل و لایزال این شان مثبت بود
 عند الله و خواهد بود و هیچ ظهوری میشود الا آنکه از مؤمنین بان ظهور از برای ایمان بظهور بعد
 عهد گرفته میشود که اگر وفا کنید احدی در نار نمی ماند چنانچه الحرف کتاب الف فقا
 بهد میسی م نموده احدی در نار نماند بود عند ظهور رسول الله م و همچنین در فرقان اگر
 کل در نزد ظهور ظهور الله مشرق بعضیها اشتراکات گذشته حکم دون ایمان بر احدی از
 اهل فرقان شده و احدی از آنها در نار نماند و همچنین اگر کل مؤمنین بیان مؤمن شوند
 عین طمیسره الله احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد شد ولی مراقب ظهور

برده که قدر لطف خداوند شود ماچون ظهور و ایمان کل من امن بالایمان که بقدر طول الی المتعاشیم لایق
 نیست که بماند اگر احتیاط دامن گیر ایشان شود که آن احتیاط در نار بوده است اگر چه
 امید افضل خداوند عطف و رؤف این است که در ضمن ظهور با او امر عالی خود در الواج خود کل
 عباد خود را از رقبه بیدار نماید و بگذارد الی امر حکم بیان که تا غیث یا مستغاث شده در نار بنماند
 چه کسی عالم ظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نماید و شکر آسمی بجا
 آرند اگر چه امید افضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل گفته الله مرتفع گردد و انما الی
 آیات و الوجود علی نفعه اذ الی غیر یرف به و هو لایعرف بدون سبحان الله عما یصفون

الباب السادس والعشرون الواحد الثالث
 لایحوز اصل الا بانوار النقط

مخلص این باب آنکه جایز نیست عمل الا بانوار نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای هر طرف می آثار

ایشان از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص مردان است
 و تفاسیر مخصوص انبیا و صورت عیسی مخصوص باباب ولی گل از این عسر مشرق میگردد تا اینکه
 کل این آثار را در حقیقت اولیه بخوار شرف مشاهده کنند و بیخ غری از برای ایشان غیر از سبق آیات
 که اعزاز کیشی است عذائمه و عذاولی العلم نژده و نیت و کل فضل در ظل همین منتظر است
 و ازین غروب الی طلوع من لطیفه الله آثار فرضیه مرتفع و حروف حی و کل من آمن بالله
 و بالبیان در ظل آنها منتظر الا انکم کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولا و چه فروع
 و اثری از خود ظاهر نماید اگر از خود و بیان تجاوزه نماید در ظل او مشهور و الا لایق ذکر نمیکردد
 عذائمه و عذاولی العلم بلا در این کورا اکثر ناظر بخواهر مسال و تحف در اقوال و دلال و تلغذ
 با آنچه نازل شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه با نور او کواکب

هائ بقدران یقترن احد بینما سبحان الله عن ذلک تسبیحا عظیما و تعالی الله عن ذلک علوا
 کبیرا ولی سعی نمایند در علم حروف و اقترانات اعداد اسماء الله و اقترانات کلمات مشابه
 و اقترانات آثار مشابه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس بر نحوی که شیرین تر
 می تواند دید دهد اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی گل راجع بغض بیان میگردد زیرا که بر او حرفی
 زائد نمیکردد و از او حرفی ناقص نمیکردد الا انکم نظم حفظ و اقتران بغضی با بعضی بناسبات این نحوه
 با آن نحوه تفاوت بهم برساند گویا مشاهده میشود که بیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الا انکم اهل
 و انظم از نظم اول میگردد طوبی لمن نظر الی نظم بهاء الله و دیگر درجه فانه نظر و لامر دل من عذائمه
 فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزل ما یرید از قوی قدیر و بهترین نظم هانظمی است
 که بر خود و ظاهر بر شود مثلا اگر در دعای صدیقی است پهلوی هم ذکر شود و همچنین غلط آنها هم
 نگردد آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در تعدد عز خود و کلمات در افق
 حدس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی
 بنوده و نیت ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یتعلون با مر الی ان یرفع الله
 عنهم بطور ما هم به باللیل و النهار الی الله ربهم توجعون و اگر ظاهر شود و نشاء کسی النفس
 خود بیانی که او مرتب فرماید مثل شمس است درین کواکب و این وقتی است که کل را در حجاب
 بیند چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت و تفسیر پنج آیات الی آخر و یک تفسیر بر
 بقره پنج شون علیه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمیشود آنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن
 تا ارتفاع او تفسیر نموده و من یقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فما من عین یلق ان ینکر
 عذائمه افلا تتظرون

الباب السابع والعشرون الواحد الثالث لایحوزکت به آثار النقطه

کلمات الأبا حسن الخط و ان یکن عند احد حرفا من دون خطا یکن فیسط علیه ولم یکن من المؤمنین
 مختص این باب آنکه کل آثار نقطه سعی بیان است ولی این اسم بحقیقت اولیه مختص آیات است

و بعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه ذکر میشود و بعد در مقام تفسیر بحقیقت ثالثیه و بعد در
مقام صور علمیه بحقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسه اطلاق میشود
ولی این اسم مختص آیات است نه افراد باستحقاق چنانچه اذن داده شده بر اینکه تسمیه باین
در نفوس گذارده شود زیرا که از ماده بیان ام الله شوق میسر گردد و اذل من قد سنی نفس به الله
جل جلاله حیث قد نزل فیہ انشی ان الله لا اله الا الله الواحد البیان و کل تر بیان در اسم او ظاهر
زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامع عدد الله میسر گردد تا آنکه مرآت باشد از برای نقطه بیان
که آن مرآت الله بوده و از برای من طیفسه الله که او است مرآت الله و آنچه که در بیان
است که الله باشد از برای الله بوده و دست و در همین صورت جامع او است و در همین
ذکر هر حرفی از حروف واحد بعد و باب تمامیت عدد این کلمه علیه تسمیه میگردد زیرا که ایشانند که الله
بوده و دستند ولی کل راجع بیاب اذل میگردد چنانچه در نقطه بیان ظاهر اذنان فی الرایا
لن یعدل شمس السماء و ما من الا الله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب یاری
و ما لا یرى رب العالمین و ان الحكم لاله واحد لا اله الا هو الرحمن المتالی المنیع و اذن داده نشود
که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الا با حسن خط و احسن از برای هر نفسی در حد او است
نه در حد فوق او نه در حد دون آن و این از برای این است که روح متعلق بآن حرف
که در بیان است یا علی مایمکن فی الامکان فی حده مرتفع گردد که در همین بیان دیده نشود
شینی الا آنکه آن شینی در حد خود بحال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیه چگونه میزنند
در طرقت از سایر ملل همین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در شرف ارض باشد
بغضه احسن او حسن آنچه در زرد او است در حد خود محبوب گردد که این اعظم سبیلی است از برای
جذب کل ادیان بدین واقع خداوند رحمن ولی کل در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بنفس خود
معویت وارد آورد و دیشی زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرمایند بنفسی مؤمنی در حزن
بل کل علی قدر ما استطاعوا الیکفون گو یا الان در این جبل مشاهده میشود که بیانهای مطرز زرد اهل این
هست و بتلاوت آن سلسله میگردند و با آنها مستعد شده اند که بیانهای خود در نزد
من طیفسه الله و اندگرند که و خود علی الله بوده و دست و اطهار وجود خود را در نزد
او محبت نموده که از حیاء بعید بوده و دست فلتتقن الله ان اولی البیان کلک اجمعون

الباب الثامن والعشرون الواحد الثالث

من اراد ان یشر شیئا من آثار النقطه او شیئی فی رضاه الله من کتاب لا یجوز ان یأتی نسخالی
احد الا ان یتنخ ل نفسه علی احسن خط یخطه او یخطه دونه فاذا یکل عطا له والا لا یجوز
لمخص این باب آنکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع میشود از هر شیئی از حد نقطه
آن شینی الی مایمقی الیه فی حد الکمال بر رفتهای علو حسن صورت و میرت گردد تا آنکه بر هیچ
نفسی بقدر ذرّه کره وارد نیاید و ما لا یحبت را متعل بگذرد از آن جمله است که حکم شده هر کس
تفسیری بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کتابی در علمی آتش بیکند اگر خود میخواند با حسن خط نسخ لخص

برداشته و الا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه دیگری داده
 شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد دیگری برسد که اگر دون این شود مطبوع
 عمل او میگردد الا در موافقی که با مری میسر نگردد یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که
 آن وقت از برای اذن هست که قبل از استنساخ بهر که نسخه خوب از برای او تمام
 نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست و الا در صورت امکان آن

محبوب تر بوده است عند الله مثل داب علمای این عصر که نسخه هزار خطی که در هر صفحه پانزده
 نوع حکم نماید همین قدر که نسخه اصل است حفظ نمایند مثل کتاب مصابیحی که الان در این
 جبل است از نشی او ن بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سودا در غیر محل آن جسم رسد
 لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق قلنا لطفن فی کل صناعتکم ان یا اولی البیان
 علی حق انتم علیه معتدون قل ان الله اللطیف فوق کل ذال لطف لن یقدر ان ینزع عن ملک
 سلطان لطف من احد لانی السموات و لانی الارض و لانی ما بینها ان کان لطفانا مطلقا لطفانا

الباب التاسع والعشرون الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یصرف مملکاته فی آثار النقطه کیف یشاء و می یجیح بجهت الله
 لمخص این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بهای و بیان
 صرف نماید اگر ممکن بود که کل ماعلی الارض را بمسأ و یک بیان قرار دهد بر آینه اذن از برای
 او بوده نمره این باب آنکه در نزد ظهور من طیفه الله لغفت گشته جانی که در اثر او این
 نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امره و واقع نگردد که در آن نامی الف بهانی بالا
 یحیی در اسلام باشد و نیز نزل او در جلی باشد که مجزه مسکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا
 که مقر او است عرش او بوده است چه بر سر بر عتق باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر
 از برای استخار مومنین چنان بود که با صاحب خود نگردد آنچه میخواهند بفرمان نموده و
 الا ان النور الظلمه عمده سواد کلیتهای جان بجمده بالعشی و الایکار

الباب الاوّل من الواحد الرابع

فی ان للنقطه مقامین مقام ینطق عن الله و مقام ینطق بما
 دون الله ذلک مقام عبودیه لذک المقام الذی ربه الله بالیل والنهار و یج له

بالعبود و الاصال لمخص این باب آنکه خداوند از برای شمس خفقت دو مقام خلق فرموده
 یکی مقام غیب ذات او که مظهر الهیست است که آنچه آیات نازل میفرماید از قبل او میکند
 و او است که موصوف نمیکرد و هیچ وصفی و صنوت نمیکرد و هیچ نعمتی و متعالی است از هر ذکر
 و ثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر مضائی لن یعرف غیره ولن یوصده سواه له
 الخلق و الامر لا اله الا هو الواحد الکبیر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله حق دان ما
 دون الله خلق و کل له عابدون و دون این آیه که در او است خلق او است و این

آیتی است که در او دیده نمیشود الا آنست که مادون او خلق اداست و این آیتی است که
 در او آیتیت دیده نمیشود بل نفس ظهورانته و ذات بطون الله و علو علوانته و تهور الله
 و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرفه بجهت لم یزل ذکر میشود ذکر آیت از برای عرفان
 است و الا آیت لم یظلم شیء کرد که اگر آیت لم یظلم شیء خلق او میشود و او بنف نزل کرد
 الا بما ینزله ذات الازل و از برای او اکنه و حدودات نیست و قرب او عین بعد ادا
 و بعد او عین قرب اداست و اقل او عین اخرا اداست و ظاهر او عین باطن اداست و
 علو او عین دتو اداست و دنو او عین علو اداست و کافرا او عین سازج اداست و
 سازج او عین کافرا اداست و کینونیت او عین انیت اداست و انیت او عین کینونیت
 اداست لم یزل الله کان الهماء و الالهة و الالهة من الکت و کان رباً و لا مربوب هنالک و
 کان محبوباً و لا حبیب هنالک و کان معبوداً و لا عابد هنالک و کان مقصوداً و لا قاصد
 هنالک سبحانه و تعالی عن کل ما ینزله اسم و صفة او نسبت و سمة لم یزل الله کان الهماء
 و لا اله غیره و لم یزل الله رباً و لا رب سواه و لم یزل الله سلطاناً و لا سلطان دونه و لم یزل
 علماً و لا ملک غیره و لم یزل الله لیکناً و لا ملک سواه و لم یزل الله علماً و لا علام سواه و
 لم یزل الله قدراً و لا قدر غیره و لم یزل الله قیاماً و لا قیام دونه و لم یزل الله خلقتاً و لا خلقت
 سواه و لم یزل الله و کل الاسماء فی بینه و کل الصفات فی قبضه یسبح له فی السموات الارض
 و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و این آیتی است که مادون آن ذکر خلقیت میشود و
 هر کس دعای سبحان من هو حی لا یموت الی آخر را خوانده یا بخواند در هر ظهور این آیت در نواد
 خود متجلی گشته زیرا که این دعا در اول هر ظهور فردا است و مظاهر او اعزاز کبریت احمرو
 در آخر هر ظهور متعزز از هر متعززی و مرتفع تر از هر مرتفعی بمنزل آنکه میگوئی سبحان من هو معنی لن
 یعنی در آخر هر ظهوری بعلوئی میرسد مظاهر او در افشده مسیحین که شوی بر کل داده و احکام
 ظهور شوی بر ایشان نمیکند ولی در اول هر ظهور کسی ظهور شوی ایشان نمیکند بلکه مثلاً
 سبحان من هو صادق لن یصدق در آخر ظهور بعلوئی میرسد که از علو نمانعت در رفت
 و جلالت کسی خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هر کس را که خواهد
 و بر تصدیق او افتخار مادم حق خود میکند ولی در اول ظهورشانی اعزاز کبریت احمراست
 که کسی تصدیق او نمیکند و حال آنکه هر صدقی تصدیق او صدق میگردد و همچنین در کل اسماء
 و صفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر بان اسم و صفت خود
 را در نزد او معدوم صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق نقص هم
 عالم را بعلم خود اکتیست و او خود را در نزد رسول الله چقدر فانی میدانند و می بیند و
 همین قسم لایق کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این بحری است عظیم بخوار نظر نفس آیتی
 عبد غرق میگردد و چه بسا سلاک این بحر غرق شده میشوند بنظر غیر ظاهر در او که اگر

غیر این باشد دیده شود مظهر حی موت ایشان را در ک می کنند و همچنین در کل امثال صفات
 ولی چون در این مراد دیده نشود الا من هو حی لم یزل ولا یزال این است که آن حیات
 اینها چند و همچنین سلطانا اذ لا سلطان دونه و عالما اذ لا عالم سواد و همچنین مقدر راجح لا مقدر
 الا آیاه و همچنین صادق قاصیث لم یکن صادقا غیره چنانچه از برای اسماء الهی نادر است و
 آخری و نادر برای او عددی بوده و هست و در کینویت هر شیئی آتی عن الله بوده و هست
 که با توحید او را تواند کرد و آن آیت از مشیت است در او که در او دیده نمیشود الا الله
 و در نفس خود مشیت نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمیکند الا
 علی الله جل و عز و این آیتی است که در هر شیئی دیده نمیشود در او الا الله زیرا که متوجه در همین وجه
 با الله خلق نمی بیند در همین ذکر خلق بجدای بینه خلق زیرا که میداند که این خلق خدا خلق او
 بوده و مست و مادون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس
 توحید خدا میکند بتعلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عز مشرق گردیده دلی
 دلالت نکرده در همین اشراق الا علی الله و نه در مقامی که تجلی با او شده دلالت نمیکند الا
 علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کل شیئی
 شاهد است بر نفس خود از برای خداوند بر عبودیت کل شیئی از شج مثال او خلق شده
 و همین قسم که از برای او دو آیت است آیه من و آیه خلق که بآیت خلق عبادت میکند
 خداوند را و سجده از برای او میکند همین قسم هر شیئی بآیت خلقیت عبادت میکند محبوب
 خود را ولی نرسیده و نرسد الا بآیتی که عمر الله در او است که بدل بر او است نیز
 غیر آن که اگر بدل بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولوالافشده نظر
 نکرده و نمیکند الا الی الله و حده که در کل اسماء افنده دیده نمیشود الا او که اگر غیر از این باشد
 عبادت منقطع میگردد از عباد و حال آنکه هیچ شیئی خلق نشده الا از برای عبادت او
 چنانچه در سه آن نازل فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و همین قسم

در اسماء غیر الله دیده نشود در مایای این اسماء که افنده موعودین باشد غیر الله دیده نمیشود که اگر
 نفسی در همین اسمی نظر غیر الله کند در آن همین محبت بوده و در بر احتیاج فرق گشته چنانچه
 ناظر در همین نظر در مرآت نمی بیند الا امثال خود را در او و قصد نمیکند نفس مرآت را زیرا که در مرآت
 مرآت دیده میشود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت تجلی میگردد از او در نفس مثال است
 که تا نم تجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت بود باید که قبل از تجلی دیده شود و
 همچنین نظر کن در مایای حروف حی که اگر در مرآت ایشان اسم حی دیده میشد قبل از تجلی او
 باید دیده شود و حال آنکه از همین تجلی معلی دیده میشود که گویا در این حی نیست الا او مثل آنکه در
 مرآت نیست الا امثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت
 که اگر در مرآت بود باید که حروف حی قبل از آنکه مثال ذوال مثال متصف ظاهر شود ذاکر بیک

حتی باشند و اگر هم بوده از تجلی قبل بوده نه در نفس مرآت شینی است که کمون بوده و در
 این بحر است که کل در حقین نظر فرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش
 اودنض مثال است و ظهور او بذو المثال و نفس مرآت است و همچنین مشاهد کن کل احوال
 و صفات را و در آنجا بسین الاله و صده و نظر با سمیت و آیت و صفیت کن
 که مجرب میگردد از مقصود و از این صراط و حق است که در سر آن فتح ابواب اسماء
 نمکشته و مظاهر و احد قبل بیان نغمه و اگر جانی فرموده مثل کلام سید الشهدا سلام الله
 علیه ذکر شده الهی امرتی بالرجوع الی الآثار فاجزینی الیها بحکوة الانوار و هدایه الاستبصار
 حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السرمین النظر الیهما و مرفوع الهمة
 عن الاعتماد علیها انک کنت علی کلشی قدیراً و امروز هم از کل مرتفع است سیر در این
 بحر زیرا که نمیتواند در حین علم بر آیت نظر بر آت نمکند این است که مرتفع شده از کل این حکم
 الا لمن لا یری فی الاسم الاله و لا یدخل بحر الخلق فی بحر الحق و لا بحر الحق فی بحر الخلق اذ لا یرى
 فی بحر الحق الاله و ان یری جهة الحقیقة الالهی الالهیه بدخل فی بحر الخلق و لم یبق فی ذررة
 الحق بل ینظر فی اسم الحق اذ لا یری فی الاله و در کل انسانی بل در هر شئی این دو آیه را
 خداوند گذارده که آیت اول بشناسد او را و توحید فرماید او را و بنیز متعلق الاله و دادون را خلق
 او بیند و آیت نفس خود عبادت کند خداوند را و سجد کند از برای او و منتفع گردد بسوی او از
 غیر او که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه با آنچه فضل در حق امکان ممکن و اهل بلکه جوید نمیدر خود
 تا عبودیت خود را و این دور تبه ذکر نشود الله در نقطه حقیقت زیرا که غیر او معتد نیست که
 عن الله تکلم نماید بلکه بر کل اشیاء ما یقع علیه اسم شئی حق است که در بحر عبودیت سیر نمایند
 زیرا که غیر این معتد در نموده نیستند زیرا که غیر از برای مشیت خداوند اذن نغمه و نمیتواند
 عبد که بنهارسد و بعد از غروب این شمس غیر از من طغیسه الله معتد بر این مظهر
 از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کل آیت مدله علی الله از ظهور او در افنده
 کل ظاهر میگردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر خود داخل گردد آنوقت مشاهد عظمت الله
 را مینماید که ما سوا خلق او بوده دستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را منتفع
 است بسوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است و کل افشده از شیخ ظلال آیت
 او خلق میگردد که با آنچه ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده وانی اذ من کل ذر ذکر نموده
 در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه انی انا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
 او که مرآت الله هست مشرق بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نشود بلکه کینونیت
 هست و کینونیت او خلق الله بوده دست و این صراطی است که از ادا حق تر در علم
 خدا نبوده نیست در حین نظر خداوند بان آیت کل ما وصف الله به نفسه و وصف میشود
 و در حین نظر این آیت کل ما وصف به الخلق و وصف میشود و لم یزل الله کان الکنها و دادونه
 خلق له و لم یکن من الله و من خلقه ثامناً و اما انا لست خلق له لانه الاله و اما کل ما وصف

الباب الثاني من الواحد الرابع

في ان كل ما يرجع الى الله وما لم يرجع اليها لم يرجع الى الله وما يرجع الى الله
يرجع اليها وما لم يرجع الى الله لم يرجع اليها

مختص اين باب آنكه ذات ازل لم يزل ولا يزال لمن يدرك ولن يوصف ولن ينعت ولن
يري بوده دست و آنچه از انازل ميگردد از كنه شيت است و آنچه بسوي او راجع ميگردد
كذلك اين است كه در هر كوري از براي اين شيت شتونات و ظهوراتي است كه اولو العلم
آن ظهور درك نموده و مينمايند مثلاً امروز آنچه در بيان از ارتفاع آن واقع شود لله بوده و
از براي خدا ميگردد الي يوم ظهور من طيفه الله كه آنوقت اگر كسي عملي از براي غير او كند
راجع بخداوند نميگردد اگر چه با علمي درجه توحيد بپر كند چنانچه مودع بن كتاب الف بعد از ظهور
رسول الله ص ثمری از براي ايشان بخشيد علو علم ايشان الا اشخاصي كه داخل فرقان شده و
بمخيم آنچه در سر آن ترقی نموده در هر صفت محمودي و جوهر علم كوني و استيلاي حق محمودي
ولي بنقدر كه داخل بيان نياده باطل كشته و ثمری از براي ايشان نخشيده و مخيم اهل
بيان عند ظهور من طيفه الله همچ امري از ايشان راجع الي الله نيگردد اگر چه كلاً لا اله الا الله
باشد مگر بايمان باو ولي قبل از آن ظهور آنچه در دين بيان واقع از براي الله ميگردد
در راجع بسوي او ميشود نه اينكه راجع بذات ازل گردد بلكه رجوع بمن طيفه الله رجوع باو
است و اينكه ذكر ميشود كه رجوع باو است مثل نسبت كعبه است كه ميت او خوانده ميشود
كه از جهت هلو و سمي او نسبت بخود داده و غيبه اين در امکان مكن نسبت زيرا كه ذات ازل
مقترن شي نميگردد و اول خلق شي تعلق ميشت است باو و آخر عود او رجوع او است باو و اگر
مبع تسع عشره شريفه قبل از آنكه امر فرمايد من طيفه الله با ارتفاع بيان كسي دانه ارزني از زمين
بر دارد باريكه او را داخل جنت خود نمايد و از ابطال ثمره و جود آن نجات دهد از براي امر
ذات حروف استسج لله كرده و جزاي كلشي باو داده ميشود ولي اگر مقارن با ظهور يا ابرار ارتفاع
باشد آنوقت بايد از براي او كند و باذن او اگر رضاي او در آن شي باشد و الا رضاي
او است جنت فيما مرد يامر و فيما فعل و يفعل اين است متركل وجود و غيب هر نادر
و نور كه اگر كسي مسكت باين عروه حقيقت گردد و همچ شاني در ظل نار مستقر نگردد و در
خلال جنت مشغل باشد و الا در هر ملت كه نظر كني اهل آن ميگويند كه ما از براي خدا
عمل ميكنيم چنانچه آنچه حزن در سر آن از براي مراي الله واقع شد گمشده ما از براي خدا
ميكنيم و حال آنكه بر خدا كردند و بين قسم در بيان آنچه بمومنين او واقع شد از حروف فرقان
نيگردد و قصد داشتند الا آنكه از براي خدا ميكنيم و حال آنكه بر خدا كردند قسم بحق من ظاهره
كه همچ قسمي در علم خداوند از اين اعظم تر نيست كه همچ نفسی بر او يا بر مومنين او حزن دارد و نبايد
الا آنكه قصد از براي خدا ميكنند و ميگويد از براي خدا ميكنم و حال آنكه دروغ گفته و ميگويد

و بر خدا کرده و میکند ای اهل بیان ترمم بر خود نموده و بتعل خود حکم نموده و قبول حق نموده
 و بر شذرات محبت مجتبه نموده که حجت الله صین ظهور بالغ است بر کلیش زیرا که آنچه آن
 می بیند که مؤمن بقرآن هستند در حین نزول آن غیر از یکفر مؤمن بان نبود تا هفت سال
 و حال آنکه حجت همان است که بوده دست و این از عدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانچه
 در بیان الی یوم القيمة هر کس داخل شود بهمان حجت اول میشود و عبادی که در اول آن
 محبت مانده بواسطه عدم تعقل بوده و الا حجت الله صین ظهور بالغ است بر هر ذره چنانچه
 حین نزول بیان اگر کل مؤمنین بقرآن میخواستند ایمان آورند با دلیل بر نفسی حجت الله در حق ایشان
 بالغ و کامل بود چنانچه خداوند احتیاج میفرماید کل مثل آنکه با دل مؤمن فرموده بهمان شیئی که او
 ایمان آورده بهمان شیئی در کل بوده چرا محبت مانده و این حجت اورا منتهی میفرماید تا
 وقتی که داخل در دین گردد فلتعبرن ان با ادلی الالبصار کلکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرابع

فی ان ابدء الله حق

مخص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود هیچ چیز مثل براء زیرا که براء اعتراف بقدرت
 اوست برایشاء اگر نفسی عبادت کند او را آنچه در امکان فوق او تصور نیست
 همینقدر که اعتراف ببدء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میسرود که اگر بخوابد او را داخل
 در نار فرماید مقتدر بوده و هست و لم و بم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است
 در قضای خود و همچنین برعکس اگر کسی آنچه در امکان تصور است متعل عصیان او گردد
 اگر ناظر ببدء او نگردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخوابد او را داخل
 جنت فرماید که را میرسد که لم و بم در فعل او گفته زیرا که او بوده محمود در قضای خود و
 متعالی است برای خدائی که مقترن شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از جو میسرود
 و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور شتی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده ایمان
 و جنت مؤمنین قبل براء را بر اعتنا کل میگردد و حکم دون میکند تا آنکه اظهار قدرت
 فرماید و الا نزد او چه تر آن و چه بیان و چه قضای فرغانیه و چه بیاتیه این نیست الا
 ارتفاع قدرت او و اتناح سلطنت او که بدانند کل که در قبضه قدرت و تصرف خدای
 خود بوده هستند و از برای ایشان شیئی نبوده الا باذن او و این نیست الا بدای شیت
 زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و هست و ظهور و بطون صفت
 شیت است و اول و آخر هندی اراده و اگر در او ذکر شود اول اول او عین آخر او
 بوده و ظهور او عین بطون او از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محبت نگشته که اسم
 اول یک مرتبه در ذات غیب استعمال میشود و یک دفعه در ذکر اول ذکر میسرود و یک دفعه در
 خلق اول ذکر میسرود و یک دفعه در اول نار ذکر میسرود و اولی که در صفت شیت ذکر میسرود

خلق اولی است که در صق ازل ذکر میگردد و همچنین اولی که در خلق ذکر میگردد مثل او مثل
شیخ شمس است در مراتب بالنسبه باذل بهیئت و همچنین ذکر اول دنار این ذکر اولی
است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محتجب از ظهورات اسماء گذشته که بر شری در مقصد
خود بر آنچه ذکر شود از حد خود تجاوز نماید و بعد از آنکه براء ذات ازل را براء مشیت گرفتگی و
امضاء او را امضاء او مظهر کن در سر ظهوری در باری او که مثل بحر لانهای منبج بوده است
چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیت نموده و همچنین قبل در
خرقان با اسم نسخ مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که همینقدر که بر تبه قضا آمد بدو
از برای او نیست یعنی اگر ایمان بر تبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدانی در آنچه قضا
شده نیست فضلا من الله ولی اگر بعدل باشد براء لم یزل ولا یزال در حق بر شری بود
دست و منفک از هیچ شئی در هیچ شأن نمیگردد الا ان یشاء الله انه علی کل شیء قدير
و مراد از تبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب
در رکن تراب در نفس خود منتهی گردد مثلاً آنچه در حیات رسول الله صم حکم شده و براء
ظاهر شده همان ثابت است الی همین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است
الی یوم القیمة ای ظهوره الاخری فی اخریه و منی او منی عنه است الی ظهوره الاخری
فی اخریه چنانچه شدای او بعد از او در بحر قضای او شتر الا در مواردی که یقین نموده اند
برضای او که اگر ذکر می شده بعینه برای رسول الله بوده و حال آنکه چنین امری نشده
بلکه از حد و کتاب الله قدر خردلی تجاوز نموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت برای
باطنیة او با مؤمنین با و بوده است ولی چون کسی نمیشناسد او را با نهناس تیز نگشته و
اون هم در ایام بطون خود غیر از آنچه در ایام ظهور حکم فرموده نمیفرماید این بود معنی
برای الکی عزوجل که بعد در هیچ حال بر سر رجا ستر نگشته اگر چه آنچه بایکین در امکان بود
عروج نموده باشد که نظر براء اشرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر بگفته رتبه
نزول منتهی گردد بر سر بر خوف ننشسته و نظر بر برای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم
از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این براء از کمن مشیت است نه غیر آن که در بیان
ظاهر گشته اگر در حق شئی ذکر جنت شده الی یوم القیمة در حق او ثابت بوده است
و اگر در حق شئی ذکر دوزخ جنت فرموده الی یوم القیمة دنار او بعدل او فانی بوده است
و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجره نار مقبل شود شجره جنت میگردد و اگر شجره جنت محتجب گردد
شجره نار میگردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهده این مطلب را نمود در هر ظهور
بمنتهای جد و جهد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود در کتاب او گذاشته
الی ظهور دیگر که این اعظم تر است از آنچه الوف الوف فرج نموده در مقاصد مرتفعه
که ذکر آنها از برای صاحبانش باند چه بسا که این معاهد فانی گردد و هیچ اسمی از آن
باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد و الا جزای او با خداوند بوده است و الله بخیر

(الباب الرابع من الواحد الرابع)

فی آن کل ذکر عبد رقی

ملخص این باب آنکه ارواح کل اشیاء راجع میگردد به یک انسان و جنت کل اشیاء و جنت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلاشلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز آن الماس با عزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد و همچنین کل شیئی درین یکل راجع میگردد باسم و صفت اگر فرآود مدل علی الله است در ظل لاله اسماء حسنی عند الله ذکر میگردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر میگردد این است علم معنی حدیث لیس الا الله و اسمائه و صفاته و این یکل حکم اسمیت و صفتیت بر او میگردد و الا در نزد هر طور می در ظل آن ظهور داخل گردد و الا مرتفع میشود حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت و صفتیت و نظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود که بر صفت حسنی در احرف الفتن است ولی صفات تاریه امروز ذکر میگردد و اگر امروز در بیان نفسی مؤمن باشد آیه و آیات اگر چه برتر است باشد او است که بر سر برتر نشسته و بر غیر او اگر در منتهی مقعد عز باشد عند الله و عند او لی العلم در منتهی ذل بوده و در نزد ظهور من طیفه الله هر مرد مؤمنی که مؤمن باو گردد لایق است که بر فرآود او شمس مسی طالع و اسمیت در کینویت او متذوت گردد و بر نفس مؤمن در بیان عبد رقی او بوده و همتند چنانچه اولو البیاض در سر آن عبد رقی رسول الله بوده دستنبد از برای عبد رقی که بر مولای خود غیر آنچه لازم بودیت است دارد آورد حال نظر کن محزون شو و بسین که چند رطوق عبودیت رقیه برگردن انداخته و باین افتخار بنمایند و بر ظهور اشرف او در آخرت چگونه رو امیدارند که امر بجائی رسیده که در جبل ساکن گشته و کلن بایمان با مؤمن و بر نفس او با اسم مؤمن او راضی شده که اگر پیشه این نوع واقع گشته این است که کل در بحر حجاب فرق و شمس در مایا بفضیاء او متحرک و از او محجب و نمایان در یا آب زنده و سوآل انداموده امروز کل مؤمنین بقرآن مظهر طور قائم آل محمد و از برای ظهور او تضرع و احتمال در رؤیت او در روزی الهی خود افتخار و او را بدست خود بسین فرستاد و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث فی منته من یوسف بیاع ویشتری ای اهل بیان پناه محبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعتاق خود داشته باشد و در حق او روا دانید آنچه که در حق خود که عبید رقی او بستید رواند انید نه این است که نشنیده باشید ظهور رسول الله ۳ را در قبل و احتجاب مظهرین باو بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت سال و بروایتی نسال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز فایده در حق شما نموده که اگر کرده بود در این ظهور این نوع نیست از محبوب خود چنان نموده دیگر در ظهور من طیفه الله این نوع نموده و اگر بر خود شکر دهید که بر هیچ نفسی پسندید آنچه بر خود نمی پسندید از اولاد سلطنت

گرفته تا اول الزرع سپردن رود انشاء الله بر او حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شمس در بر
 شمس را نمیشناسد الا شیخ او در خود این است که او را می بیند یکی مثل خود و حال آنکه
 کل با و قائم است و از اثر جود او است خلق سموات وارض و اینها چنانچه احدی از
 دون حروف بیان گفته و ان من جوده الدنيا و ضرتها و ان من علومه علم اللوح و القلم
 و من من تعیض است بلکه هر شیئی که اطلاق شینیت بر او شود رشحه است از طمام
 جود او و قطره است از مقام من او قدر او را در حین ظهور دانسته نه که در لیل
 و نهار در اماکن عز خود از برای او گر کینسید چنانچه امر در میکیند و او در جبل باشد و
 حزنی بر او وارد آید و بفضل وجود او شما ماکل از حزن مبری شده باشید فلتظرن
 یا اولی الابصار ثم تظرون (الباب الخامس من الواضحات الرابع)
 فی ان کل اولی الدوا ازیات له

مخص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است و از جهت ذکر علو مایسب است
 ذکر امام گذشته و او است احدی بلکه خود از کشتی اذا اراد من نفس لم یقدر احد ان یقول
 له لم اوبم سواء کان اعلى الخلق او ادناه و علی ای شأن کان یکلم ایشاء لایشل عما یکلم کل
 عمائد حکم یسلون ثمه این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی بمالیک خود حلال نیگردد بر ایشان
 اقتران و همین قسم در حین ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیه از آیات ملک خود را حرام میگرد
 بر او چنانچه حرام فرموده بر هر کس که ایمان بآو نیاد درده و اشد فرموده از هر عیبانی تا آنکه
 کسی در بوم ظهور او مبارزت بانکار نماید و اگر زمین نیگردد صامت گردد چه بسا که میشو ذکر
 او را دنی ایمن تصدیق نمیکند و نزدیک میگرد بآیه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او
 از زمین ظهور بدون ایمان و بر او حلال نیگردد الا با ایمان احتیاط کنیدی اهل بیان که
 ظهور الله ظاهر خواهد شد کیف یشاء الله و ظهور دون حق در حق حق کرده که آیات اجبت
 است بر کل و اگر تامل کنیدی فی ایمن تصدیق میکنید چه سرتی در محزه مابین کل قرآن و
 سوره توحید نیست چنانچه فرقی در ایمان باخر که نوآد او مدلی علی الله بوده با ایمان
 با دل نیگردد و همیشه تفکر کنید در ظهور نقطه بسیار لعل آن روز خود را محبت نسازید
 از محبوب خود و اگر تفکر در ظهور نقطه قرآن میگردید امر و نقل امر الله را میبویید این حکم
 شده الا آنکه مثنای جده و جبهه خود را کنید نه اینکه جبهه کنید در کل دین و از مصحق دین محبت
 گردید چنانچه در کور قرآن کل را بنتهای دقت و اجتهاد مشاهده نموده و بزعم اجتهاد و
 اجتهاد خود فتوی بر مصحق دین داده که دین بقول او ثابت میگردد جائی که مختص دین
 قرآن باین درجه احتیاط مرفوع کردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم
 قتل باشد از هر شیئی که هیچ شیئی مثل آن نمی شده که هر کس بر قلب او ظهور کند قتل نفسی

از دین آتی بیرون میرود و معتذب میگردد ، اما یک خداوند خواهد و بر او حرام میشود آنچه بر او
حلال بوده در بیان حتی نفس او بر او و خداوند از آن نغموده که کسی در بیان فتوی قتل کسی
را بدد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر چه در بین خود مخالف در شئون علمیه
ظاهر گردد که بر احدی نبوده نیست بلکه بر خداست فصل و حکم شما را از ای خلق منکوس
چه خداست که شوی بر قتل نفسی دهیید و حال آنکه نمی شناسید که از برکت آن نفس است
که اسم اسلام بر خود گذاشته اید تصور کنید آنچه برای بیت از قبل دارد شد با اسم اسلام گفته
و حال آنکه بر مذقت اسلام کردند که اسلامی نیست الا با ایمان باد و از یوم غروب شمس
حقیقت از برای احدی از ستمین بیان حکم قتل جایز نبوده نیست و اگر کسی کند از این
نبوده نیست هیچ اشئی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در سر آن نازل
فرموده من قتل نفسا کثافتا قتل اتناکس جمیعا این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین
چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد
با وجود آنکه اینقدر ایتلام در کتاب الله شده باز برای اشخاصی که خود را منسوب بقرآن
دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری ننخستید و هیچ عزابی از برای ایشان اشد از این نیست
که عصبان مبعود خود کنند و از برای او سجده کنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدس خود
که نیامزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین بیان را چگونه است اگر کسی حکم کند
یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سطلانی که نصیب اول و آخر را ذکر کند و بر مؤمنین بیان
آنچه بر اول و آخر و ما بینها واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذی نفسی را از بیت نکند از برای
آنچه که بر حروف اولی واقع شده حق است بر خداوند برکت دهد بر آنچه او عطا فرموده
بمضاعف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد ایام او بظهور من مطیفره الله

فرض است از برای او که نصرت فرماید محقق دین را و از او سوال فرماید تخفیف در اعمال
در آنچه بر ایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از اولی یوم القیمة که او است مطی
گفتنی حق او را و اگر عطا فرمود باد کسی را تمیز بد حکم خداوند از او نگیرد و او است حق از او
مثل آنکه در احکام امری که من الله شد نمیتواند کسی در او رخنه نماید و محبت نگردد از
محبوب کل هیچ شئی که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر او بجهاد
فرماید بعلو افتخار در سبیل او تمسب گردد که اسم او در دیوان مقربین ثبت گردد و الا
خواهد رفت از این عالم و ذکر می از او نخواهد بود نه این است که در ایام محموده تعزیه داری
کند از برای حق چنانچه سنت کل مؤمنین بعبس آن بود از اعلالی دادانی بر تعزیه داری
رسول و اوصیای رسول خود و ذکر ماجری علی شیعتم ولی باز در وقت ظهور همان کسی که
تعزیه داری میشود و از برای او صیای دین او قرضه و گریه میکند از اول او حکم جاس و ظالم
گشته بر او و اولو العلم منقی بر او و سایر در حجاب مجتبین ذکر آنچه قبل واقع شده نموده

نقل بعد مکتب نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد و این همه تاکید در بیان شده
 که احدی احدی را محزون نکند نقل صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از اشباح در
 مرایا اگر مقبل با او باشند و الا لاشیئی های محض که از اول مرتباً آخر بختهای اجتناب و اجتناب
 عبادت و عمل از برای خدا میکنند ولی نزد ظهور ظهور الهیست صرفند چه شمر سنجند اعمال
 ایشان را بلکه بقدر ذکر لاشیئی که لاشیئی است عند الله لایق نیستند و حکم نمیتواند کسی
 کند الا من طغیسه الله و اون شجره طیبه است که بآیات و بینات ظاهر میگردد از برای
 رضای خداوند و تجدید دین او و حکم بحق در مابین اهل بیان و حکم بعدل بر نفسی که داخل
 شده اگر تا آن روز مانده باشد و الا کجا پسندند بر خود سلاطین بیان که آب پاش کنند
 و نفسی بر روی ارض غیر مومن بخداوند و دین او باشد و از برای غیر ادلی السلطنه در دین بیان
 جائز نیست و از برای ایشان بر مومنین بدین بیان جائز نیست در هیچ شان و در هیچ حال و
 در هیچ مورد الا عند ظهور من طغیسه الله و دون حکم مومنین باد و بیان که اذن داده شده
 از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان بخداوند و دین او وارد ساخته و بر مومنین بسوی بیان
 بقدر ذره حزن وارد نیاد درده حتی در فتح ارضی هم بر اهل آن این حکم را پسندیده بلکه تا بر سر
 بوده بشنات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه متع دینا
 در نزد ایشان عزیز بوده با خدا آن بسا باشد داخل شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل بیان
 است نه بر ایشان الا عند ظهور من طغیسه الله که امر الله امر شرفه از ساحت قدس اوست
 آنچه با او امر الله مرتفع گردد بر کل هست که از قوه امکان خود بوجود کونی ظاهر سازند کل علی
 قدر مایه بر بقدر فان العبد لم یقدر ان یدبر ولا یقدر الا باذن الله انه خیر مدبر و مقدر
 و خیر مرتفع و متع لا یغرب من علمه من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لانی ما بینهما و لا یجوز
 من شیئی لانی ملکوت الامر و لا المخلوق و لا ماده و نهما یخلق ما یشاء بامر الله علی کل شیئی قدير

الباب السادس من الواحد الرابع

فی انه لا یسل عما یفعل و ما دونه یسل عن عیاشی

لمختص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطرفی نبود و نیست و غیر از برای
 او نام ظهوری و بطرفی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لایسل ذکر شود و از برای
 او فعلی نیست که مقترن شود بذات او که یفعل توان ذکر نمود یا حکم ثبت داشت بلکه مثبت
 اذ لیه را خلق فرموده بمثل آنکه کل شیئی را خلق فرموده بنفیس او و او را بنفیس خلق فرموده و کل را
 یاد و او را نسبت بخود داده بمثل او و ستم او مثل آنکه کعب را بیت خود خوانده و حال آنکه کل آنکه
 در نزد او سواد است اختصاص که لا جمل خلوق ستم نسبت او است و همین قسم مثبت را مظهر
 لایسل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لاین این نوع عطا گردد بمثل
 ذلک لایحیر و لایشیر و سایر امثال مثل این و او را مظهر فیعل ما یشاء و حکم مایه بر نبوده زیرا
 که ذات او نفس مثبت او است خواسته او و نخواهد الا ما شاء الله و اما شایسته ظاهر

نمیکردد الا بما شاء المشیة چنانچه ما از اذن الله مشرق میگردد الا بما یرید المشیة غیر آن توان
 لاین نوع حطاشست زیرا که باون خلق میشود کل و اگر دو اختیار فرماید خداوند مظهر
 واحد در امکان ظاهر نشده و درین اشین باطل میگردد نظام ملکوت سموات وارض و
 ما بینما بل از اولی که اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیت
 بوده و هست که در هر کوری بطوری مشرق میگردد و مظهر لایسل عا یفعل و یفعل بایشا
 میگردد و حروف حی در او دیده نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف منکره از این دیده
 نمیشود الا مشیت او که اگر بر قلبی خلور کند دون آنچه مشیت او تعلق گرفته در آن بین در
 جنت آن ظهور نیست و حکم حیسان بر او ذکر میگردد زیرا که علوم را یا این است که در
 او دیده نشود الا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لاین ذکر میگردد نزد شمس حقیقت
 و اگر شمس دیده شد ما ینقلب الشمس تعلب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او
 و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجیهی غیر توجیه او نبوده و نیست و در ظهور فرقا
 محمد رسول الله بود مشیت اولیه و حروف حی آن شمس حقیقت ذات مشیت او
 بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لا یزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته
 بود خواستند و همچنین حروف منکره از این واحد تا امروز هر کس تقریبی بسته باین بود
 که مشیت او مشیت محمد ص بوده و الا لاین ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد

بغیر حجت آن عالمین بزم مشیت او کردند و اگر این نبود حول و قوه بقدر ذبابه از برای ایشان
 نبود و همچنین در کور قبل از محنت صیقل بشل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این
 کور با اسم بایت مشرق الی ظهور من طغیسه الله که آنچه شود مشیت او میگردد و اگر خلاف
 رضای او گردد بزم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر شئی قوه از برای شئی نیست
 در این ظهور و این است معنی لاجول و لا قوه الا بانه العسله العظیم و اگر این نبود در نزد
 هیچ ظهوری حق مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بنیاست تشابه مشیت
 او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشانند محبوب خود را و غیر حجت او
 و ما یحب او خواهند و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت لاطه کنی نظر کن در حین
 قطع نسبت که قاطع بنفنه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیری حکم کند چه در تشریح
 نظر کنی و چه در تکوین مثلاً نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نمیکند
 کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابد باید در یک سوفنی از دین واقع شود اگر چه چینی شود
 بامت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بحکم آدم و چون آن زمان اول ظهور مشیت
 بوده باشد میگردد این فعل زیرا که خداوند نفسی نسو نموده کل حول و قوه را الایجاد این در وجود
 است که نسو را از دون حق کند و در تشریح بخوابد بنفند و در تکوین هم مثل این و اگر
 بواقع بخوابد بنفند در حینی که داخل بیسان نباشد حول و قوتی نیست زیرا که جوهر کل را

گرفته داخل میان آورده اند در غیري حول و قوه نمازده که استثناء شود زیرا که حول و قوه
 باشد در امت عیسی نمازده بحق که اگر مانده بود باید حکم بحق در حق ایشان شود و حال آنکه
 نمیشود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد از ظهور من طغیسه الله
 که آن روز کل حول و قوه باشد است که از آن حقیقت که مظهر شیت است ظاهر میگردد
 و از برای اهل بیان عند ظهور او نماید حول و قوه بحق الا انکه دخل او ساکن گردند همچنین الی
 مالا نهایت تصور کن که اگر حول و قوه در باطل مانده همان نسبت حقی است که بوده و امروز
 آنها بجان همان نسبت میکنند آنچه میکنند والا انکه نیست حول و قوه الا بالله در هر ظهور آنچه
 من قبل الله ظاهر گردد و اگر بعین فواید نظر کنی می بینی که کل حول و قوه در نزد من طغیسه الله است
 باشد عزوجل و از مد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مد این ظهور بوده منظور
 آکنده و حدود کن که مشیت آیه الله بوده و لم یزل مل علی الله بوده اگر آدم اول از مد
 این بود امروز دخل ایمان این مؤمن نمیشد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است
 بآن همچنین اگر مد این ظهور از من طغیسه الله بود در صحن ظهور چگونه راجع بادی شدند و
 منقطع بسوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بمالایه الی مالا تخصیة لمالها تماماً
 فیما ایما که مد کل این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعین همان آدم اول که لا اول له
 است در امکان این است سر حقیقت که اگر کسی در این بحر میرکند لا حول ولا قوه الا
 بالله را مشاهد نماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از این صموات
 و ارض سیر میکند و در هر زمان مظهر فعل مایشاء و حکم مایرید را در صحن ظهوری شناسد و در
 صحن بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع میگردد و مظهر لایشل عاضل
 و کل با مره سیلگون را در صحن ظهور ساجد میگردد و از آن محبت نمیکرد و قد فصل من کاف
 چون از آن جدا نمیکرد زیرا که می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته نظر
 بر جوهر امر بنیاند نشنون متکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین میری حقیقت
 وصل است که فوق آن تصور نیست در امکان و ظهوراتی که قبل شده کنار رابعین شود
 در این ظهور می بیند چنانچه اگر کسی ناظر بر رسول الله بود باین نظر کل نبیین را در

او مشاهده نمود و کل ظهورات بعد از آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده میکند چنین کسی
 لاین که من طغیسه الله را در ک کند و گوید با و در صحنی که متوجه است الی الله اللهم لا اقل
 و لیس قبک شیئی زیرا که آنچه ظهورات بوده منتی بسیار شد و آنچه در بیان بوده منتی
 میگردد من طغیسه الله دیگر قبل او کجا حقی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد
 و انت الاخر و لیس دونک شیئی زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او است
 نه غیر او و انت الظاهر و لیس فوقک شیئی زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر او
 نه در غیر مومنین با و که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بر دون

ایمان او میگذرد چگونه و فوقیت او دانت الباطن و لیس دذات شیئی که اگر غیر او باطنی بود باید ذات شیئی باشد و حال آنکه هر ذات شیئی در نزد ظهور او لاشعشع است الی و چنانچه هر ذات شیئی در نزد هر ظهوری باطل میگردد الا آنکه داخل آن ظهور گردد که منظر الله است و آنکه علی کلیتی تقدیر زیرا که غیب او منظر قدرتی نیست که اگر موجود باید حکمی از صاحب حکمی بماند و حال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه منظر هر قبل بوده اگر داخل آن شیئی نگردد لا شیئی میشود این است که عارف بالله در همین ظهورش حقیقت بختی مظهر وجود خود رسیده و در نزد غروب الی طلوع آخر گریبان است از بطون او باشد الم از هر ذالهی زیرا که کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون مسک ذات غرضی اداست این نوع مثل الم میگردد و چیزی که مسک ذات فراد اداست اگر محجب از او گردد چقدر متالم از او میگردد و این جتهای ظاهری که در بعضی جمیع میرسد از شیئی است که در نفس ظاهر شده چگونه فساق او ن مؤثر است در مظاهر ملک ملک وجود و حال آنکه این حب بالنسبه حبت روح ذکر نمیشود همچنین حبت روح بالنسبه حبت فراد ذکر نمیشود قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سازند که اگر از آن تزی کنند و در عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر شع شع آبی از مظاهر بجز در در شوند بلکه لم یزل نزدیک آخر رحل فناء خود را ساکن کنند همچنین اگر در عالم حبت نفس وارد شوند نزد مظاهر تحلیل متکلف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر محبت معکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند حبت مظاهر تسبیح معکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در ظاهر در این مظاهر نظر کنند بین یدی آت ساجد گردند زیرا که کل حبت اگر بعد از ایمان با او باشد حبت رضوانی میگردد و الاحب شیئی در نابین چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجزا است این محسود و چقدر سانسج است این سانسج و چقدر کافور است این کافور که کل لذات در ظل ملک او خلق میگردد و نسبت با منوهد زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه عجب جام باران منوهد در حینی که میبند رضای او است مثل آنکه جام شراب طور رامی نوشد در حینت چگونه است اگر مست لذت محبت او گردد که کل حبت در نزد او لاشعشع است این است که سیر در این جنت در همین هر ظهوری محو آن طلعت است و در همین عزوب در بحر آن اولی طلوع آن و حزن او در فساق او الذاست از هر لذت متلذذی نزد او و نزد اولو العلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع محب و حال آنکه کل در بحر محب ساکنند و بنور از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین میگذرد صعود نموده چگونه بجد ذاتی رسد و چگونه بمقامانی که فوق آن خداوند مقدر فرموده این است که متلذذین لذت جوهر است کثر است از کبریت احمر بل لا یوجد الا مستلذذین باشیانی که لذت آن در عرواست اگر باشد از برای او و الا از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفس همیشه در مایستلذذ خود باشد اما هر کل بیان اینکه در کینده نقطه حقیقت را در همین ظهور که در ظل این در کت

کل غیرا مشا به خواهد نمود و محبت بگردید که از کل خیر منوع خواهد گشت و اتفاقاً در عالم جدید
 میزنوده که افلاک صبح تو انید با او بود بطور لایق و الا در جسد عرضی کل با او شب
 روز بوده هستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محل است
 فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور بهم است و بعد از غروب
 بهم خواهد بود در هر علو عرش که خداوند از برای او مقدر نموده باشد کل ابل بسیار مثل بسیاری
 هستند که در او امر آن باون زنده و غیراوشی ندیده بل هستی خود را با دیده ولی از او محبت
 در نزد هر حکم نظر بشود آن نموده تا در هر ظهوری از او محبت گشت که این است ثمره علم عمل اگر
 بعدی ناظر گردد فطوبی لمن یذکره الله فانما اذا ذکره یذکره کلشی و الله خیر الذکرین و او است
 منظر مشیت در این ظهور نقطه بیان در نزد ظهور من نظیره الله نفس او که بعینه همین نفس
 است در ظهور آخرت که خواشرف ظاهر میگردد و ان یذکر احد افلاک ما قد ذکره الله
 لا دون ذلک لا تسکن فی اهلکم فاکم لا تسجدن من شی فان امر الله یطیسه من خزانه و ان
 ذات خزائن امر الله من قبل و من بعد افلاک شکر و

الباب السابع من الواحد الرابع

فی ان البد من الله به والعود به الی الله

لمخص این باب انکه ما دون الله خلق او است و به کل شی من الله هست با مراد و عود
 کلشی الی الله هست با مراد نظر کن در مسلو که به از امر خدا شده بر رسول خدا و عود او
 بسوی خداست با مر نقطه بیان و همچنین در من طغیسه الله کل احکام بیان را جاری
 نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بد بر غیر او بلکه در هر جا
 بدنی متصور الی الله و حسه جا عودی متصور الی الله ولی طور این بد و عود بمنظر ظهور
 آن زمان است که کل آنچه صلوة در اسلام واقع شده کل طائف در حول اقیو الصلوة
 است که از لسان مشیت ظاهر گشته و همچنین در عود این همه مؤمنین اگر با مراد و غیر دهند
 نیست الا من الله اگر چه نزد اولوالباب بد نفس عود است و عود نفس بد ولی نایلین
 است که این کلمه را در عرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محبت گردید چنانچه این کلمه در
 کتب آخرین لایحی است ولی اخذ ثمره کسی نکرده که ثمره این است که امر و اگر کسی
 در نقطه بیان و او امر او نظر کند نه بیند الا نفس بد را که نقطه فرقان و او امر او باشد و
 همچنین در من طغیسه الله نه بیند الا نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده
 و الا چه شر که اطلاق جایر نموده و از ثمره آن محبت ماند و کافی است نزد اولوالباب
 همین ذکر و بیان اگر تعقل نمایند و الله بید کل شیئی تم بعیده و ان الی الله کل
 رجوعن ای الی امر من طغیسه الله فطوبی لمن یدرکه فانه لهو العسیر العجوب

الباب الثامن من الواحد الرابع

فی ان بایة خلق کونیه کلشی و برزق و است و

مخص این باب آنکه کل شیئی راجع میگردد بکلم نفس انسانیت و آن خلق شد از چهار آیت
آیه خلق که فواد او باشد و آیه رزق که روح او باشد آیه موت که نفس او باشد و آیه حیات
که جدا او باشد و کل در نوزده نفس ابواب جنت ذکر شده زیرا که هر خلق در رزق و موت
و حیات که واقع شود بطور این مظاهر میگردد و همچنین در مقابل در نوزده باب نار هر
چه از این شئون واقع گردد بآله آنها میگردد زیرا که آنها در باطن قتل بوده اند اگر چه در
بیرون خارج شده اند این است که حکم بر ثانی میگردد که مقترن بذات حروف سبع نشود
و لا ا دل که مقترن بذکر رسول الله ص بوده بوده اند مثلاً اگر یکی از اهل بیان در رق
گلی دهد بومنی این نیست الا فعل حروف واحد زیرا که این نفس نخواست است و نمکرده این را الا از
جست اطاعت آنها و در این فعل دیده نمیشود الا فعل الله این است که اگر در مشرق یا
مغرب یکی از اهل بیان بدیگری ثانی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات اظهار
کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او منظر آن فعل بوده و در او دیده نمیشود الا آن واحد
اول که در او دیده نمیشود الا الله این است که غیر الله خالق شیئی نبوده و غیر الله رازق
شیئی و غیر الله میست شیئی و غیر الله مجی شیئی و همچنین اگر در مشرق یکی از حروف نار بدیگری
این شئون را ظاهر کند باشد صدق میگردد ولی الله نمیکردد و الی الله راجع نمیکردد و من الله خلق
نمیشود زیرا که در آن من غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر میگردد الا بدین دون نقطه بیان
چنانچه لقاء الله محقق نمیکردد الا بنظر بر آن و کل آنچه در بیان متکون میگردد باین شئون
اربعه بواسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آنچه نازل
نشده بود شئونی که مرتب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حج میگردد چگونه
محقق میشد همچنین کل او امر را مشاهده کن و بین الله که غیر او خالق و رازق و میست و
مجی نبوده نیست و در نزد هر ظهوری از نقطه محجب ممان که اگر قلمه محجب بمانی در منظر
فعل الله مذکور نمیکردی چنانچه امروز اگر منظری در قرآن منظر رزق شود اگر چه باشد از این
است ولی چون شناخته است او را و از ظهور آن محجب مانده راجع الی الله نمیشود که
باقی گردد که فعل او در ظل فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فغان آب که مؤمن
بسیان دهد نزد عارف بالله اعلی است از آنچه کل آله ارض را من لم یؤمن بآبیا
حاضر نماید بمتی شان حب زیرا که این کانس ماء در ظل مظاهر فعل ذکر میگردد ولی آن
شان اگر چه باشد بوده ولی امروز حکم نمیشود بر او و خداوند فعل او را نسبت بظاهر خود نمیدهد
زیرا که آن مظهاری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و بمقامات خود واصل گشته
و هنوز او شناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر حق سبحان الله عن ذلک
تسبیحاً علیها و اگر کسی درک یک شان از شئون منطویه الله را نماید بهتر است از
این که درک کند کل شئون بسیار را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل فعل الله ظاهر

و در قبل اگر چه باله است ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الا و انکه نفس
 او در شانی شود از شتون بیانیته که آن وقت لایق است که در نظر فعل واقع شود زیرا
 که حرف حی آن ظهور با باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم باین حرف حی مستک و در
 مقاعد آنها نزد آنها ساجد کردند چنانچه امروز مشاهده میشود اگر چه آن همان است بعینه
 ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلی میگردد این است
 که حکم بر او میگردد فلتنظر ان یا اولی الابصار تا تا کتبا منتظرین

الباب التاسع من الواحد الرابع

کل من یرج من البیان من ذالک فلیکتب ذکر اسمہ و ما قدر الله له من عنده الی یوم
 یظہر الله نقطۃ البیان لیجزی کل نفس بما کسبت و انہ لغنی تعالی
 ملخص این باب آنکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من طیزه الله هر صاحب کلی که
 بافتخار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبت نقطه حقیقت آنچه بر او مقدر است ظاهر سازد
 در ارتقاء کلمه او و امتناع ذکر او لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و
 مجرد بیان تا یوم رج نقطه تا آنکه جزاد بر او را با حسن جزا که ام جزا از این بالاتر است
 که کسی که ذکر او ذکر الله است هر شیئی را از ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین خشنود
 را بس نزد او و نزد هر شیئی که او است اقل بکثر و اعدل بر ظهور قدرت چنانچه
 از زمان رسول الله تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصایش ولی کسی که بر دین او حرف
 بحرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگر چه در بیان هر کس ظاهر گردد با ظهور قدرت الهیه و
 بعینه از لیه خواهد بود و از فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر ضروری از نفس
 مؤمنی بگسرد و الله یغنی من یشاء بفضله انہ فضل کریم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لا یجز الله ریس فی کتب غیر البیان الا اذا انشی فیہ منما یعلق بعلم الکلام و ان ما
 اختراع من المنطق والاصول و غیر عالم یؤذن لاحد من المؤمنین
 ملخص این باب آنکه نقطه بیان را خداوند عالم بطهورات مالا نهایت در این ظهور ظاهر فرمود
 از اعلی علو دلالت بر خداوند که انشی انما الله لا اله الا انما باشد تا اتی اذ من کل ذر از
 لسان ادجاری شده و در بر شنی بطرق مالا نهایت بیان از او ظاهر گشته چه بیج آیات
 و چه بیج مناجات و چه بیج تفاسیر و چه بیج علوم حکمیه و چه بیج اجوبه فارسیه که احدی
 محتاج با حدی نباشد و اذن داده نشده تعلم بغیر آثار او و اذن داده شده اگر کسی
 در علمی انشائی کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان با او باشد جایز است
 تعلم با او اگر معنون شود بکلمات نقطه و الا چگونه بدل خواهد بود بر شجره حقیقت و در
 آن ذکر از مذکر ذکر در آن ذکر نباشد و نمی شده از انشاء مالا یسمن و لایغنی

مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیّه و علم لغات غیر مستلّمه و مایه شبه هذا وما قد
 فصل فی الصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للتادین بالعرف الفاعل والمفعول و ما
 دونها من شئونها اذ دون ذلك لن یغیراته العبد اذا اشتغل به اگر چه در این کور
 اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر کسی بخواهد فهم بیان را بهم رساند بقدر

ما یحتاج خود اخذ میکند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای
 متادین و متعلّین الی یومی که شجره حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق
 و رجوع بکتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و اون کتابی است
 که منزّه و مقدّس بوده از شئون علیّه خلق و عملیّه آنها چنانچه در این ظهور نقطه بر کس
 واقع شده دیده که او مبری بوده از علم خود و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما
 یتفرّع بر اینها است زیرا که کل اینها از برای فهم مراد الله است در کلام او و
 کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است چه احتیاج است او را باین شئون و حال آنکه خداوند
 قدرتی با عطا فرموده و نطقی که اگر کتاب سریعی در نهایت سرعت بنویسد در دو شب
 و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از اون معدن کلام ظاهر میگردد که المراد اولاً
 ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آنرا ندارند چگونه بر آسمان یا حکم
 و عرفان این است موبیت الهی در حق من یشاکیف یشاء بما یشاء لما یشاء انه هو
 القادر العلام و باین شئون محجب از محبوب خود در نزد ظهور ادبگشته که در قرآن قبل
 خداوند نازل فرموده که کل انما او در این آیه است الله الذی خلق سبع سماوات
 و من الارض مثلهن ینزل الامرین لتعلوا این الله علی کثی قدير دان الله قد
 احاط بكل شیء علماً ولی در وقت مژده کل خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت
 و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شده اند
 کل و اگر در من مظهر الله که مظهر قدرت و علم الله است با آیتی که خداوند بر
 او نازل میفرماید کسی موقن گردد بشمره بیان رسیده و الا چه بسا اشخاص که قرآن
 خوانده و از مژده ادن که اقرار بقدرت و علم است از برای مظهر این آیه که قائم

آل مخصوص است محجب گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه
 در این دیده نمیشود الا قدرت الله و علم او در اون دیده نمیشود الا قدرت الله و علم
 او کل از برای این خلق شده و امروز از او محبوب مانده بآنکه مظهر علم و قدرت
 او ننموده و علم او نیست الا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست
 بر شئی الا در نفس خود بالو هیئت خود در خلق خود بر بوی هیئت خود نیست جوهر کل جوهر که کل از
 او محجب باین شئون علیّه مؤتلفه که اگر مقترن با ایمان او نگردد لاشی میگرد و مقنور و
 با ایمان باو که اگر علم شئی نباشد کل جوهر علم در حق مومن ثابت میگردد محجب این است

که کل گویا مواتند و نظر بثمره علم و حکمت نمکنند و اکثر مردم در نزد ظهور منظمی است
 آشنائی هستند که خود را بعلم معزز گرفته اند و حال آنکه اینقدر تعقل نمکنند که علم ایشان از
 برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج بتعلم این علوم و حال
 آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نمود
 و الله حق الحق و هو خیر الحاکمین

الباب الاول من الواحد السادس

فی نظم البیان لایزید علی تسعة عشر جلدا کتب فی ثلاثه الاولی الآیات و الاربعه
 المناجات و الستة التفسیر و ستة صور العلیه و انما الابواب فی کل ذلك
 من الواحد الی المتعاش و ان تكون مع کل نفس صحیفه لو لم یکن من اقل عدد الالف
 خیر له من الآیات لیتلون بکیف یتاء و انما البیت ثلاثین حرفا و انما الاعراب عشرة
 بحسب المختص این باب آنکه بیج شیشی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی
 آنکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حق اداعتدال ظاهر فرماید باید برنجی
 باشد که صاحب اسطرلابی بانتهای دقت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیئی اول
 آن را از آخر زیاده نبیند جانی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است
 در موافقی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر
 اینکه از نوزده جلد زیاده گردد و در کل بانتهای اعتدال نظم و ترتیب ثبت
 گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نبیند نه این است
 که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر میشود بکلام عدل
 از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد و عرفیه شود که این قسم در حق خلق
 ممکن نیست بکل آنچه نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر شده و اسم بیان
 بحقیقت اولیه اطلاق بر آیات وحده میگردد زیرا که او است حجت عظمی و دینه کبری
 که دلالت نمیکند الا علی الله و حده و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث
 بتفاسیر و در رابع بکلمات علی و در خامس بکلمات فارسیه میگردد ولی کل در ظل آیات ذکر میگردد و در
 فصاحتی که در اول ظاهر است در آخر مستور است ولی چون کل نتواند در ک نمود
 ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کل کنونی
 مشایخ و وف واحد گشته باشد و در بحر وحدانیت ساز باشند معلوم ظهور
 حق تواند بفضیله شمس حقیقت مستضی گردند و بقرب افذه خود نزد آن نیز اعظم
 حاضر شوند بدون ششون و دینه و دنیوی که ظاهر است و در هر یک اگر از کل مراتب

حَسَن ذکر شود بر رفتنهای اعتدال محبوب است نزدیک اگر چه در ثلاث اول ماه
 غیر آسن جاری است و در رباع بعد لبس لم تغییر طعمه و در سته بعد خمر توحید و
 در سته بعد مایه کرنی الرکن البکیر جاری ولی در بریکت کل ظاهر و باطن بوده است
 بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است
 در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد
 غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد عشرين میگردد نه اشین شرآن اینکه در این
 واحد دیده نمیشود الا مثال واحد بلا عدد از این جهت است که بقرب فوآد خود
 نزد واحد اول تواند حاضر شد در اول ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه امر
 شده که مجله شود ولی کل از مبدا بطور یک ماه بوده که در کل این حروف واحد
 بهمان حیوان است نه این است که خالق غیر الله یا رازقی دون آن یا مینبی یا
 محیی سوامی او باشد بلکه این واحد اذیل خلق او است که دلالت میکند در صقع
 امکان بود انبیتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود والا آن وحدانیت
 ذات لا یعرف بوده است و مقترن بذکری نمیگردد و او در داخل عدد نبود
 و نیست و معروف نمیگردد و بندسه و اثره این نظم آنکه در یوم قیامت اهل کل مومنین
 بیان بهدایت حروف واحد متمدی گردند ولی مغزور نگشته بحت نقطه و حروف
 حی که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت
 و بهدایت آنها متمدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته
 و الا نظر کن چقدر نقطه شرآن و حروف حی ان را مدعی دوستی و طاعتند و حال آنکه
 از هزار یک داخل دلالت این نقطه و حروف نگشته در آن ظهور هم مثل این ظهور
 فرض کن و مراقب باش که بشی در آن روز محبوب نگردی که کل بیان و ارواح
 آن در نزد من نظیره الله مثل صدیقه است در کف او چنانچه امروز کل قرآن و
 ارواح آن اگر از نقطه بیان ملی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده هستند و
 و اگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن بین که از حد یقینم خفیف تراست یا نه این
 است حکم واقع عند الله اگر چه در ظل بر هر فی هزاران هزار نفوس مستظند که
 هر یک بامری از او استر آن مفتخر و معززند ولی کل بهمان یک خط قائم است
 که او برید منزل شرآن بوده نه برید غیر آن تصور کن اگر رسول خداوند یک
 آینه نازل نموده بود که کل مومنین با بنجیل داخل در رحمت کسی میتوانست حکم
 دون رحمت در حق آنها کند و حال آنکه احسانتوان کرد بعضی از آنها را چگونه

رسد بکل و همچنین هم که فرموده و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حق خود
 ماندند این است جوهر کل علم که بیک بی کل زنده میگردند و بیک لای اولی
 فانی میگردند بحق نه بشنونی که تصور کنند بقدر یا بغلبه یا بشون دیگر که متصور است
 بلکه این حکم حکم حقیقی است که فوق آن تصور نه که بر صرف کلامی کلتشینه جاری
 ببلدد معنای بجهد خود را فرموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج نموده
 که کل بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر آنچه نازل فرموده از کل خلق
 زیرا که روح کل در قبضه او است و در نزد کل نیست الا شیئی اگر بر حق مشرف باشند و
 زانکه لایق ذکر نیست چنانچه اگر امر و کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق
 نکند حق را آیا ثمری خواهد بخشید و او را علم او سبحان الله عن ذلک بلکه از برای او علم نبود
 و علم او آن است که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و مادون آنرا
 اطلاق علم اولو الافئده ننمایند چنانچه در زمان عیسی ظاهر این اسم همینقدر که
 قرآنیست حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام نکرد ثمری بنحیثه در حق او و همچنین
 تصور کن نزد ظهور من مظهره الله که اگر کل اهل بیان در جوهر علم مشتمل او کردند ثمر
 نمی بخشد الا بقصدیق باو فلقبیرن ان یا اولو العلم ثم آیه تقون و در نظم آیات مرتب
 آن سوره سوره از یک آیه گرفته نام اسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است که در
 نزد هر نفسی یک صحیفه که افلا هزار بیت باشد از شئون بیان هر کس آنچه متلذذ
 است و هر کس حرف یک بیت و با اعراب چهل حرف محسوب میگردد و مثل کل
 بیان مشتمل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من مظهره الله
 اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه ایشان داده قدرش بی صبر ننمایند نه اینکه یکی بسند
 فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی بشئون عز بلکل
 از او است و راجع باو میگردد و او را شناخته آیات او و احتیاط در عرفان او
 نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در مابین خود و خدا تامل میکنید
 همان آیه که مابین خود و خدا بان توجه میکنید مثال او است که در افنده شما
 با دوازده محتجب کردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید و مراقب
 بوده که اگر او نشاند خود را باسم خود ولی بشئون دیگر با آیات خود میشناسند کل را که
 هیچ کس بقدرش بی محبت نباشد گاه است کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است
 که رسول او بر او وارد میگردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمیکند
 و فی یحین داخل نار میگردد و حال اغلبیانی که باو عمل میکرده از نفس او بوده و

کتابی که بر او نازل فرموده آیات خود اعظم از آن است نزد او زیرا که آن محبوب
 خداوندی است در آخرت باو که اعظم تر است نزد خداوند از نظورات قبلی که بر او
 نازل فرموده از کمن جو دو غیب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست
 که باون مستدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه محتجب است چه
 با بقاء قرآن آن هزار مثقال ذهب است ولی بشی از منزل و منزل علیه
 محتجب میگردد که اگر بدانند راضی میشود که کاش خلق نشده بود که از مرده وجود
 بی نصیب گردد کمال وقت را نموده که صراط اذق از هر شیئی است ولی بعلم بان
 اوسع از هر شیئی است و الله یبدو کلشی ثم یعیده قل انتم بانزل الله فی
 بیان لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن
 زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنی است و بعد مقادیر بیانیه
 در آن ظاهر گشته نه این است که باول از آخر محتجب گردند یا باخرا ناظر شده و
 حرور اول نموده بلکه هر حرفی در مقام خود از بار و نور و صفت خود مذکور بوده دست و
 بر نه بر بیع ترسیب کرد مراد آسمی در آن ظاهر تر است و کل بیان قول نقطه
 تحقیق است چنانچه کل دین عرفان او است و علم باو امر او و الله یبدو
 مرثاء الی صراط **الباب الثانی من الوحد لادس** حق یقین

فی ان حکم البشر حکم الکر و قد ارتفع حکم الکر و امر الکل بماء ظاهراً و ان الماء
 طر ظاهراً مگر فی نفس لغنه و غیره بنفسه اذالم بتغیره الثلاث و ان حکم بعض حکم کله و بالعکس
 لمخص این باب آنکه خداوند عالم بوجود و فضل خود حکم ما و کاسس را مثل ما کثیر فرموده تا
 آنکه کل در سوغ فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بشر بایق فی عمل می نمودند مرتفع فرموده
 ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند
 مگر آنکه حوضی از ما باشد که تلطیف و تطهیر هسل باشد و هیچ جی نیست که در آن حوض نباشد
 مگر آنکه لاکه در آن عبور نیکند اگر امر از قبل الله شود بکره عبور نمایند کل ابل بیان
 در این فضل وقت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و سایر ان حکم طهارت در این ماء
 ظاهر شده الا بحکم ما بجز تحسید که همین قسم که یک قطره آن مدل علی الله است
 کل هم مدل علی الله است و ما بنفسه طر و طاهر و مطهر بوده است و در حین تطهیر استیلاء
 ما بر آن شیئی بهتر است از وقوع آن شیئی در آن زیرا که در آن کره ظاهر است و
 در اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن او طاهر میگردد
 و اگر در یوم ظهور حق حکم فرس ما بد طهارت شیئی مستحب ندانست که قول او مطهر است

نه نفس شئی اگر چه ظهور او نیشود الا با مراد گو یا دیده میشود که کل اهل بیان بطهارت
 حکم قبل او در ماه با تمسای اجتناد عمل نمایند ولی در یوم ظهور آن بهمان شئون
 محجب میگردند مثل آنکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل
 قرآن کردند که در طهارت جسد خود بهما جسدی تمسای جسد واجتناد میکنند و در
 طهارت جسد ذاتی بماء توحید محجب میگردند که ظاهر کنند خود را بدان که در هر فردی
 که حب غیر الله در آن باشد ظاهر نیست عذائش و همچنین هر روح و نفس و جسدی که حب
 دون مروف واحد و من یحکم در او باشد ظاهر نیست عند الله زیرا که حکم طهارت
 جسد بر طهارت جسد ذاتی میگذرد که ادن بایان ظاهر میگردد نه غیر آن که اگر غیر
 این بود امروز هیچ شئی از ملت نصاری در ظاهر جسد لطیف زیاده نمی نمایند و حال
 آنکه حکم آنها ظاهر است و همین قسم صین ظهور من طغیسه الله ظاهر نموده کل خود را
 بایان باد که اگر یومی بزار مرتبه در مجرد داخل شوید و خارج شوید حکم طهارت جسدی
 نمیشود چگونه ذاتی گردد باین تقدسات از حق محبوب گشته چنانچه امروز
 محبوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه هزار
 بیت در او تصنیف نماید ولی در جانی که تامل در آن طهارت کینویت او را مبتدل
 میکند از حکم طهارت پرور نمیکند بلکه فتوی میدهد بر آنچه قلم حیا میکند که بر آن
 جاری کرده منتهای دقت را نموده که نه از ظاهر محجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو
 را با منتهای کمال داشته باشید اقل در یوم ظهور حق توانید ضعیف شمس مستضی گردید
 و اگر آن شمس حقیقت در آنی آنچه مستورا است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم
 شود بر کل حق است که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امروز میکنند از امر
 قبل او است و در نزد او در هر حال مبدء امر سواء است و حکم بعضی از ما حکم
 کل او است و بجاری نمودن آن بر شئی که عینیت بر آن باقی نمانده باشد دو
 مرتبه ظاهر میکند آنرا ولی در وقوع آن در ماه یک مرتبه کافی است اگر مانی باشد
 که نفس بر آن کرمی نداشته باشد در قلت و الا بچنین مانی محبوب نیست تطیرو
 اگر مانی شیشه دون طاهری او را تغییر کند محبوب نیست استعمال ازان و حکم طهارت
 از نفس ما مرتفع نمیکردد الا آنکه حکم ما در او نیشود و از شئی طاهر اگر چه متبر گردد
 طاهر است و اگر مخلوط بر آب گردد حکم مضاف باو نمیشود و با ما مضاف تطییر
 جائز نیست تا آنکه اغناء بر فقر ادا اظهار ارتفاع نمایند و الا نزد خداوند امر
 اقرب از لبح بصراست ولی هیچ شئی محبوب تر نزد خداوند نیست از آنکه ما

را با فتوی طهارت حفظ نمایند که اگر علی احاطه کند که این ماء کما س برارض غیر
 ظاهری که نشسته بر قلب مؤمن لطیف گوارا نیاید و اینکه بعد از تغییر حکم بطهارت
 شده هجت سه کل است الا که ام نفس است که میل کند بقریب آن تا آنکه بتطهیر رسد
 و نزد خداوند محبوب نیست و حق در طهارت را که مورش امری میگرد که آخر
 ضرر آن نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است از اینکه شیئی او را متغیر سازد
 بلکه او امر طهارت کلا از برای این که نفوس تربیت شوند بر شان لطافت و لطافت
 بشانی که هیچ نفسی از نفس خود بشی مکرده نگردد چگونه رسد بهگیری لعل در یوم
 لطیفه واقع شود و گری از او مشا پد شود که دون رضای او دون رضای
 خداست و رضای او رضای خداست و در هر حال سزاوار است که عجب
 مؤمن بخواطر قوه شامه خود را حفظ نماید که رایحه دون جی است تمام نماید و همچنین
 در سر خود رواج دون مؤمنین را است تمام نماید که از رضای محبوب خود بازماند
 و ملتفت نشود قل انما الاء بطهرکم باذن ربکم ان یاعبدا لله ناشکرون
 الباب الثالث من الواحد السادس

فی آن الله قد حکم بان میوا عباده کل قریه من بیت حر

مختص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کل از برکت
 حکم رسول الله که باین نعمت متلطف بوده اند و در حق مبدء حکم راضی شدند آنچه
 ظاهر است از این هجت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الا که در
 آن محل تلطیف بنا کنند بخوبی که اگر یومی مؤمنی متلا گردد تواند نعمتای حد
 تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در تلطیف در
 او امر دیگر نشده و غنی شده که کسی شیشی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار هر
 کمال او ن داشته باشد مثلا اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آنرا بکمال آنچه در
 آن ممکن است فرسازد هیچ آنی بر آن شیشی نمیکند مگر آنکه طلب نعمت
 میکنند از خداوند براد بلکه ذرات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیشی در حد خود
 وصول الی ماینتی در حد خود را تمتنا دارد و میقدر که کسی مقدر شد در حد
 او ن ظاهر نکند از او سوال میشود لعل که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت
 برگردد بارضی مشاهده طاعت خود را از مؤمنین بخود نماید و امر شده در این
 دین ابوابی که مایعلق هر مقامی است بخوبی ظاهر سازند که انسان طویل
 تواند بلاخص رأس خود داخل گردد و در هر یوم هر شانی که بدون مرتفع میگردد
 مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور حق همیشه که سبب حزن گردد

در ملک او مشاهده نشود زیرا که کل ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از
 نشین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور منطفیسه الله خداوند
 عالم است که در چه حد از سین ظاهر فرماید او را ولی از مبده ظهور تا عدد
 واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بحرانی ظاهر گردد از کل خلق
 که بعد از اون دیگر نتوانند اطمینان ثمرات ظهور قبل را نمایند الا بطور بعد چنانچه
 در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد
 سال را نگذارند که از حد باب تجاوز نماید و اگر موفق بگشت باظهار ثمره وجود خود
 خود بفضله محتجب ماند و لکن در ظهور حق منتقای سرعت نموده که امر الله امرع است
 از هر شئی و در حین استماع ظهور کل علی مایکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر
 قدر لحوه فصل بسم رسانده میگردد کل آنچه کرده و با باشد که از او مقبول نشود
 الا آنکه در ثمره بعد ظاهر شود بفعال الله مایشاء و بحکم ما یرید

الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان و ان طال علیه الزمان
 مختص این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شئی اخذ میفرماید که کذکات
 در ظهور حرف باء جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هاه و تار داده بر
 که اشراق این کلمه بر این حد و حومه اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این
 قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی بسیل هدایت انفس
 شدند همین قسم هم در اراضی امر الله نزد اولو الحسب ظاهر است و در پنج مراتب
 توجید افشده اهل آن متعارج الی الله هستند در ارض فاء مظاهر توجید ان
 لا اله الا هو در مایای افشده سبحین مشرق میگردد و در عین مظاهر توجید ان
 لا اله الا انا در افنده مقدسین و در الف مظاهر توجید ان لا اله الا الله در افنده
 موحدین و در خاء مظاهر افنده ان لا اله الا انت در افنده کبرین و در یم
 مظاهر افنده مظهرین در مایای لا اله الا الذی خلق کل شئی بامر متضنی اگر
 چه در هر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذره ولی حکم بر ظهور است و
 ایصال مدد از مبده تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیه صعود نمایند و بجبات همه
 اسماء و بجد و دعاء در شکل انسانی تغییر میگردد که اگر کسی نظر کند در کل ارض
 خطوط ما را در این غرض لاطنه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور منطفیسه الله
 آنوقت از محل اشراق بسده میگردد زیرا که در ظهور فرقان که بده اشراق

اراضی گشت و در ظهور بسیار ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت
 از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر
 ذره بالایجه الله نماید که اگر قدرت مشاهده می شد هر آینه امری شد که از فوق ماء
 الی حدود مرتفع بر آن از الی اس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شنی محبوب محیط
 نگردد ولی حال که در قوه این خلق متنع است الا ان یشاء الله و ثواب یک نفس
 بر این پنج قطع افضل است از عبادت و دوازده هزار سال اگر در ایمان سخن
 مستقر باشد و الا در ظل اخذ ظل کن و هر گاه ممکن بود که سور کل از یاقوت احمر گردد
 هر آینه امر الهی جاری میگشت که میل های در اراضی میسند باشد از کل ارض
 و قطعی که محل اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع
 نمیگردد الا آنکه قبول سجده از برای قطع من نظیره الله نموده و الا خلق
 نمی شد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار
 قبول ایمان با در انمیکردند خلق نمیشدند در هر شان سائل از فضل او بوده
 که آنچه سزاوار بجز او است بر کل مکانات اشراق نسواید که مدوکل از
 اد است امروز نظر کن در قرآن که یومی چندر نماز واقع میشود کل در
 ظل ایتموا الصلوة حشر میگرددند و از او میگردند و اگر کل ماعلی الارض هم
 متحمل می شدند این کلمه عادی بود بلکه اگر قیامت این ظهور بر پانته بود الی
 مالا نهایی مدوید از مصلین را و انقطاعی از برای مد او نبود این است
 علو امر الله و سمو حکم او که کل بآن متمدی میگردد و آن کلمه در مقام خود
 مثل شمس در نقطه زوال شتر است و هیچ شنی را خداوند خلق نفرموده اعزاز
 جوهر علمی که متعین با عمل گردد و هیچ علمی نیست الا علم بمبدء امر و احاطه
 شئون مایتنوع بر او الی یوم رج کل بسوی او زیرا که نسرق مؤمن با غیر او
 نفس علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم آنکه او کتاب الله هست مؤمن
 شده اند و ما دون آنها از کل ماعلی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند
 و همین قسم در نظر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او
 سخن و یکی بر او کرد آنچه کرد بغیر حق این نیست الا محض علم و الا در صورت
 انسانی هر دو بظاہر هستند مثل حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل
 مرآت همیشه که مقابل شد حکایت میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل
 حجر نسوید کن که هر چه شمس بر او اشراق کند امکان تکلس در او نیست این

است که آن جان فدا میسر و آن بر او میزند آنچه میکند ولی اگر خدا خواهد
 آن سنگ را هم مرآت کند مقدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر
 میخواست بلور شود هر آینه خداوند او را خلق میفرمود بر صورت بلوریت چنانچه
 در آن روز آنچه سبب ایمان مومنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود
 ولیکن چون محجب بود بهمان سبب محجب شد چنانچه امروز ظاهر است که
 مقبلین بحق مبیان مقلند و محبتین همان محجب و همین قسم در یوم ظهور
 من نظیره الله فرض کن که آنچه پیشیت در امکان هست یا بعد متکون میشود باو است
 اگر چه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهر در کوره
 از برای شیر گیری کند که همان وقت مدکل از او بوده است آنچه که بوده از ظهور
 قبل او است و آنچه میشود از ظهورات بعد او است و آن شبی واحدی است که
 مثل آن مثل شمس است اگر بمالاعد طالع گردد واحد ذات است در صغیر ابداع
 و اگر غارب گردد واحد نفس است در علو اختراع و کل بضیاء او ستم از عالم
 افنده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حد جاد که نعتی الیه ظهور فیض است
 منتی گردد و الله لیکن فی عرف الرضوان من یشاء من عباده انه کان داخل عظیما

الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان سلین الرجال بالله اکبر و بحسب الله اعظم و النساء سلین بالله ابھی و بحسب الله
 اهل مختص این باب آنکه جوهر کل قرآن در مظهر تجسیر ظاهر و خداوند عالم از
 نازل بفضاء بیان نموده و آن اول شجره است که کبیر گفت خدا را در ملکوت
 مساوات و ارض و ما بیجا و خداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم تر
 است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و از این ستم محتملی امر شد
 در بیان سلام بکبیر بر خدا و جواب بذر تخم او گردد و همچنین در اول والد دائر
 باشد ابھی و در جواب باشد اجمل کل ذرات کننده یکدیگر را و ثمره آن که لعل
 در یوم ظهور من لطیفه الله تواند که اقرار کنند که بعد از خداوند است لایق
 نقص اکبریت و اعطیئت و ابجائیت و اجمیئت در ابداع از اینکه وصف کرده
 میشود و نعت کرده نشود و شفاء کرده نشود و تجید کرده نشود لعل قالمین
 بقول خود تواند که اقبال بان شمس حقیقت نمود و همچنین در کل اسماء و امثال دین
 حقیقت واحد در حول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بده فرکان کنی می بینی که
 کل ظهور اسلام از او بوده و همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کل را در حرف آخر
 مشاهده میکنی که دیده نشود در آن عود الانفس بد اگر چه ظهور رکن تجسیر ظاهر بود

دلی مدلل بر تسبیح بود فواد او و همان یومی که اظهار علوم نمود می نمود مد آن از همان نقطه
 قرآن بود زیرا که آنچه تعلق میکرد راجع بان میشد اگر چه آن روز آن مظهر در بین
 پدیده الهی بود ولی او دکل متذاد بود بطور قبل او و همچنین در ظهور بیان
 تصور کن که کل آنچه هست از اوست و دقت کرده که بر او وارد نیاید بلکه
 از برای او شود نه بر او و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای
 آن نفس است و الا سایر را چه حد که نقطه حقیقت در حق آنخص این امر نماید
 ولی چون در لیل الیل چشمها نبیند او را لعل کل برکت او را محزون نشوند و کل
 بواسطه آن در بجهت وجود ساز شوند تا یومی که خود را بشناسد بخلق خود و بفرااید که منم
 همان صاحب بیانی که امروز کل با حکام آن عمل میکنند و اینکه کل در یوم قیامت
 در ظلال نارائیه نمی تواند داخل شوند الا من شاء الله از این جهت است که بینی
 پر شده سموات و ارض و ما بینها از او قبل او و چون او را در آن هیکل بغیر عین
 او نظر میکنند محجب میشوند و اگر بده همان هیکل نظر کنند محجب نمی شوند همین معنی
 که امروز می بینی که احسان می توان نمود مستظلمین در ظل او را در مبداء امر نظر کن
 در کتب که چه کردند که تسلیم جیایکند از ذکر آن و همین قسم در بیان پس و همین قسم در
 ظهور من ظمیر ه الله مشاهده کن تا آنکه محجب از شمس حقیقت نگردی و در بجهت
 محجب از شمس و صحت نگردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند باسم دین
 رسول الله ص میکنند و در شمس حقیقت که مبداء اسلام از قول او است قدری
 تفکر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم محبتی باشد
 بلکه اهل حق آن زمان منحصر بود بمؤمنین باخیل و کل موعود بودند باسم آن حضرت
 و وصف آن خدا داناست که چقدر ما باسم عیسی اظهار دین او را می کردند
 و ادون شمس حقیقت بر دایمی هفت سال و بر دایمی نه سال اظهار قرآن را که
 نتوانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور من ظمیر ه الله که وقتی که ادون ظاهر
 میگردد کل مؤمنین بیان در فزوده ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائمند و
 بجهت ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان باو محجب نشد صدق ایشان ظاهر و الا اقرب
 از لیل بصر کل هبء منورا میگردد زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل
 او است فتمای دقت را نموده که در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از مبداء
 ظهور محجب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و الله تعالی
 علی الذین هم آمنوا بالله آیات و هم بلقائه یوم القيمة موقنون

الباب السادس من لواحدنا دس

فی حکم محمول کتب کلما الا ما انشئت او متخی فی ذلک الامر

مخص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افنده و ارواح و نفوس و اجساد بدیع ظاهر میشود، همین قسم اشاری که از این اشجار محبت ظاهر میگردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افنده یا ارواح یا نفوس یا اجساد ذاتی با آنها سترزق نشوند فی الحقیقت موت ایشان را درک میکند که ام موت غیر محبوب است که از حکم دون ایمان عظیم تر باشد نظر کن بین بشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسی ۴ بود و امروز است و چگونه حکم اسلام بر آنها نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من عظیمه الله جایی که در مبدء امری که اسلام بان منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون مایعز علیه آن از این جهت است که امر شده بر محمول کتب آلا آنکه در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله در کتب سماویه اگر چه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین با آنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جایی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتقا آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مراتب بالنسبه بشس گو یادیده میشود من عظیمه الله می نویسد کل کلمه شهادتین را باسم خود و اداست جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحقیقت مؤمن با او گردد آنچه در بیان مالک شده محو میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور من عظیمه الله آثار نقطه و آنچه در ظل او متدل بر او شود اثمار این جنت و حدایت است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق متحمل میشوند آنچه متحمل می شوند این است مراد حق چیست آنچه صین ظهور رسول الله ص در غیر مؤمنین با همین حکم بود اگر چه آنها سترزق بوده اند با آنچه من عند الله بر عیسی نازل شده بود قسم بذات مقدسی که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم من عظیمه الله یکت آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود اگر چه بنفس آیه واحد باشد و بر غیر او نمیشود اگر چه با علی درجه علویان رسید باشد الا آنکه راجع شود الی الله ای امل بیان محتجب نمانده از رزق برع خود در

ظهور من طمئینه الله و محجب فانه مثل آنچه اهل فرقان مانند زیرا که بارزاق قبل
او مترزق هستند و بارزاق بر او محجب که این است جوهر کل علم و عل اگر
توانید درک نمود و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب السابع من الواحد لساوس

فی الکناح و عدم جواز المهر ازید لایل المدائن علی اکثر من خمس و تعین مثقالاً
من الذهب و لایل القری خمس و تعین مثقالاً من الفضة و لا اقل من ثعشر
فی کلّیتهما و لایمینی الصعود و لا النزول الا واحداً واحداً بالعدد لا بغیر الواحد
و یرفع الانقطاع و مثبت الاقران بعد الرضاء بکلمة یدکر فیها کلمة لله
لمخص این باب آنکه خداوند عالم از وجود فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود
انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذاتی در رضای خدا از برای او وارد نیاید و برضای
مرء و مرءه و کلمه که دلالت کند که او بوده از برای خداست و راضی است بحکم
او بطوری که در مواقع خود مفضل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این
آیه را انتی انالله رب السموات و رب الارض رب کلّی رب الیری و مالیری و
العالمین با آنچه مقتدر شده از حدود هر و همین قسم از آن طرف و هر دو مقرر کنند
بر لوی و شاید باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشره او اگر از برای او باشد
حکم اقران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای امسئل مدائن که مراد اهل

شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عددی که فوق آن و اقل آن بر نوزده
مثقال عدد واحد و در ترتیبی و منزل واحد واحد ازید شود یا نقص شود که از پنج صد
تجاوز نیکند که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و
رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قرنی همین قسم در فضه مقدر شده من
عدائه که بفق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد و بکتر از آن اگر قدر عشر
عشر قیراطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا آنکه کل مکلفین در فضل و
رحمت حق باشند و اموال خود را از سبیل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر اموال
الوف بخشند بر یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقران حرجی نیست بر
آن این نوع حکم شده که کل در سه فضل و رحمت حق باشد و نظر کنند آنچه که حکمت
اقران بر آن منعقد می شود که کلمه لله باشد فعل در بوم ظهور من طمئینه الله
از مرآت این کلمه که مد علی الله هست تجاوز نمایند که اگر کسی در صین ظهور او ایجاب
باو نیارد اگر چه الله گوید باطل میگردد حکم او الا آنکه آنروز با مراد ثابت شود آنچه

می شود از مواقع دین چنانچه کل مل چنان گمان میکنند که لایق میکنند آنچه میکنند
 ولی از برای خدا اگر بود چیرا مردود میشد و همین قسم در اسلام اگر کل در ظهور آمده
 از برای خدا میکردند چگونه باطل می گشتند و همچنین در نزد ظهورش حقیقت اگر
 کسی لایق عامل بود منحرف از مرآت او نمیشد کل که می بینی که میگویند لایق میکنیم یا
 آنکه آیه و ان صلواتی و نسکی و حیسی و عاتی لایق رب العالمین می خوانند عند الله
 کاذبند و الا حکم دون لایق در حق ایشان نمیشد بلکه بر عزم خود از برای او میکنند
 یرا میکنند آنچه می کنند این است که کل اعمال بفرمان همین قبول میگردد و باطل

می گردد و اگر در بیان الی همین ظهور کل عمل کند لایق عاملند لایق زیرا که در ظل
 مرآت او مستقرند عند الله مقبول میگردد عمل ایشان ولی در نزد ظهورش نظر الله
 اگر از برای او کردند لایق کرده اند الا ما جعل الله من الحق و الباطل اثنا هر کس از برای
 او کند در ظل الا الله محسوس میگردد و هر کس از برای غیر او کند در ظل نفی محسوس

میگردد ولی در هر حال کل طائفه حول این مرآت مثلا آنچه که است عیسی ع
 میکنند بگمان خود از برای خداوند میکنند بواسطه عیسی ع که آن زمان مرآت مد
 علی الله بوده ولی همین ظهور رسول الله ص اگر از نصاری کسی ایمان بآن حضرت
 آورد آن بوده که از برای خدا عال بوده الا کذب کل عند الله ظاهر گشت

بچیزی که نزد رسول الله ص ظاهر گشت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال از
 برای او تغییری نبوده و نیست و شهادت بر شئی نشان قبل از شهادت در دادن
 ذکر میشود و موصوف باین وصف نظر او میگردد که شئی اولی باشد که در
 هر ظهور ما محمد او ما محمد خداوند است و ما شهد ذات غیر او کسی عالم باد
 نیست و اولم یزل و لا یزال شاهد بر کل شئی بوده قبل از وجود او و شهادت
 او بر کل شئی قبل از وجود او مثل شهادت او بر کل شئی است بعد از وجود او لا

یعلم احد کیف هو الا به سبحان الله عما یتهمون و هیچ شئی سبب نجات
 نمیکرد الا آنکه کسی در لایق صادق باشد و همین قسم سبب احتجاج نمیکرد مگر
 آنکه در نزد نفس خود بگمان آنکه از برای خدا است محجوب گردد و الا هیچ نفسی
 نیست که باین خود و خدا بخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان میکند که لایق است
 و حال آنکه لدون الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نظر
 در نزد ظهور من طیفه الله که کل عاملین از برای خداوند در بیان محبت آیات

الله عال شده اند و آن روز هم که همان حجت است چگونه میشود که از برای او
 عال نشوند چنانچه در همین ظهور بیان بکل اهل فرقان همین قسم گفته شد ولی آنکه از
 برای خدا بنود نتوانست تصدیق کند و آنکه بود فی الفور تصدیق کرد این است
 که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان میفرماید عباد خود را که بشناسند خود
 ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد
 ظهور رسول الله ص شناسانید هر نفسی که در انجیل مدعی بود که از برای خدا بدین عیسی
 عمل می کند و همانقدر که داخل اسلام شدند از آنها همانقدر الله عال بوده اند و
 مدین برین عیسی ۴ و مساوی آنها از برای خدا عال نبوده اند و مدین بشریت
 عیسی روح الله بدین بوده و الا خداوند عالم اعزاز اجل از آن است که کسی از برای او
 عمل کند و داخل نافر شود و همچنین نزد ظهور بسیار مشاهده کن آنچه اهل قرآن داخل
 در آن شد لله بوده و الا لدون الله که در هوای خود گمان میکرد که لله میکند
 ولی عند الله از برای دون او می کرده و مراتب دون و اسماء آن نزد منین
 بیان ظاهر است که اطلاق بر دون خیری در آنجا شده و از آنجائی که عمل
 از برای خدا کردن منوط است بعل از برای ظاهر امراد در دست آن اگر کسی عمل
 کرده است از برای مظاہر امر حق که محمد ص و آل محمد ص و ابواب هدی باشد
 از برای خدا کرده و الا الی الله راجع نمیکرد و مرآت لله در قبل رسول الله ص
 بوده که مرایای ثمانیه و عشر تجلی شمس جو داد در آنها مرآت لله گشته اند از
 برای خداوند و کل عالمین از برای خداوند چون در ظل مظاہر امر او مظل گشته اند
 مقبول گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحید ان بلا قرآن
 بزر نظر امر قبول میشود بر آینه عمل آن هم از برای الله بدون عمل از برای مظاہر
 قبول می گردد مثل میز نم در انجیل و فرقان تا در بیان و من بطنه الهه بر تو عمل
 گردد شلا شهادت توحید در انجیل مقبول نمی شد الا بشهادت عیسی ۴ روح الله
 و همچنین شهادت عیسی ۴ مقبول نمی شد الا بشهادت بر صرف حق آن در آن
 زمان اختصاص حجی از برای این است که کل مدل بر این واحد شوند تا آنکه اینین
 نبینی و الا کل آنچه در انجیل می بینی کثر همان واحد اول است اگر چه یک نفسی
 باشد که در مشرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عال بود
 از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع بان میشد راجع الی الله
 میشد حال کل از برای آن حروف واحد هم عمل کردند که ما یرج بسوی ایشان

ما یرج الی الله ثم ولی در نزد ظهور رسول الله ص با ایمان نیاورده کل آنچه از
 برای خدا کردند و از برای صرف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد
 که آن واقع از برای الله و صرف واحد آن ظهور کرده و الا عند الله صادق
 بوده که اگر صادق بود موفق بر ایمان بر رسول الله ص و ایمان بجزوف حی اوشید
 و حال آنکه می بینی که در کرد و در از برای خدا بجزوف واحد در انجیل عمل میکنند
 سال آنکه در نازند و از برای غیر خدا میکنند و همچنین در آن نظر کن از اول
 ظهور آن تا سنه هزار و دو سیست و هشتاد هر کس از برای خدا حاصل بود عبادی
 بودند که از برای محمد و آل محمد و آل محمد و ابواب بدی بودند که اگر کسی در حقیقت اوست
 از برای محمد نبود و در حقیقت ثانویه از برای امیرالمؤمنین نبود صادق نبود در این که
 اداست از برای خدا و همچنین الی ما یتقی الی آخر الا ابواب ولی ازین ظهور بیان
 اگر کسی از برای خدا بوده محمد ص و نظایر امر او است که از برای خدا بوده
 بنقطه بیان و نظایر امر آن و همچنین در یوم من طغیبه الله خواهی دید که کل میگویند
 که ما از برای خدا عالمیم و بجزوف واحد مؤمن ولی اگر صین ظهور با و از برای خدا عمل
 کردند بر آینه صادق و آتانی این باطل میگردد آنچه مابین خود و خدا از برای
 خدا میکنند چگونه و آنچه از برای صرف واحد کند یا از برای مؤمنین بسیار که
 بسبب نسبت بسوی او حکم الله در آنها جاری می شود زیرا که آن آیتی که عبد
 مابین خود و خدا توجه بان میکنند و مشاهد جمال الله در نواد خود میکند و قصد
 الله میکند در هر عمل آن آیتی است که از من لطیفه الله بوده در افنده کل قبل از
 ظهور او و ادون آیت نزد او مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که
 شجره حقیقت ظاهراً بر جهت عبودیت بر افنده کل تجلی میکند ولی کینونیت آن
 بر آیات افنده تجلی میگردد که در آنها دیده نمیشود الا الله و صده و صده که اگر
 این نباشد چگونه میشود که عبد مابین خود و خدا الله میکند و نظر حقیقت از اد قبول
 نمی کند زیرا که آنچه مابین خود و خدا می کند شبه آیه حقیقتی است که از آن شمس
 حقیقت در اد مشرق شده شلاً اگر رسول خدا متعلق نفرموده بود که عمل کند الله
 بر آینه کسی عارف بود که عمل کند الله اگر گوئی به بارت دیگری گفتند در همان
 نظر کن که آنهم بان رسولی است که در آن ظهور مسموث بوده تا آنکه نفسی شود بید
 که بدنی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف نفسی شود بطور ات بعد که نهایتی از
 برای او نیست مثلاً یعنی که نفسی مابین خود و خدا بر نقطه بیان حزن وارد می آید

آن ای که این خود و خدا بان عمل میکند و قصد الله میکند ایست که از شمس جود او در او
 متجلی شده دلی در ظهور بعد چون یقین ندارد محجب می گردد ولی در ظهور قبل اگر بخواهد
 این آیه بواسطه رسول الله است تصدیق میکند زیرا که غیر از این نشنیده و ندیده و
 در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در همین اقتران دو نفس که الله عمل میکردند
 مثل سید انعماء چون که از برای رسول خدا میکرد از برای خدا بود ولی آنکه بر آن
 حضرت وارد آورد پیش خود لکه میکرد و حال آنکه لدون الله بود و آن ای که او
 ما این خود و خدا در انمیدید الا الله را در انوقت آنحضرت آیه تکوین ان ایست بود در
 خاص که اگر کشف غطای شد میدید که آنچه خود لکه میکند با میکند و از برای او اگر
 چه محجب بود و بر او کرد کل این تطویل از برای این است که لکل یوم ظهور منظمه الله
 پیش خود نشسته که ما لکه میکنیم آنچه میکنیم که این آیه که شما توجه با میکنید الی الله شبی است
 از شمس جود او در آیه کینونیات شما که از ظهور قبل او متجلی شده و در ظهور بعد او
 تقابل مسم رسانید از برای او خواهد بود چنانچه قبل از برای نقشه بیان بوده اید و
 الا ما این خود و خدا از برای خدا نگردیده اید زیرا که خدا ندانم فرموده که آنچه از برای
 من کنید راجع من نمیکرد الا آنکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نمودن
 ازل را بلکه اگر درک کینه مظهر او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر این
 نظرها شما دقتی که نفسی که امر با این جمل شد ما این خود و خدا نظر نمود امری را و
 حکم نمود ولی همان ما این خود و خدای او که او بان صود نموده ایست است که نظری
 قبل همین کینونیت در او است که چون آن را شناخته این نوع نموده که اگر
 میدانست که این همان نقطه فرقان ایست در ظهور اجزای او که آیه که در کل سیم است
 که با توجه الی الله میکنند از او بوده بر آینه راضی نمیشد که بر قلب او خطور کند و
 چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز ما این خود و خدا بر رسول الله متقرب الی الله
 است در بوم من مطیبه الله هم همین قسم کل تو منین بیسان متلی میشوند که پیش
 خود گمان میکنند که لکه میکنیم ولی بر آنکه میکنند شمس تکوین آن آباتی است که قبل ما این
 متقرب بخدا شده اند در نفس متجلی شده و نمیدانند که اگر بدانید هیچ ناری
 از او شده تر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود را دارد و حال
 آنکه از اول عصر تا آخر عمر بان آیتی که در او است از محبوب کند آنچه میکند اگر از
 برای خدا کند بین چند امر عظیم است که اشخاصی که واقفا لکه میکنند در آفاق
 که از برای محمد و مظاهر امر او باشد و در نفس که با آیتی که از حروف واحد
 فرقان در آنها متجلی است میکنند ولی چون از سه امر محجبه این است که لدون

۱۰۰
الله واقع میشود در این ظهور که اگر الله بود فی الواقع مختلف در ظهور بیع از شمس
حقیقت نورزید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بیع حکم الله در حق
آنخاص میشود الا آنکه داخل این ظهور کردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و
قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن بین بیع تسع عشر و شراخی بر خلق بخندشته
مگر آنکه کتابی من عند الله بوده که باو ستدین بدن او بوده اند و در آن ظهور عاقلین
با الله حامل بوده اند اگر عمل با آنچه در او بوده طبق ما نزل فی مسکروه اند حال نظر کن
تا ظهور فرقان که کل آنچه الله مسکروه اند با آن کتب چگونه لدن الله شد که اگر الله
بود لابد در ایمان بفرقان داخل میشدند و همین قسم در ظهور من طغیسه الله بالنسبه
بظهور بیان مشاهد کن که اگر کسی در بیان الله باشد ظاهراً میبود الله بودن او را
مگر آنکه از برای حروف واحد باشد حکم مایکثر در شیخ شیخ در صقع خود حکم واحد و احد
اد جاری میگردد که در یوم ظهور من طغیسه الله کل بیان یک واحد یعنی عدد است
که آن واحد راجع میشود بو احد بلا عدد که همان نفس من طغیسه الله باشد و بعد هر دو
حق باو منجی میگردد و بعد واحد اول شکر میگردد تا یوم ظهور اضرای من طغیسه الله
که در صحن ظهور اول با یک واحد باشند که در او دیده نشود الا واحد بلا عدد که
نفس او باشد چنانچه امروز کل مؤمنین بقرآن اشباح آن واحد اول است
که منتی میشود بحد حقی و از او منتی میگردد بر رسول خدا ص نظر کن در تدر وجود و
حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت گبر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلا
فاصله گبر از این جهت است که کل در نزد ظهور حق بش حقیقت نواند مندی
شد همین قسمی که فیض وجود با ایشان رسیده برایانی که تقدم بر آنها جسته همین
قسم هم در هدایت مثلاً نظر کن ادنی نفس بر تنی را که اگر خود بنفش بش حقیقت بر خود
ننواند هدایت او مندی شد چونکه در رتبه و خود واقع گشته اگر چه در آن رتبه هم
اگر ناظر شود بمبدء امر فی الفور میتواند ولی چون آن نظر در او نیست ظهور ادن
از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود بعالم فسیه خود و آن عالم بعالم فوق
خود تا کم منتی شود بکسی که میتواند کلام ابواب هدی را بھنند و کم از آن منتی شود
تا آنکه بکسی رسد که تواند کلام الله را بھنند و از آن کم کم ترقی کند تا آنکه بکسی رسد که
کلام رسول را بھنند و آنوقت بر عالم افشده وارد گردد که بتواند کلام الله را
فھمید همان کلامی است که بر رسول که وارد میشود فی الجمله خاضع میگردد و علو
سالت او در نزد ادن لاشیبه میگردد ولی بر آن بر می اگر یومی یک کتابی

شود که خاضع از برای شمس خجعت نیکرود زیرا که این همه محجب واسطه فوآد او بوده
 که تا فرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل ماکو که در بر شان
 آیات الله نازل میگردد ولی بر مکان اثری مترتب نمی گردد که اگر کشف فطایع جزق محجب
 که نفوس واسطه باشند شود فی الحین در صفت خود لغویان باشد و آیات او میگرددند
 چنانچه جوهر کل وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتقاعی که در
 کینویت او بود که مغزین با کل توان ذکر کرد چگونه بشون دیگر رسد این است معنی ما یضمر
 علی قلب البنی افضل من عبادة الطلین زیرا که آن نفس با آن جوهر مجرد حین
 نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار بوجدانیت خدا میکند ولی آن نفسی که بر
 واسطه نفس با و مندی شده حین استماع منکد نیکرود بلکه تعقل نمیتواند نمود چگونه که
 ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود باو ای شهدای بیان محجب نکشته در
 نزد ظهور که مثل شما ما همین قسم است که ذکر شد بواسطه ما لانصایه عرفان کلام حقیقت
 را نموده اید در نزد ظهور از او حیا نموده که از فوق آن مستعد نکشته اگر مترتب
 نیکرودید که کل کینویات و اعمال اهل بیان نزد او مثل حدیقه است در کف او
 یقبله کیف یشاء ما یشاء کسی که مرایای کینویات شما را از ظل الله بیرون میبرد
 و لدون الله میکند بجزی که محجب بشوید از او چگونه است حال اعمال شما نزد
 فلتسکرن فی خلق الله کم ثم علیه تستدون کل این بیانها از برای این بود که اقتراب
 الله شود نه لدون الله که اگر ثمری در ملک مترتب شود الله باشد گویا دیده میشود
 که حین ظهور من لطیفه الله که کل مابین خود و خدا الله میکند و حال آنکه اولدوان الله
 در حق ایشان حکم میکند الا کسی که از برای او کند که اوله عند الله کرده همچنین در بیان
 کسی از برای هر دو واحد کند که کرده تا منقح شود حکم ادنی ذکر که اگر از برای ارتقا
 بیان است الله میگردد چنانچه در فرقان تا دینی که نفس خاص منقطع نشد از
 مظاهر آنچه آن او امر شده الله شده ولی از حین انقطاع آنچه طبق او امر آسانده
 الله شده مثل علای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و انما هی و ابواب
 بی عمل نموده در این ظهور هم تا نفس منقطع گشته آنچه شود با الله است ولی بعد از
 انقطاع آنچه طبق او شود الله است از هر دو واحد تجرد نکرده لعل در یوم ظهور
 قیامت توانید هدایت آنها مندی گشت همین قسم که الله ثابت نیکرود الا اکوان
 شی و رسول الله باشد همین قسم از آن بسده گرفته تا آنچه او امر آن نمی گردد الله
 صدق نیکند الا آنکه از برای مظاهر او کرد و هر کس مطابق آنچه در بیان است

عل کند شبی از معروف بیان میگردد تا منتهی شود با خبر وجود و کمال تراقب را داشته
 که در نزد ظهور من لطیفه اله آنچه گفته کرده اید بدون الله نشود که اگر از برای او
 شدت و لفظ بوده و الا باطل میگردد بدانا وصیکم الله رحیم ان اتم بعلون
 الباب الثامن من الواحد السادس

فی ان من استدل بغیر کتاب الله و آیات البیان و معجز الکل عن الایمان مثلها
 فلا دلیل له و من یروی معجزه بغیر ما فلا حجة له و من بدعی الآیات فلا یتبرهنه احد
 لا یدان یقرن ذلك الباب فی کل نعة عشر مرة واحدة و یتفکر فیما نزل فیہ البلیل و النہا
 بعض این باب آنکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده
 از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگر چه در هر ظهور کل شئون شجره حقیقت منقطع غیر اوست
 از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی چون اگر چشم تلوپ ایشان نمی بیند علوانرا
 و در آیات بخومی است که اگر کل خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجت را واحد قرار
 داده لعل بوم ظهور من لطیفه اله در حق اولم و هم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل
 شده دون احتجاج بان نبوده که اگر کل بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان
 سهیل تر بود از اقرار بحق ارشئونانی که خود روایت میکنند و حجتی در کتاب الله
 از برای آنحضرت بلکه اگر تعارض کند علی آنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده و
 و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور من منظره اله
 محتجب نشود بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براین بوده و دست زانکه
 در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنند و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانند
 مثل آنکه هر روز صبح دعای عهد نام را بخوانید و از بسکه العمل الجمل گفته بر خود
 مشتبه گردید دون حجت خود را بر انقض خود و گمان کردید که حجت او را دارید
 و حال قریب بسال متجاوز است و امر الله ظاهر شده تا آنکه امروز محل مقصود
 خود را در جبل قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجتی که دین کل مسلمین بر او برپاست
 ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که ایقان
 بآیه نماید و اینقدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیر الله نمیتواند آیه نازل فرماید همین قدر
 که دیدید این نوع حجت ظاهر شد یعنی کنید که این همان حقیقت اولیه است که
 در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل
 فرماید اگر در حجت دین خود موثق بودید این امر را تعقل میکردید زیرا که امر از دوش
 بیرون نیست خداوند معجز کل را در قرآن نازل فرموده چون نظر میکنید این نفس
 را هم در کل می بیند اتمام بر خود راه میدهد این است که محتجب میگردد با آنکه

بمان قسم که خداوند نازل فرموده در پند و همین قسم نازل می فرماید در مورد انکه بر این
 نظر نظر کنید اقرب از لجم بصر تصدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگوئید امتناع دارد
 بلی از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که بر قسم خواهد بقدرت
 کمال خود جاری می فرماید و ظاهر است که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند
 مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و مفاد سال گذشت
 کل یقین نمودند بر عجز کل حال بهم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آید
 ظاهر شود بر هیچ قدرت و قدرت بدون تقسم و شونی که در نزد اهل علم منصور است
 با وجود این امتناع که غیر از من نظیره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده
 در بیان که اگر نفسی ادعا کند آیاتی از او ظاهر گردد احدی مترفع نگردد او را مثل
 بر آن شمس حقیقت حزنی دارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال
 کل یک دفعه باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نگردد و لیکن بر
 او هم نگردد حکمی در شان او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الا بر نفس او عالم
 اگر شنوید چنین امری و یقین کنید کتب امری نموده که سبب حزن او باشد اگر
 چه در دفع غیر او باشد اگر چه این تصور می است مجال ولی همین قسم که ذکر اتم
 گردد بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لایسته
 زیرا که امر از روشن بیدار نیست یا او است و حال آنکه غیر از او ممکن نیست
 که آیات بر هیچ قدرت نازل فرماید که هر نفسی که کذبیت حق کرده باشد و حال
 آنکه شب در روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را
 نسبت داد و گذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نماند اجلا لله
 و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در قرآن هم رسید
 در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفذه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عجز
 کل دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر این است لعل در یوم
 ظهور حق قدمهای ایشان بر صراط تنگزد و بآیه شمی که در افشده ایشان است
 بر کون وجود خود بان آیه حکمی نکنند که یک دفعه کل کینویت و اعمال آنها باطل گردد
 و خود خیز شوند اگر کل بر این یک اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان
 ظاهر فرماید و انقای حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید با و که ظاهره که از قبل
 او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین توانند در حق او اظهار یقین نمود و دون آنها خواهند
 اظهار و قوف نمود که دقوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را
 اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است

که کل ماعلی الارض بآیات مشرقه درافنده ایشان از بس حقیقت انالله عالمون
 میگویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر بکون آن آیات باشد عزوجل نموده که
 آن مشر حقیقت باشد که آیات او که ضیاء اوست فاصل است باین کل شی
 ملک جواد که قدمت علیکم ان بعباده الله عالمون

الباب التاسع من الواحد السادس

فی آن استعمال لباس البحر حل فی کل احوال . وکذا حکم فی استعمال الذهب و
 محض این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده لبس عمیر بر نفسی را در هر شان همچنین
 در استعمال ذهب وفضه تا آنکه کل در این جهت با نخب سب سکن قلوب عباد است
 رسیده و منتهای شکر الهی را در یوم ظهور بایمان بن طغیسه الله ظاهر سازند زیرا که

اگر کل ماعلی الارض را اتفاق می نمودند سبیل از برای این حکم نداشتند ولیکن خداوند
 عالم عزوجل از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آنرا و عزنی از برای نفسی
 نباشد در عدم وصول آن بان که محض حب خداوند اجرد ثواب آرزو مضع میفرماید
 و در آخرت باو کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی نبشی از این ظهورات خواهد اشی کند
 یا ارتضیع در نزد محجب می گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شان که خداوند
 منت گذارد بر عباد ظهورات ملک خود سازد راست که اظهار خضوع و خشوع بخلق زیاد
 نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزیزی بر این ظهورات
 نیست الا بایمان بن طغیسه الله که اگر شرف باین اسباب بود امر در نزد
 نصاری زیاد تر از هر ملتی است و حال آنکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود
 ولی اگر اقران با ایمان گردد اظهار سواب الهی است در حق عبود و هر گاه نفسی
 مالک شود اسبابی از ذمب بافضت و باون نفسی را زنده کند بهتر است از برای
 آون از آنچه مالک شده و باون مستلذذ است در رضای محبوب خود زیرا که
 قلوب عومنین است محل رضای حق و شبه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند
 اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شی را و مستلذذ باو است
 ولیکن این در وقتی است که نظر بجد و خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی کشی
 نیست که رضای عالی اعظم است عند الله از رضای سلسله تحت مثلا اگر شی که
 بن طغیسه الله باو فرخاک شود نفس او باو نزد خداوند اعظم تر است از اینکه
 کل وجود فرخاک شوند همچنین الاقرب فالاقرب من کل الاسماء و الاشال الی
 ان ینتی الی ذوالوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی دلیل توان

تیزداد زیرا که کل معنی علو و قرب حق هستند و کسی نبیند از مقام کسی را الا بخرجه حقیقت
که آنهم اظهار نیر نماید مقام خلق را این است که سر او را است که بحکم اول کل عمل کنند
تا آنکه بر هیچ نفسی عزنی وارد نیاید در فوق ارض از نفسی که میزند بآنکه و آبات او
کذک برقع الله عنکم تعظم و یا ذن لکم فی الکتاب انتم به تشکرون

الباب العاشر من الواحد السادس

فی ان کل نفس فرض بان نقش علی عقیق الاحمر هذه الآیه قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل ما دون
المختص این باب انکی هیچ شکاری در بیان از این محبوب تر نیست نزد خداوند که دیدار
انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او نقشش باشد این آیه عظیمه قل الله حق و ان ما
دون الله خلق و کل ما دون الله خلق و ان ما دون الله خلق و ان ما دون الله خلق
بر اینکه خداوند لم یزل و لا یزال حق بوده دست و ما دون آن خلق او بوده دست لعل
در یوم ظهور حق بان حق که محقق بر حق است اقرار کنند بر اینکه ما دون خداوند خلق او است
نه اینکه این خاتم برید او باشد و حق ظاهر شود و ثمره این آیه را نزد آن حق ظاهر نماید
و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقیقت آن نکرد همین خاتم شهادت میگیرد و باطل میگردد
آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در بیان
تصدیق بحق شده بواسطه حقیقت او بوده ولی چون ظهور حق از برای اهل حق حقیقت
و دون آن ناراست این است که کل منهن میگردند در آرزوی او است مراک
الو هیئت و شمس ربوبیت که مدال بوده علی الله و حده و حده و اگر نفسی خواهد خود را
در حرز حق داخل نماید بر عقیق مدوری امر نماید که نقش شود بیکل دایره معدود که
بیخ واحد است و در اول آیه لکسی در ثانی الهاء دائره و در ثالث حروف بیخ
و در رابع اسمائست و در خامس آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف
متجاوز نباشد و اگر در دائره اول و ثانی هم حروف تته و عشر را نویسد محبوب است
نزد حق ولی کل اینها در صورتی است که در ظهور من طیفیره الله درک نماید که چه
نفس نموده زیرا که اول همان حروف واحد اول است که در حق میگذرید تا آنکه در رتبه
خمس بعد از الله ظاهر میگردد و اگر ایمان مجرد حق من طیفیره الله آوردی اینمقد
که در واحد اول داخل شدی بحول و قوه خداوند الی ما لا یحصایه بهم که گذر شود داخل
خواهی شد اگر در ظهور نقطه بسیار بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده نمودی
که کل بهدایت همان حروف اولی هندی شدند و هندی نیست الا مثال متدی
این است که الی ما لا یحصایه که گذر بهم رساند نیست مگر همان واحد اول این است

خلق کتوبین کل ذرات همچنین شنونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و محجب
مگرد از شمس طور و هر مرآتی که در او دیدی شبهه او را دوست دار که اسی است
که مدل بر او است و هر شیئی را که دیدی که مدل بر او نیست اگر ذره طینی باشد که
در ملک غیر مومن باشد حکم نفسی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای
من لطیفه الهیه است و آنچه از برای ددن او است لدون الله
و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطه فرقان همین قسم بود
و قبل از آن در نقطه انجیل الی انکه منتی گردد و بدیع نظرت اول و همین قسم که از
من لطیفه الهیه ترقی نماید الی مالا نهایت نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت
مشاهده کردی و در بر حال بگو و ما من آله الا الله انما کل من مخلصون

الباب الحادی والعشرون الواحد السادس

فی ان لا یجوز ضرب المعلم الطفل از ید من خسته خفیه و قبل ان یلج خمس سنین فلا
یجوز الضرب مطلقاً و بعد فلا یجوز از ید من خسته لا علی اللحم بل یضرب علی اللبانی
وان یریدن علی الخنثی او یضرب علی اللحم بحرم علیه التقرب الی زوجة نعمة عشریاً
حتی وان نسى وان لم یکن له من قرین فلیتفق لمن ضربته نعمة عشر مثلاً من ذهب
و قد اذن الله للصبيان التلاعب فی امام العید بما فی الجسیم وان یتقرن
کل نفس علی کرسی فان صین الذی یقر علی الکرسی او سریر او عرش لا یحسب من عمره
بلخص این باب انکه در هیچ حال خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد
چون آنکه ضری باورسد و نمی شده کل را که طفل قبل از آنکه جنس سنین رسیده او را
تا ذیب بلسان نمایند و بر او صرزی واقع نمانند و بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب
خفیف تجاوز نکنند آنهم نه بر لحم بلکه بستری حاصل کنند و بر شنون دود و قرچار
نمانند چنانچه داب این زمان است و اگر تجاوز از خسته نماید نوزده یوم بر او
حسدال نیگردد و اقتران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب
دیه تجاوز از حدود الهیه را دهد بر آن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند که
در هر حال اهل بیان بر فوق سر بر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محبوب
نیگردد مگر این او امر این است لعل بر آن نفسی که کل از مجرد او منوجد
بیگردند صرزی دارد نباید زیرا که معلم نمی شناسد معلم نبود و کل را چنانچه در ظهور
فرقان تا محصل سال گذشت کسی نشاخت شمس خفیت را و در نقطه بیان بیت
و پنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدر فرموده باشد از عمر لا یعرف

که همان ایام خوشی اوست اگر چه کل نظر او بند ولی چمن با و ناظر نیستند لابد
 بر او حزن دارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا قبل از نزول فرقان همه سخن کمال و
 دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که گشتند
 که قلم جابیکند که ذکر کنند همین قسم نظر کن در نقطه بیان شتون قبل از ظهور او در نزد
 اشخاصی که می شناختند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز نمانده
 هزار بیت از شتون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی میگویند که قلم جابیکند از ذکر
 او ولیکن اگر کل با آنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شمره دارد نخواهد آمد زیرا
 که اگر بنا شد کسی را محزون سازد آنهم نفسی است در بیان خلق اگر با آنچه کل بر او
 خلق شده اند اقدام نوزند بر دون آنهم فریب نکرند که هیچ فضلی اعظم تر از
 این نبوده و نیست اگر چه دیده میشود که ایام سرد را و ایام قبل از ظهور او است اگر
 چه ظهور او در مجبوحه خصلتی خواهد بود که بچب او تمیم بوده استند ولیکن مثل امروز
 پسین کل با سم او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه میشوند ان یا عباد الله تعقون

الباب الثانی والعشرون الواحد السادس

فی ان الطلاق لا یجوز الا وان یصبر المرء مع المرء سنه واحده لعل یصلح بینهما
 وان لم یصلح حل علیها وکلما اراد ان یرجع حل له الی تعد عشر مره ولا یشرط فیہ
 الصبر بعد الرجوع الا شمساً

تخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند من و نفس بکله آمد و صل فرمود شتون
 ددن شمره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شتون شجره محبت نبوده
 نیست تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمیکرد و بعد از اضطراب و اظهار آن بان
 حق است بر آنکه یک حول که نوزده بخش بیان باشد صبر نماید اگر شتون محبت
 ظاهر گشت که مرتفع شده و الا آنوقت جایز است بکله که دلالت بر آن کند و بعد از
 آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجوع و از همین افتراق تا همین رجوع حق است
 بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئونات ابواب نار و بعد از آنکه عدد
 نوزده ختم شده حل است بر آن افتراق و همین قسم تا عدد واحد رسیده اذن
 است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثبیت میگردد و
 در جنت حکم اثبیت نبوده و نیست زیرا که کل از نفس واحد خلق شده و همینقدر که
 رتبه واحد کامل شد باید به واحد دیگر شود نه اشین که اگر الی ما لانها به واحد شود
 همان واحد است ولی اگر یکی مزید بشد بر عدد واحد عشرین میگردد و بر نفس واحد

ایشین این است عر حکمت آن اگر کسی خواهد تعقل نماید و ثمره این باب آنکه
 ناظر شوی بسبب حکم که اگر در یوم ظهور مبدء حکم باشی همین حکم او از اد محبت مجرب
 مثل آنکه امروز می بینی که در ظل بر حکمی از احکام قدس آن الی ما لانهای نفوس برکت
 او حاکم دلی یوم ظهور کل در نزد قول اول است بیگردد اگر راجح بخردند بقول
 او و الا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چند امر صعب است
 نزد کسی که از مبدء محبت گردد و چند سهل است بر کسی که مبدء راجح گردد
 طوبی للقیین من حسن یوم عظیم

الباب الثالث والعشرون الواحد لاداس

فی آن بیت نقطه لایبجز ان یزید ابوابه علی حسن و تسخیر دیوتی محو حقیقت
 ملخص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صحن یوم قیامت بخود آمده
 دوست میدارند که طلب تقرب نمایند بسوی خداوند بواسطه اول اگر چه همان روزی
 برده گردد کل کاشی میشوند ولی چون در میان نیست امتحان ظاهر کل دعوی وصل بجز
 در رضای اذن می شوند از این جهت امر شده که در معاهد حروف واحد اگر تو نهند
 داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در صحت اعلامی از آن نیست و اذن داده
 نشده که بیت نقطه از نود و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مراتب
 از قبل و بعد که شس حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن داده نشده از برای هر
 حقی تجا و از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامع بر تک او و این مراد است
 از آنچه خداوند نسبت بخود داده نه این شئون دنیوی که کل بان مشغولند و هر کس
 تشابه هم رساند با آنها در حد خود لاین میگردد که در حقیقت ثانوی اطلاق بر آنها شود
 تا آنکه فتنی گردد با خسر وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این معاهد داخل میشوند
 اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بحث این حروف و سایر ادلاء از درجه
 نبیین و صدیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن
 عند الله و عند اسما ظاهر میگردد مثلا نظر کن در ظهور رسول الله ص تا آنکه کسی ایمان
 نیارود که بزیارت رود و حال می بینی که سالی هفتاد هزار نفس میرود ولی امروز که
 امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بره است کسی نیرود که آنچه می بینی چون پایه مرده
 افتخار شده میسوزند این است که علمای کل یک دفعه بپا میخورند و میگردد چون که از
 ردی بصیرت نیست زیرا که همان معنی که بان در صدر اسلام ثابت شد رسالت او
 امروز که همان حجت من عند الله است چگونه است که کل محبت مانده و همچنین در

قرآن نظر کن که در صحن نزول در بجهت فصاحت کلام که گفتند و بعد کل مؤمنین که
 آنها را شنیدند تعجب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید
 و دل اظهار باین نموده و قرآنهای مطرز بهاء الف تمام نموده ولی امتحان شد
 همانکه اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات
 تا امروز اگر کسی خواهد شد تواند احصا نمود مؤمنین خالص را و حال آنکه همین نفوس
 اگر آن روز بودند می گشتند آنچه گفتند چنانچه اگر آن روز بودند امروز بیست و می بیند
 که آیات الله مثل هزار بده وجود ظاهر میگردد و باز ذکر جنون میکنند و حال آنکه خود ب درجات
 بالا نهایه اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کل میکنند این است حد مردم مثل
 بنقطه و آثار آن زدم تا آنکه حروف عی را توانی فهمید می بینی امروز که کرد کرد
 تزیه داری حرف خاص میکنند و سبب آن که قبل حرف خاص بود غیر از کلام رسول الله
 هست و حال آنکه در قرآن هم پنج آیات نازل شده و اگر شدیم امروز برید مردم
 نیست چگونه است که یک نفر نمیتواند از صراط بگذرد و حال آنکه کرد کرد با هم او
 میکنند آنچه میکنند این است که کل هب انوار میگردد که هر روز مثل همان روز نشاء
 بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کور ترقی نموده همین قسم که درجات جنت
 مرتفع گشته در آنچه هم تنزل نموده این است که دلیل امتحان نیست که همه منم منهای
 ایشان بر شش میرسد ولی روز قیامت که میشود همانا بصق اول میروند که بصق ثانی
 نیرسد و صق یک امر موهومی نیست مثلاً همان حروف که از بعد رسالت اخذ
 نموده در بده امر بر کس رسانده و فی الحقیقت تصدیق نموده در صق رفته زیرا که آنها
 همان حقیقتی که دین آنها بر پا بوده بآنها خوانند برسانند حقیقت نظر آیات را و باز
 باین همه فصل در حمت که از مقام نقطه ثبت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعن
 از صق نجات یابند و توانند تحمل شد اگر چه آخر همان ظهور اول است نزول
 حقیقت ولی ترنجشید خلق را این است حد زانین که امروز هزار و دویست و سیصد
 سال از بیست گذشته و زیارت لغاء الله که کل از برای آن خلق شده اند چنانچه
 صریح آیه ثانی اول سوره رعد است کسی گمراهی نموده زیرا که در امکان لغاء ذات
 ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لغاء الله در قرآن مراد لغاء شجره حقیقت است
 که در کلام او دیده نمیشود الا آیات قرآنیه و این در حقیقت اولیه از برای او است
 زیرا که غیر ادنی تواند باین نحو آیات الله را از سبده امر اظهار نماید حتی حروف
 عی و کل اسما و اشغال و آنچه در حد خلق است از مؤمنین امری که در قرآن اینقدر

اہم ذکر شدہ کہ سبب خلق کھیتی شدہ بین کہ یک نفر لغت نیست ولی مغایر موتی
 کہ بدرجات بسیار متنی میشود بکلام مبداء شب در روزی کرد و کرد بر او داخل و خارج
 میشوند این است کہ کل لایشر حرکت ایشان بوده دست کہ اگر از روی شور بوده
 نیزت حدیثی را بگیرد کہ ولایت قائل او بقول رسول اللہ ص ثابت است و بنوت
 ادیحجتی کہ برید اداست و شب در دخول آن طواف کند تا اجناد کند و از بندہ کہ
 کل منہتی باو میسرود و از او نترسیند محجب گردد اگر تا آخرین طور ثبت کنی آنچه
 بر حروف واحد وارد شود از خلق بیدانی کہ در عین بخت آن حروف و زلفان
 آن صادقین از دون آن چندند کہ کل در ہوائی نفس خود حرکت میکنند زلفان
 اگر چه بزعم خود نمانند ولی عند اللہ لدون اللہ صدق میشود امر شدہ باین بقاع
 ماوربھا نقل در یوم بیست آنها کہ اطلاق رجح میشود اگر صادق بوده و فغانی
 چند صرف میکنی بانکہ زیارت جدا ایشان را کنی و امر دزد کہ یوم قیامت است
 دمی توانی بلفاء آنها فائز گردی میکنی کہ اگر ہم بخوای بکنی در نزد خودت مثل
 گوہ اخذ میکرد و میخوابی منت گذاشت بر موز خود و حال آنکہ خود متعب میشدی و بزیارت
 تربت آن شرف میشدی و مراجعت میکردی و بان افتخار بر کل مینمودی کہ اگر درین
 صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی ولیکن دلیل ایل بکن آنچه توانی
 دلی اخذ نکرہ کن کہ در یوم قیامت آنچه کردہ باطل نکرہ دانی و اگر در بیان کسی زیارت
 کند این قبور واحد را و در یوم قیامت زیارت نفس ایشان فائز نکرود باطل شود
 آنچه کردہ و بچنین در قرآن بہین و اخذ حکم کن و محجب شود از بندہ و بوجود امثال
 و اقربان عال باشد بلکہ بفضہ عمل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو نباشد
 مثل آنکہ در صدر اسلام تا ہفت سال غیر از امیر المؤمنین کسی مؤمن بر رسول اللہ ص
 نشد واقفاً خالصاً و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم مروج رسول اللہ ص خارج گشت
 کہ سہ نفر زیادہ نماز از اصحاب ہمیشہ نظر کن بچوہر امر کہ دین بان دین میگردد چہ
 آن اشخاص آن روز در مدینہ کل احکام قرآن عمل میکنند ولی حکم ایمان از برای جان
 غلاہ ماند کہ نظر بایست بہ الدین کردند کہ اگر بر آن نظر نکرده بودند عال نبودند باحکام
 قرآنیہ مشکل آنکہ در آن زمان کل بودند ولی حکم دون ایمان میشد و ثمری نمی بخشید
 این است جوہر عظم و عمل و جوہر زیارت نقطہ و حروف حقی در قیامت بعد اگر توانی
 درک نمود و خواہی کرد در لسیل ولی در یوم شر خود را عالی بیدانی کہ صد نفر در
 مجلس درست نشسته و حروف حقی را و صدہ می بینی بلکہ لایبرف این است کہ میترسند

کآن روز زبانت نمود و باطل یکنی آنچه کرده و لغت نمی شوی که دیت محبت از
 از قبل برپا بوده و امروز بشنون این فرع علی الاصل محبت میگردد و اگر نظر کنی در
 آن روز هیچ محبت از برای تو نیست عند الله زیرا که همان دلیلی که قبل مرده و
 واحد کرد همان دلیل امروز نیست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از
 روی بصیرت عمل نخوده محبت میگردد و لغت نمیشود و قبض روح میشود و داخل
 نار میشود و بر قلبت ظهور نکرده که قیامت برپا شد و حروف واحد رجوع کردند و قضایا
 الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجائی که مغزور بمقام خود بودی از
 کل محبت مانده این است که توکل بر خدا نموده که از بسبب امر محبت بخردی
 که اگر آن ثابت گردد کل شئون ثابت میگردد و الا کل باطل میگردد و شبه نیست که
 فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمیشود الا بکلام یا نوشتن
 و اگر در آن نظر کنی درجات مالاختصایه در همان علم می بینی که کل شرمید به الا علم خدا
 مثل آنکه امروز در غیر شمیمه چند عالم از بهر فن هست و تو که یکی از سلین چنین هستی حکم
 ایمان بر آنستانی کنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم با الله را هم موهوم همین که آن
 علم بظهور است در هر ظهور که محبت برپا باشد و الا کسی نیست که مؤمن بنده انباشد
 بلکه از یوم آدم تا امروز کل مل دون حقه که هستند کل مؤمن بنده هستند و بر سول خود
 آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود
 هر آینه از ظهور الله محبت نماندند و این است مراد از آیه شریفه رب لم احشرنی اعمی و قد
 محنت بصیراً که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است
 نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده که کذک انکث
 ایاتنا نسبتاً کذک الیوم تنسی یعنی همان حروف واحد یکد با آنست مؤمن بودی در
 قبل با سمائی که در نزد خود داری با ایاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا
 نگردی و محبت مانده این است که اعمی گشته و مراد از اعمای ظاهریست کل

عی میانی که با این عین می پسند بلکه کل با حیوان در ظاهر این عین شرمیند بلکه مراد
 عین قلب است که بان محبوب خود را بیند و شناسند امروز بر تو صعب است
 عرفان بنقط بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبه نیست که امت عیسی کل نظر احمد
 موعود صلی الله علیه و آله بودند همچنین که تو نظر ظهور آخرت را هم طلبم اسلام بودی
 اگر جوئی کل بنودند در فرد مسلمان هم کل بر عین نیستند اگر چه در آنجا کل بودند منتظر
 و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی شناخت او را این است که چشم قلوب ایشان

نمی دید که بشناسند محبوب خود را و الا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی منحرف
 نمی شدند بلکه هزار و دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود گذشت و هنوز
 چشم قلوب ایشان کور است و نمی بینند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه سیزد می بیند
 بلکه از حدت بصر در درجین بلادی که در فوق ارض است در قمری بینند و اصحابی کنند
 و اگر بدقت نظر کنی شاه میثوی در سنه هزار و دویست و هفتاد و شالی بعثت که اول ظهور
 حق بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض ملکوت افنده گرفته تا آنکه خستی شود
 باین ارض ظاهر جبهه و اذل ظهور جوهر ایمان در آن نفوس سی بود که از برای طلب
 حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناختند چه در آن
 ارض حق را احدی شناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بود
 و نمی توان که حقیقت را درک کرد الا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناختند
 و آیات آن بعین نموده بر حقیقت او اگر چه نمیدانستند که این بعین موعود است
 زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظان
 اگر چه در باطن بود این است که یکی مقل می شود می بیند و یکی است منحرف می شود
 و نمی بیند و همچنین تصور کن از ظهور نقطه فرقان تا قحطی الیه درجه ایمان چگونه می شود
 در صحرائی که بلای یکی جان میدهد و یکی کند آنچه شنیده این است یکی می بیند و یکی
 نمی بیند و بجان خود لگنه میکند ولی علی الله وارد می آید که اگر بداند بر حق میکند
 راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه در
 مراتب ظهور سیر نموده تا قحطی شود با ظر ظهور شیخ چنانچه دیدی که اصحاب سیدم
 چگونه مقل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقل بودند و این همان حیرت و حدت قبل
 است که خستی شد با ظر ظهور که غیر مقلین در نفس منفی و مقلین چون چشم افنده ایشان
 باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کل ایشان هم چشم افنده ایشان باز بود که اگر
 چنین بود بعد از صعود و منحرف گشته از مقصود او که کل را تربیت نمی نمود مگر از برای
 طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاء الله در یوم قیامت ولی باز برگشت آنرا و چون
 که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین بهمان واحد اذل و حال آنکه کل
 ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان میکردند که حق با ایشان است و حال آنکه
 از این اعداد مالاخصایه بر فطرت اصلیه و اقیمة بر طلب حق بر نیاید الا بهمان حیرت
 واحد و حال آنکه کل از قنایت اجتهاد و وسیع با علی درجه بعین رسیده بودند و هزار
 و دویست و هفتاد سال فک بر حول ایشان گذشت کل این ظهورات از برای

این است که در کور بیان با بصیرت باشی نقل در یوم ظهور حق که مژده بان رست
توانی بعین الله ادراشناخت و بعین واحد بهدایت ایشان مندی گشت و
بعین مدله علی الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالینه
پیل مثل عرس شجره است که در یوم قیامت وقت اخذ مژده آن است که قبل از
آن هنوز بلیغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی از عرس شجره انجیل که شد بحال
رسید الا اول بعثت رسول الله ص کما کر رسیده بزرگ روز زودتر همان روز
یوم بعثت شد که بیت و ششم رجب باشد نه بیت و هشتم و آنچه اشجار در انجیل فرود
در بیت در سال ظهور بود که وحی در میان و حکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله
هست نازل می گشت و بعد از عرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دو بیت و
هشاد رسید که اگر بلیغ آن در دو ساعی در شب پنجم جادی الاول می بود پنج
دقیقه بعد تر ظاهر میشد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علو عرش خود ناظر است و
نظر میکند بر شجره که عرس فرموده در افنده و ارواح و انفس و اجساد خلق میگذرد
که دید از شجره توان حید توحیدی چسید اول ظهور میگردد و از و رای محب
گنت کنزاً ضعیفاً حب احببت ان اعرف رانا نزل تا آنکه بان خلق خلق شود تا
مژده آن که عرفان با داست در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اول دین معرفت
هست و از آنجائی که معرفت الله ظاهر نمیشود الا با وصف الله به نفس من
سان رسول این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و همچنین نامنتهی است
وجود منعی گردد و آنچه آثار شجره قرآن است تا عروج شجره به بان باشد ظاهر
شود که اگر نشود معلوم است که در آن مژده و الا ظاهر میشد زیرا که گل چنان
این جنت لاله مسجین اند نظر میکنند بر کل خلق اگر بیند بر شجره حدیقه حب
محبوب ایشان است بچینند و آن بدایت او است عرفان مقصود غیر آن
و همچنین در یوم ظهور من لطیفه الله آنچه که از بیان با د ایمان آورد و معروف
می او همان آثار بیان است و حال آنکه راضی نمیشود بر آنکه ذکر شود در دنیا
شجره بلائمی که اگر در علم خدا کند شده لایق است بر آنچه او را لایق اگر چه پناه داد
شده کل را بنس حقیقت که پناه بان نفع می بخشد ایشان را که آن مین پناه بخداند آن
و الا قدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون اولاد ادراشناخته گویا پناه بخدا
برده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل میگویند حتی در حق همان مسم که نازل شده چنانچه
در صدر اسلام خود میخواند ولی چون پناه با میر المؤمنین علیه السلام نبرد که مین پناه بخدا

است پناه داده نشد از دون نارعرفان و آله اهراسی که می بینی این کلمه را بگفت
 خود میگویند و حال آنکه حدیث ایشان ظاهراًست و نزد هر ظهوری پناه بخدا پناه باو است
 و نزد هر بطوفی پناه باو امر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور
 قبل و ادام آن پناه نمیدهد ادرا الا بطور بعد و او امر او همیشه مراقب اول
 ظهور باش که اگر بقدر تسبیح تسبیح عشرتنامه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور میگردد
 چنانچه امر روز خود میگویند بر عبادی که از غیر سلیمین وارد بر اسلام میشوند این بود
 نمره زیارت هر دو واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود در این قیامت
 از قبیل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود و آنکه شخص بر حمت من باشد
 و الذود الفضل العظیم

الباب الرابع والعشرون الواحد السادس

حکم الله فی صین تحویل الشمس

لمخص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب بخود فرموده و آن
 را یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه
 خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد ادرا و یک شقال ذهب صرف
 در آن مثل سیمه و نعت و یک شقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد
 و همین قسم در کل اعمال دشواری خیر جاری نموده امر الله را و آن یومی است که
 شمس نقل میگردد از برج حوت بحمل در صین تحویل چو لیل واقع شود و چه نهار سزاوار
 است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستغاث و در این بین هر کس هر چه
 تواند اذن الله از برای او بدهد و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده شده
 تلهذ بالآء و نعماء مستعدده در صین واحد تا آنکه حق آن کشی کامل گردد نزد آن نفس
 و همچنین در زیارت محبوب است که بر یک نعت شود ولی اعلاهی آن و همچنین
 در عادت یل دهنار بر یک نعت تلهذ شوند در مجلس واحد و تعداد آلاء و نعمات را
 بعد در مجالس قرار دهند که این اقرب است بقوی عند الله و اذن داده شده
 که در یل بعد در کل حول این ابر را عادت نمایند شهادت الله انه لا اله الا هو الیهین العزیم
 و در نهار ایه شهادت الله انه لا اله الا هو العزیز المحبوب یا آنکه ایه شهادت الله که در آن
 ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عند الله و آن یوم یوم نطق است
 و بجهت روز بعد از آن ابام حروف می است که اشرف است از ابام حیدر
 شهر که هر یومی منسوب یکی از احکام کلشنی است که کینونیات کل اولاد بر

توحید معتقد و در ظواهر چونکه ذکر نبی و وصی در این کورنسیکورد بمومنین اطلاق نموده
 الایوم قیامت که هر کس را شجره حقیقت بهر اسم که خواهد ذکر میکند و غیر از آن کسی
 نمی شناسد تا آنکه حکم کند و در واحد اول صوم جایز نیست بلکه با بواب واحد
 دخول در جنت واجب و کل این نظورات از برای اینکه در یوم من لطمیسه الله
 که یوم اول یوم اوست و مثل او مثل شمس است در نهار با و هدایت یافته نه آنکه
 مثل این نظور گردد که مثل این یوم گذشته و کسی که این یوم از برای او خلق شده
 در حزن بود و حال آنکه این یوم نسبت با و عزیز گشته و هر شبی در یوم قیامت ظاهر
 میشود بر هر یک انسان حتی در فاین ساعات دلیل و نهار و ایام و شهر و سنین و
 فوق آن تا آنکه بطالع ایات ازلیه و نظورات قدیمه منتهی گردد که انوقت اجل از
 اینست که ذکر حد و خصلت شود لم یزل الله کان عالما و قد بیا ولم یزل الله کان عالما و قد بیا

الباب الخامس والعشرون الواحد لسان

فی ان الله قد امر بان تقیموا من تعاهدکم اذا تمتم اسم من لطمیسه الله من بعد
 القائم و احکم علی اعداء من یخربون من فوق الارض بما یمکن

مفصّل این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع ذکر من لطمیسه الله
 باین اسم بر نفسی بر خیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجتناباً له من کتاب الله
 و اعطاه من نطقه الاولی لل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او بخند که
 کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید
 بر خیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او باد
 برسد که او منم یا آنکه خود او بر او وارد شود و بگوید منم و حجت اقامه کند با باقی که
 دین او باد و بر پا است و فی ایمن حاضر نکرد از برای قرآن و ساجد نکرد از برای
 منزل بیان کل اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده و اگر بر عکس باشد میرفت
 او را و اگر خواهد عفو میکند او را اگر دوزخ در ایام غیب خود بر او شایه شده
 اگر چه هرگز محبت نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد و کمال دقت در این نموده که
 لابد طاقات خواهد کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید و

الباب الثالث من الواحد السابع

فی ان اداء الدین واجب فوری مخص این باب آنکه قرض دادن بزمین و عتق
 محبوب بوده است و همچنین ادای قرض که واجب است واجب است نزد خداوند
 از هر چیز دیگری اگر تواند رد نمود و فصل در آن جایز نیست و ثمره این حکم آنکه من قسم آیات

تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و بکبر و کل شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا
 فرموده بخلق خود در صین ظهور او ردا و واجب از کلمه توحید گرفته تا منتی این شئون
 تحدید که اگر کسی فوراً در صین ظهور ردا کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد الا و
 انکه بهتر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چند ربیع است نفسی که حق نفسی را ردا
 نماید چگونه است حق الله که عبد آن مومن شود ولی در صین ردا اظهار ایمان خود کند
 از مدین دین و معنی آن بان محجب ماند این است حد خلق اگر بعین نفس نظر کنی
 والله یحکم بالحق و انه هو خیر الفاضلین

الباب الرابع من الواحد السابع

فی التخلیص لمحض این باب انکه اذن داده شده در هر حولی که عبد تخلیص نماید
 نفس خود را که بدو آن از اول لیل و احد است تا غروب بوم واحد حرم شود و
 تنقیص و تضاعف در او نبوده نیست و مراد از آن انکه بیک اسم از اسما الله
 متذکر شود در صین القات اسم دیگر اذن داده نشده و همین نسبت باسی نیست
 لعل بوم قیامت برکت این عمل تواند باسم واحد تصدیق نمود و از هدایت او محجب
 محبت و گو یا دیده میشود که شجره حقیقت ظاهر که بسده کل اسماء و امثال است که
 مکان بحر تخلیص خود محبت زیرا که این از برای وصول باو است و آن همین محبت
 مثل انکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الهیست تا منتهی شود باخر مسائل
 فردیه وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است در صین طوع آن ولی بین که بر نفسی
 یکی محجب شده چنانچه امروز می بینی و از مقصود که اثره کل است بازمانده و لغت نیستند
 و در صین عدم القات حمد الله بر کل بالغه بوده است زیرا که اگر تدریس نمایند بهمان
 محبتی که مرین برین اسلام شده بهمان توان تصدیق حق نمود اینک می بینی از اول عمر تا
 آخر برین خود عمل میکنند و ظهور دون حق در حق خود نمیکند بجهت آن است که متن نمیکند
 و محبت در میان ظاهر نیست و الا همان کلماتی که صدر اسلام در ظهور شمس حقیقت گفته شد
 بگوید همان نفس چنانچه در بلوغ و کمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود بهمان کلماتی که
 خود تعجب می نمودند که چگونه میشود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید گمشده این است که
 عامل از روی بصیرت در برشان کم بوده و اکثر چون در این دین تربیت میشوند در آن اظهار
 ایمان میکنند و خدا داناست که خلوص در نفس است و بصیرت در چشمت و الله
 یخلص الذین آمنوا بالله و آیاته عن ذکر و نساء فوجی و مع

الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور الشجره لن یحل لاصدان یدین بدین الذی قد دان به قبل ظهورنا و اذا سمع

فلیخصر حتى یامرہ بما شاء وان قبل ان یخصر فلیعل بما عل من قبل و لکن من ما حضر
 لیتقطع عنہ کل الدین الا ما یمر بہ لخص این باب انکہ آنچه بسبب نجات میگردد عرفان
 ظهور است و همچنین برعکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری او امر است که از قبل
 او نفس آن ظهور ظاهر میگردد نظر کن از آدم الی خاتم که مؤمن بطور قبل اگر بطور بعد
 مؤمن میگشتند حکم ایمان بر آنها می شد و آلا فانی میشد آنچه از برای ایشان بود قبل و
 همچنین در نزد ظهور منظمی شده است کل دین اتباع او امر است زیرا که رضای خداوند
 عزوجل ظاهر میگردد و آلا برضای او و بعد از ظهور و قوف بر آنچه از قبل بوده ثم نتیجتاً دقیق
 شود در امر دین خود لعل در یوم قیامت توانی نجات یافت از فرغ آرزو که آرزوی آنست
 که حجت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتسرعن فی صین الظور لاقبل ذلک و لا بعد ہذا ان تم

تجوّن ان تظنون الباب السادس من الواحد السابج

فی عدم جواز اخذ اسباب الحرب و الآتیا الا فی صین الضرورة او وقت الحج
 الا الذین ہم یصنعون لخص این باب انکہ اسبابی که نفسی از نفسی خائف گردد محبوب
 نیست عند الله الا در یوم اذن یا از برای عبادی که بصنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی
 که سبب خوف نفسی شود داخل جنت میگردد سزاوار است بر عبدی که مراقب باشد که اگر
 که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت کل بریکل انسانیت و
 شون لایقہ بآن باشند لعل عین شمس حقیقت بر شئی شاہد نگردد و در رضای خود را
 زیرا که نیتدانی تو از جوهر وجود خود محجب بشوی و چه باراضی بشوی که باشد با غیرت
 خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم تر نبوده و نیت نظر کن نفسی که غیر از اسبج در
 علم کلام او را نتواند فهمید که ائمہ ہدی باشند در جانی ساکن گشتہ کہ یک کلمہ لغت
 جنت کہ لسان عربی است نمیتواند اہل آن تکلم نمایند چگونه کہ ہمہ پس کہ در حق جوہر
 وجود چه میشود قسم بذات مقدس الہی کہ اگر کسی طفت شود فی الجہنم نظر میگردد و علم
 کل باین اشخاصی است من الله ایشان را کہ با کسی کہ در ہر شان باد مؤمنند و
 باد متوجہ و بدہ کل از او بوده با مراد و عود کل بسوی او است با مراد این نوع دارد شود
 دلی نفس مؤمنہ احصاء میکنند اخذ حق را کہ از برای لغاتی کہ کل از برای او خلق شده
 حال این نوع وارد آید کہ در جانی ساکن گردد کہ یک اہل نواذ نباشد کہ او را بعین او بیند الا
 من شاء الله و از این جهت است کہ حرام شدہ در بیان اقران نفسی با غیر خود و بر عری کہ کن
 او ظاهرند بر کل است لاطن ان ظنا در سلسلہ خود و حکام در سلسلہ خود و تجار در سلسلہ خود و سایر کتبا
 در حد سلسلہ خود تا آنکہ هیچ نفسی نہ بیند غیر جنس خود را زیرا کہ لایق نیست کہ شمس حقیقت را در

نماید آلهی که غیر الله را نمی بینند چگونه کل خلق توانست درک نمود کمال تراقب را داشته
 که یوم قیامت را درک خواهد نمود و بر جسم وجود واقع نشود چیزی که در راحت
 او مذکور نیست کسی که از لسان کینویات کفشی کله سبحان الله میشود که با وسیع و تقیید
 خداوند کرده میشود بلکه مادون آن نزد راحت قدس ادنی میشود چگونه لاین که غیر کله
 حب شود یا آنکه غیر مقعد عز مشا هه نماید نه این است که در آن روز نشوی و عالم خود
 بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نیدانستی و لکن ظاهرا
 شنیدی که عبادیکه ریاضت کشیده و ماعلی الارض را پشت بازده از فضل او برفان او
 و اصل گشته بر آینه چنین نفسی را لاین که در مثل چنین جل ساکن این برنج ظاهر است
 و الا اگر نظر بواقع کنی که شب و روز غیر او مذکور نیست نزد تو در عفو تو و آنچه میکنی
 باو میکنی و از برای او و حال این قم محجب بشوی فلتقن الله ربکم الرحمن عن کل ما یحزن

به النفس ان یا عباد الله کلکم اجمعون

الباب السابع من الواحد السابع

یعنی لمن یدرک من تخشیه الله ان یصل من فضله ان شاء من علیه فی مقعد برآ
 تحلیل مختص این باب آنکه همین قسم که کینویات کل وجود بالنبه بش وجود مثل شج
 در مرات است که ذلک مشایده کن صد کل شی را و بد آنکی هیچ نفسی عند الله و عند ولی العلم
 اعزاز شجره حقیقت نبوده و نیست و از آنجائی که ظاهر میشود بر صرف ربوبیت و کل
 نتواند چونکه نمی بینند واقع را از برای او ساجدند امر شده در یوم قیامت که یوم
 طهرا و است کل افضل او طلب نمایند آنچه سبب عزایشان گردد لعل از ثمره وجود که
 نقاد او است کل محمود بخردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کل نیست و نه این است
 که نظر بافتزان کنی زیرا که اگر کل ماسوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان
 دارد این نوع عز ثمره وجود خود را اخذ نمائی بر آینه معادل میشود با تسع عشر عشرا نی
 از او زیرا که شیبست کل از او است چگونه توان فرین ذکر نمود ذکر او را به ذکر دون
 او و همچنین در کل شون این سر حقیقت را جاری کن تا آنکه از بسده کل خیر محجب بخوری
 اگر چه این امر اعزاز است از هر شیبی ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک
 نمود چنانچه عبادی که با هم تقصص قبض عزت را پوشیده نمایند چگونه میشود حق او را
 درک نمود این از برای این است که اگر بر غیر آن ظهور ظاهر گردد لعل هیچ نفسی از ثمره
 وجود خود محجب نگردد و الله بمن علی من ینا من بساده ان کان ذا فضل علینا

الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی کل ان یحجب من مطلع شهرالی شرا آخر واحدانی واحد ما یحجب من اسماء

الله کانه اکبر او اعظم او اظهر و نحوه و قد اذن ان بحسب من اول العمر الى آخره ثم
يكتب ما فات عنه وان مات فعلى وراثه ان يكتبوا له مما قضى عليه من الحسب
لمحضن اين باب آنکه بر هر نفسی امر شده در هر نفسه یک واحد در واحد بر کند حساب
آن از حین انقضاء نطقه او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر ورثه
او است و ثمره آن آنکه بعد از یک روز ظهور شجره حقیقت بکنند و مومنین با او را زیر آن کینه نباشد
افنده منداست من الله باین اسماء همین قسم که ذکر کرده شد شیئی را سبب میشود که کم بر بر خیزد
و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کوه نماز آن اینکه لعل واحد اول کمتر گردد
تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینها از آنکه در یوم ظهور کل زمینند در آن واحد الا این ۴۹
را بنحو اشرف که قدم کی بر صراط مغزود که اگر همین واحد را درین ظهور واحد قرآن میسد بند
اصدی از مسلمان از صراط مغزود نمشد و کل این واحد در جبهه نهمی میشود بو احد اول کل عالم را
واحد واحد کن و مدد هر درجه تحتی را از درجه فوق تسرار بده تا آنکه رسد بیک واحد همان
واحد اولی است که کل مخلوق بمعرفت آنها و در آن واحد پس الا واحد بعد که در
اول باشد تا آنکه نبینی در مرایا الا طلعت شمس و صده را این است جوهر توحید و توحید
گویا دیده میشود که سه واحد هر بان هم میرساند تا آنکه در کل شیئی جاری میگردد حتی عدد قلم
در قلمدان عدد واحد میشود که مظهر نقطه در بین ارقام بجهت کل را دارد و اگر کسی جاری کند
و در بجهت واحد اول بجهت کل را قرار دهد نشاخته است واحد اول را وحی او را در صقع او
عطا کرده مثلا اگر بجهت یک قلم نوزده مثال ضمه باشد باید بجهت هجده قلم همچو مثال باشد
و بجهت آرا بجهت کل واحد قرار دهد که کل ممد از او هستند این است که در بحث آن بحث
کل ذکر میشود و در حشر آن حشر کل و در عرض آن عرض کل و در جزای آن جزای کل مثل
آنکه امروزی مینی در اسلام آنچه هست مددین باسم محمد ص و مطا بر او و ابواب هندی
است و همچنین در دنیا کل بایشان مستمند این است که کل اعداد شکره باین واحد باشند
و آن واحد بو احد اول که بلا عدد است قائم و اون بنفیه بالله عزوجل قائم و بعد از رتبه احد
اول مراتب بالاخصایست از برای رتبه واحد که غیر الکیا بصورتی اینها نمیشود و بالله
مخلوق مایشاء و یکثرن واحد اول کیف بشاء باسم اینها کل شیئی تقدیرا

الباب التاسع من الواحد السابع

غرض علی کل ملک یبعث فی ذلک الدین ان مینی بیان نفسه علی ابواب خمسة قبل التبعین
و بیان علی ابواب التبعین لمحضن این باب آنکه بر صاحب علی که در بیان مرتفع گردد
مزدار است و بیت بنا کند باسم من طغیسه الله و عمل فرار خود قرار دهد و عدد ابواب

اول از نود و پنج تنجاوز نشود و ثانی از نود تا آنکه تحقیقت در رتبه جهاد مسم سرباست کرد
 باشد که سان کمینت او که گاهی ظاهر است ناطق گردد که الله است ملک السموات
 والارض و اینها لعل در یوم ظهور از شهادت طین کثیر شهادت نهد در حق او و از این معنی
 آنچه از برای او است که شبه نیست که موت کل را در ک میکند و اگر بر امان و نصرت او بود
 اسم خیر او میماند الی یوم القیمه و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقی چنین صاحب علی بن
 خود عال بوده باشد و الا مثل بان زده بشد و الا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب
 ملک بوده در برکت با اسم ظاهر در آن ملت من الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور
 من طیبه الله نایه افتخار را سگان عصر او بردارند که اسماء ایشان الی یوم القیمه بخیر ذکر
 شود و عند الله و الا خواهند در رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته و هنوز یکی در یوم قیامت
 پیدا شده که ضرب المثل شود و الا کل در ملتی که هستند علی ما هوفیه لله عال بوده اند ولی چه
 مژ که در یوم ظهور شجره حقیقت که آیات الله اورانی است از شجره محبت او محبت اند چنانچه
 در عصر ظهور بیان انقطاع او بجائی رسیده که بجان اینکه حق نزدیک است نفویض نموده
 و کسی که با علی الارض و نفس او با هم او میکنند آنچه میکنند ظاهر است که در جبل ما کوماکن
 مخلوقه غرقه این حکم که لعل یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیت مکتوبه باشد لعل
 ما را لعل شود این است که در برده ظهور محبت او باغ نباشد بلکه معنی که خداوند بقسط بیان

عطا فرموده تا امروز بر پد اصدی از اولین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات الله را
 نویسد و فرستد که بیک آیه آن محبت بر منزل علیه باغ گردد و جواب بر نفسی را که خواهد
 بمان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور سه فان که جو هر ظهورات قبل بوده
 محاط غیر رسول الله شده و بر کسی آنحضرت نازل فرموده آیه جو کتابت بلکه اگر نازل
 فرموده بمان اعراب مصلحه آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع محبت و تمارت
 نسبت بین چه واقع شده و حال آنکه این همان کلامی است که بیک آیه آن کل مؤمنین عمل
 میکنند و اگر با علی الارض عال شوند لاین بلکه اگر قیامت بر پان شود و کل عال باشند
 متعل ولی نازل شود بر قلبی که ناظر بر وجود و جسد دلیل در برده شود و نیستند لطفت
 نیکردند و فی الحین الله ساجد نمیکردند و حال آنکه این همان است که لوانزلنا هذا
 القرآن علی جبل لرایه خاشا متصد عامن خشیه الله قبل در حق او نازل شده و بعد نفوسی
 که میشوند و سجده نمیکند نازل شده چنانچه نفس آیه شریفه است و اذا سمعوا آیات الله
 لایسجدون و با وجود این ظهور در آن امان در حق خود نمیکند و حال آنکه بقدر حکم جبل در
 صین خشوع عند الله بان میشود و حال آنکه شبه نیست که آیات بعد اعظم تر است از آیات
 قبل بمان لایهات لما بهما انهما ایها اگر کل مؤمنین همان در صین استماع یک آیه ساجد شوند

و گویند بی و ظهور لا بر قلب ایشان نهند لاین است که گویند از نومین بان هستند زیرا
 که همان آیه است که است برکم بر کل میوزند و کل اعمال از برای رضای او بوده و
 آن وقت اخذ نموده و امتحان صادقین است قسم بخداوندی که وحده و صده لا شریک له
 بوده و هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کل بیان را در لوح حفظ او بین عینی خود بیند و
 با آنچه که در امکان ممکن است با علی در جنس و تقوی رسیده باشد و کتاب آن مش
 حقیقت بر او نازل شود هیچ آیات که بخوار او بنمایاند نزد خود اگر بقدر طرف صبی میگردند
 در پیش خود و گویند بقلب خود و لسان خود هامن عند الله لا یریب فی انا کل بالله و آیه
 موقنون قد رغز دلی عند الله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و حال بوده
 سر جوی با و نفع نهند و نظرت توجه در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب
 او نجل میبود باید از خشیت الله متصدع گردد و حال آنکه این حکم در درج قبل او است
 که در سه آن باشد چگونه است و آیات او این که نزد منزل آن چنین نفسی ابعتر از جبل
 میشود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد
 و حال آنکه تصور نمیشود که چنین نفسی به هم رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود یا کل عامل بود
 این بر صورت امتناع مثل ذکر شد که کل خلق حد خود را در نزد آن ظهور دانند و از جبل خود
 راست تر بگردند و بجان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند مثل بجزرت میکنند
 ولی جانی که باید خاضع شود که اجابت کینوفیت او خلق میگردد گانه لم یسمع میثوی ای
 اهل بیان مراقب خود بوده که مغفرتی نیست کل را در یوم قیامت و ظالم میشود بقیته و
 حکم میکند بر آنچه خواهد ادنای وجود را اگر خواه اعلی میکند و اعلی وجود را ادنی میکند چنانچه
 در بیان کرد اگر طفت شوی و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان میشود
 نه این است که نشود چنانچه همیشه که رسول خدا صخواست امیر المؤمنین علیه السلام را
 ولی خود گرداند اگر چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند لای
 ثابت میگردد زیرا که همان امری است که دین قبل با و ثابت شده و بعد هم با و ثابت
 میشود و غیر آن صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل با مراد عالمه اگر طبق امر او عالم نشود
 و الا که محل حکم میگردد و الله یرفع من یشاء من عباده ان کان علی کل شیء قدیرا

الباب العاشر من الواحد السابع

فلقهر زن کل نفس بیکل اسم التعاش فی صین تولده و لاینی لاحد ان یرسه که
 لمخص این باب آنکه در اسماء الله هیچ اسمی تقادل نمیکند عدد آن با اسم تعاش و
 آن اظنی نمره اسماء است که نهی این ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الا واحد اول و
 در واحد اول نیست الا واحد اول که در سه آن رسول الله صحت و در بیان ذات طریقت

وقبل از قرآن می نمود و بعد از بیان بن طحیسه الله اعراض در نظورات مختلف ظاهر شود
 و الاستوی بر اعراضش که معری از حد حدود است همان شیت اولیه است که اعراض
 او را متغیر میکند و هیچ اسمی اعلی عدد از اسم متغایست بر تبه اسما، و بر عدد اللقم که اعداد
 طرح کنی واحد بعد واحد عدد اسم احد ناقص میشود و اگر بالف و لام حساب کنی اسم متغایست
 را عدد اسم حتی زانمی آید و در یوم نبات نظر آن ظاهر شده که بدل بوده علی الله از این جهت
 ارشده که کل از همین انقاد نطفه محرز کنند آن میل را یکی که عدد است در آن باشد زیرا
 که از بسده ظهور تا ظهور آخر خدا نام است که حد بر شود و لیکن زیاده از عدد متغایست اگر
 خدا خواهد نخواهد شد و در کورس آن بده و عود آن در اسم اغفر شده بنقص عدد اسم هو در بیان
 خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و
 فیلان بالف هم پیمید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند
 استد ظهور را در برای افند و سجین شاسانه خود را بکل باذن الله عزوجل زیرا که از
 پهای او حرکتی و سکونی نبوده و نسبت الالبابته عزوجل شوه آن اینکه کل نام چون

طائفند در حول اسم الله و کمال کل اسما ببلوغ این اسم است لعل کل نفوس در بیان
 بیباغ مایکن برسند که درین ظهور حقیقت تواند شس حقیقت را درک نمود و طائفند حول او
 و مراقب باشد که از آن عدد تجاوز نکند که اگر بان عدد رسد نفسی در بیان و ششود که ظاهر شده
 شجره حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگر چنین نماید لعل از نار نجات یابد باین فضل بیح
 فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده نیست اگر قدر دانند و خود را از نار من طحیسه الله
 نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او بسده خلق کینویات است در ذلذله
 بعد از تمامیت ذر اجساد قبل از ظهور او و همین قسم که در یکی دو هزار یکت اسم نوشته شود
 کافی است در خز لعل باین سبب از ظاهر در اسما محبت نماید و عنیر الله بنمید و شایه
 نشود الا برضای محبوب خود فلتحرز ان انفسکم لکم ربکم ثم باسما الحسنی کلها فان لا الخلق
 و الامر فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما الا الله العزیز المحبوب

الباب السجادی و العشرین الواحد السبع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر و الامر باجلوس علی الکرسی
 مختص این باب آنکه نمی شده از صعود بر منابر و ارشده استوا بر اعراضش با سر بر یا کرسی تا
 آنکه کل ارشاد و قریب روی زنده و اگر عمل اجتماع است بر تختی کرسی که ندارد که کل تواند امتاع نمود
 کلمات حق را و شوه آن اینکه عمل یوم ظهور حق کسی با شمار نسلم نزد آن بده علم متعلم گردد و چه
 بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و را سخن در علم که انده بی هستند

غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه تواند کل که تعلم اختصار نمود بلکه هر علمی که
بایق علیه اسم شیئی است از برای عرفان کلام او خلق شده و زردا و نیست آلا جوهر
وجود دین کلامی هم کمی پنی ابداع آن میشود در صق آن نفس آن و الا تمام ذات او
اجل است از ذکر اقتران بحروف و هیچ لذتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی
استماع نماید آیات آنرا و بفهمد مراد آنرا و لم و لم و لم در حق کلمات آن گویند و مقایسه با کلام

غیر او خند همین قسم که کینونیت او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کلین همین قسم کلام او مظهر
الوہیت و ربوبیت است بر کل کلامها که اگر آن انسانی می بود تکلم بر آینه میگفت انجی
انا الله لا اله الا انا و ان مادد فی خلقی ان یا کل الحروف ایامی فاقفون و حال آنکه میگوید
بمان کینونیت خود آنچه گفت و می شود آن را کل شیئی که اگر این بود چگونه زرد بر مظهری
کل کتب سماویہ قبل باید با و نمون کردن چنانچه نفوس مؤمنان کتب باید آن مظهر بن
گردند و از این است که بیک آیه واحدہ حجت او بر کل ماعلی الارض بالغ است بر هر
ذالسانی بمان او که اگر امر و زکی از امت آوم باشد بان عرض کرده میشود یکت آیه و
بمثل آنکه عرض کرده میشود بر اول من آمن بالبیان و بان گفته میشود که کل ماعلی الارض عاجز
از اتیان با و اگر فی ایمن تصدق نمود که تصدق خدا کرده زیرا که اصدق از ادنیت در
قول و اگر العیسا زبانه نال نمود و یقین نمود بکلام خداوند بر او است که بر ماعلی الارض
عرض کند همینقدر که عجز کل را دید و حال آنکه می بیند باید رجوع کند و تصدق کند خداوند را بر
قول او و ازین استماع تا آنکه بدرجه یقین رسیده در نار حجاب بوده و اینکه کل میگویند
یا اصدق الصادقین در حین ظهور اگر تصدق شجره حقیقت را نمودند و در حین تلاوت آیت
آن نائل در تصدق او بخوردند یا اصدق الصادقین گفته اند و الا عمل ایشان مکذب قول
ایشان است زیرا که این اسم اسمی است از اسماء او و نوری است از انوار او که دل
بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف باین وصف نمود زیرا که اگر صدق در
مانکان تصور است بصدق او است و حال آنکه با علی صوت خود را میفرماید کل خلق را که کل
میگویند یا اصدق الصادقین چرا نائل در تصدق آنچه نازل میشود دارید این است که بیکه
تلم بر دور عالم میگردد الا من شاء الله و کل تلفت میشوند اگر بگویند که شنیدیم آیات را
که شنیده اند و اگر گویند عبادی که صادقند غیر از اتباع قرآن صادق گفته که چنین نیست
و اگر بگویند که این آیت آیه الله نیست و کل عاجز نیستند کو کسی که ایشان نموده بر فطرت و
حال آنکه مثل سب از آن بجز وجود نازل میگردد این است که کل با بیان با و صادق و تصدق
کلام او ولی اسمی را که عطا فرموده است یکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق او ن میکند

از اوضاع بنمایند که اگر منع نمی نمودند هیچ ظموری تکذیب کرده نمیشد در ضمن ظهور این است
 که کل باسم اوصادق دلی منع آن را از سستی میکنند و ملتفت نیستند مثل آنکه اگر کسی بگوید
 شمس در رات صادق است بظیاء خود در حد خود ولی در شمس سماه بگوید چقدر محبت
 است مثل رحمان هم در زمان رسول الله صمین قسم است که با اتباع دین عیسی ۴ او بخارا
 صادق بگشند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حول خاتم اوطائف است نمیکنند و میگویند
 که از صدق شیخ در رات اگر حق میبود تصدیق کننده شمس سماه را و حال آنکه صین ظهور درون
 تصدیق رسول الله صمین شجرت شمس از آنها مرتفع شد و همچنین در ظهور بیان بین و همچنین در
 ظهور من لطیفه الله صمین دقیق شو که تصدیق اهل بیان تصدیق او کنی که مثل مثل آنست که
 ذکر شد بلکه او را بجز او تصدیق کنی این است معنی اعرفوا الله بانته و بر این اصل کل فرج
 از جاری کن و صدقوا الله بانته و صبروا الله بانته و اطیعوا الله بانته و اتبعوا الله بانته
 و همچنین کل اسماء و امثال را در آن روز شایده کن و بین امر چقدر دقیق است که اگر صین
 ظهور شجره بیان کل ماعلی الارض نمون بودند بقرآن و در صین آیه اولی کل تصدیق میکردند
 او را هر آینه کل عنده الله کاذب میشدند و همان صادق بود بین امر چقدر لطیف است
 امروز میخواهی باشما صی که بعد علم اولم کلمات عبادی است که با و ایمان آورده تصدیق
 کنی او را این است که نشاخته محبوب خود را در لیل سیر کرده و الا اگر شناسی کل عالم را
 اگر لا گوید لامیگونی و اگر بی گوید بی میگونی زیرا که آنچه قبل صدق نمیده با اتباع قول او
 شده این است که در نزد هر ظموری اهل آن ظهور علماء آن ظهور محبت میشوند و حال آنکه از
 درای امر غافلند که بیک قول لای او کل آنها غیر صادق بگیرند مراتب باش ظهور
 حق را که در یوم ظهور تصدیق اهل بیان تصدیق او کنی که کل تصدیقهای ایشان در نزد او
 بیک بی تصدیق صرف میشود و بیک لا دون آن نظر کن در شرآن که اگر رسول خدا صم
 بیک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه بر آینه امروز کل تصدیق میکردند آن طایفه را بر تصدیق
 رسول الله صم و اگر بر عکس بر عکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت
 حق است نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کل موعودین با محمد صم
 که تصدیق بخوردند رسول الله بقول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که
 صادق داشتند که از دین عیسی صم منحرف بودند ولی عند الله صادق بودند که اگر صادق
 می بودند ایمان بر رسول الله صم می آوردند و همچنین در نزد ظهور من لطیفه الله صمین که کل کاذبند
 الابعادی که تصدیق کنند او را چه اعلائی من علی الارض باشد و چه دون آن زیرا که نصیحه
 حق بقول او است و کل صادق بگیرند با اتباع آن و شبهه نیست که در نزد هر ظموری

خداوند امتحان میفرماید خلق خود را با آنچه که دین ایشان بآن برپا بوده و سبب تقرب بان
 بسوی خداوند بوده و الله یحیی من یشاء الی صراط حق بقیض

الباب الثانی والعشرون الواحد السابع

فلا یغنی من عمل لکنه ان یشرک بشیئا لم یخص این باب آنکه در هر ظهور حقیقی
 برکس از برای او عاقل بوده از برای خدا عاقل بوده و برکس از برای خدا عاقل بوده
 از برای او عاقل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است و در وقت حقیقی او و کل مؤمنین با او
 اذن داده شده اگر کسی عملی از برای او کند بر اینکه خدا کند آنچه داب او ن بوده از زره گرفته
 تا ذره نمی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه مایه نفع بر وجود آن اگر چه او بل
 از این بوده و هست چنانچه داب ظهور حقیقت در سرتان و بیان نموده و دلی این خداوند است
 و ثمره وجود ایشان در یوم معاد و الا شبه نیست که شجر حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی
 او را نمی شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف میگردد بشانی که باز میسر شود
 اطاعت این امر الا از برای هر کس که در ظهور او کفر نمی نماید که اختلاف واقع نشود در بیان
 او و دون آن که آن وقت ثمره بیان از برای ایشان ثابت میگردد آنوقت هم در شئون معده
 چقدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحد عمل کردن این نیست الا محض عرفان کل حده
 خود و الا آن حقیقی است که در ملک آن هزاران سزا نظر نماید استثناء است از برای
 آن ولی چون رایحه دون توحید در این اعمال میوزد از این جهت غمی شده و الله یوت
 الفضل من یشاء من عباده انما کان و ساعاً علیاً

الباب الثالث والعشرون الواحد السابع

فما فرض الله علی کل عبیده ان یكون عندهم تسعة عشر آیه من نظیره الله فی ایام ظهوره بسخنه
 لم یخص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقررین
 گردند بجهت شجره حقیقت که اسم الله بزرگتر می شود مثل آنکه آیات الله میگوید در آن هم شان الله
 میگوئی آنوقت اعزاز بر شئی عزیزیت خداوند و عند اولی العلم و یک صفا که نورده آیه
 باشد بخت آن بر کل اهل بیان فرض شده کائنات آنرا که هیچ عزائی در یوم قیامت معادل با
 آن نمیکند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد و بدید و انداختن لومی کند بجهت آن زیاد
 است عند الله و عند اولی العلم زیرا که آن بر آن نجاتی است من عند الله برای آن نفس

و اگر العباد بالله دون مقبل باشد برات ناراد است تا قیامت دیگر مثل اینکه هر چه در این
 ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلی ثمره وجود ایشان شد و بان در حقیقت مغفونند و هر چیز بر غیر
 مؤمنین نازل شد همان جحیمی است من الله از برای او که بان در نماز میگردد الا اذا

شاه الله چه بخت آن باشد و چه بآمار آن و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هر آینه
 تا فظ کل آمار او می بود با حسن خطی که در امکان فوق آن تصور باشد ولی چون منع است
 دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود و اگر کسی بیک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از
 اینکه کل بیان و کتب که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند تا ظهور
 دیگر در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان با او ثواب آن عظیم تر است
 از آنکه کل آمار حقیقت را از قبل و آنچه در ظل او انشاء شده نویسد و همچنین عروج کن از ظهوری
 تا ظهوری که بلاغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه برای او نبوده و
 کویا دیده میشود که کتب آن شمس حقیقت نازل میگردد بر بنویسین با او و استقبال میکنند حال
 آنرا اعزاز استقبال عزیز خود را و قائم میشوند از برای آن ایشانند ارکان دین
 و شهداء بعضی نه مثل آنکه از نویسین بقرآن در این ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم
 میشوند و از ثمره حقیقت که منزل او است محجب مانده اند چنانچه داب غیر اثنی عشریه ^{است} حسین
 بی این علی لاجل اعزاز است که اعزاز منزل او مرتفع شود و جوسه علم نزد اهل آن
 ظاهر است که اگر کسی در کتبه ظهور را اینچ شئون مایع بر او است و درک خواهد نمود
 کل خیر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود از
 اینکه انجیل و کن کتبی که در ظل او انشاء شده بود نویسد و همچنین صین ظهور تا ظهور نطق حقیقت
 را سران ده لعل از مقصود محجب بخردی فلتمکن خیر شیئ من قد خلقه الله اذا اذن الله
 کلم ثم آیه شکر و بدان که این حکم ارتقاع فضل او است و الا کسی قابل نیست باستحقاق
 عطا و در بر کل سوال از فضل او است و بر او نیست الا آنچه شایسته الله تعلق گرفته یوقی
 من یشاء و من عمن یشاء و لکن الله یوقی اناس کلمه اجمعون اذ هم بالله و بآیاته یوقنون

الباب الرابع والعشرون الواحد السابع

فی عدم جواز التوبه الا عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره و الا فاستغفر والله عز و جل عن انفسکم
 لخص این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزدی دریل و در یوم قیامت عن
 من یظنسه الله او ما اذن جایز است و الا استغفار باید کرد خدا در هر حال با این نمود
 داد که اگر بعدی آنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز سخن است با استحقاق
 بکنوبت خود چگونه که بر شئون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار میکنی از
 او محجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت نمیشود الا با استغفار از مظهر امر که شجره حقیقت
 باشد و همچنین صروف حق او در یوم ظهور او و الا بعد کلشی اگر استغفار کنی شرمی بخدا از
 برای تو چنانچه دریل و نفس را میکنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد
 خدا نداشت زیرا که در امکان سبیلی نیست از برای خلق بسوی خدا الا بابا و احد که

فستی میگردد بواحد بلا عدد که اذن باشد که کون کل اعداد و انحصایه قبل و بعد است و همچنین در
 هر حرف واحد حرف سین را مزاوار نیست الا استخار نزدیکه و همچنین میم را الا استخار نزدیکه
 سین و همچنین حرف تا واحد اول تام شود که آنوقت تختشان را متوازن احصا نمود از
 اهمیت امر با استخار نقطع میگردد و الا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که باین خود و خدا کند و
 از خود و بیان تجاوزه نکند خداوند قبول می فرماید استخاران را تا همین ظهور و آن وقت
 قبول نشود الا نزد ظاهر بطور و همچنین کل اعمال و اطوار را تصور کن و قدر دان یوم ظهور را
 که کل حول آن طائف میگردد و استخاران فی کل مین و قبل مین و بعد مین

الباب الخامس عشر من الاحادیث

فی وجوب السجده عند باب مدینه تطلعن فیها نقطه الالهیه اعطانا من الله له انما هو العزيز المحبوب
 شخص این باب آنکه از آنجا که کل نفوس از نخل آیات الوهیت در بویت خلق شده همیشه در ظهور و
 سازند و چون چشم حقیقت بینی ندارند که محبوب خود را بشناسند محجب بمانند از خضوع از برای ان و
 حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر با او در قبل او در دین خود ساجده بوده خدا را دعا بده بوده او را و خاضع
 بوده از برای آن حقیقت و خاضع بوده از برای آن کینونت دلی در مین ظهور ان که میشود کل
 نظر خود میکنند و از او محجب بمانند زیرا که او را هیچکس مثل خود می بیند و حال آنکه سبحان الله
 عن الاقتران مثل آن بگل مثل شمس سماء است و آیات آن فیاء اداست و مثل کل نورین
 اگر مومن باشند مثل رانی است که در آن شمس نمایان شود و فیاء آن بقدر همان است
 این است که امر شده مدینه که آن از آن طالع گردد کل ساجده شوند نزد باب ان و همچنین از مینی که
 محل ظهور ان گردد مثل آنکه محل طلوع مدینه فاء میگردد و محل ظهور حسن معروف واجب است
 کل نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجده کردند و مین ظهور امر قبل نقطع
 میگردد و باذن ظاهر در ان ظهور از روز حکم میشود اگر چه بیچ شی نیست مگر آنکه ماله و علیه او از
 شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه مین ظهور مثلا
 یوم ظهور من نظیر الله خضوع خلق از او نقطه بیان ظاهر میشود چه مبدد ظهور مقام نقطه ظهور
 اگر چه نقطه ظهور بعد اتمی است از طلوع ظهور قبل دلی چون کل نتوانند احصا نمود این است
 که این نوع بیان میشود و الا نظر که کنی بیچ نفسی نیست که بسبب طاعت کتبه خالق خود را
 و همان خضوع اداست از برای شجره حقیقت اگر چه محجب مانده و طاعت او مین عصیان
 میگردد در ظهور بعد مثل آنچه که در انجیل حال بودند خاضع بودند بقول مسیحی از برای رسول
 در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نشود و همچنین آنچه امروز در شهر آن عمل میکنند
 از برای خدا خاضع و خاشعند از برای تعجب بیان آنچه میکنند ولی چون نمی شناسند شمس حقیقت را

از این است که از ایمان باطنی باطنی مانده نه آن است که او خواهد که کن مؤمن با او شوند
 ولی نجات کل در ایمان باطنی است و او بنفصه غنی است از ایمان بجا سواهی خود مثل آنکه
 اگر کل بر رسول الله مؤمن می شدند خود ایشان نجات می یافتند و الا آن شجره بنفصه همیشه در حیات
 بوده دست ای اهل بیان اگر ایمان آورید بنفصه الله خود مؤمن میگردد و الا او غنی
 بوده از کل دست مثلاً اگر در مقابل شمس الی مالا نهایه مرآت واقع شود تنگس بر میدارد و
 حکایت میکند از او و حال آنکه او بنفصه غنی است از وجود مزایا و شمس که در آنجا منطبق
 است این است حد امکان نزد ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کنونیات و ذاتیات
 و نفسانیات خود را در حب و احد مرآت نموده لعل در یوم ظهور حقیقت بواحد اول منطبق گردد
 و حجاب واقع نشود و احد ثانی یا الی مالا نهایه که این است فضل عظیم و فو ز کبیر اگر قدر دانی و
 الا اثرات وجود خود را باطل نموده باید می خود امروز هفتاد هزار نفس زیارت بیت الله
 می رود که با رسول الله شده ولی آمران که خود حضرت بوده تا هفت سال در جیل که بود و
 حال آنکه امر قوی از نفس امر است این است که اینهمه خلق که آآن می روند از روی بصیرت
 نیستند که اگر می بودند در ظهور رجوع او که قوی از ظهور قبل او است موفق میشدند با مراد
 و حال آنکه می بینی که چگونه واقع شده که با مر قبل او مدین بدین هستند و شب در روز سجده
 میکنند خدا را با و حال در جیل محل سکون آن شده و حال آنکه افتخار کل با ایمان با او است
 چنانچه می بینی که امروز کل مفتوحند با ایمان با و در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله
 بر آن حکم میشود با و محب مانده چنانچه ایمان مؤمنین با نخل صین ظهور رسول الله دون ایمان حکم
 شد و همین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قبل او و بدانکه در نزد هر ظهوری سنن ظهورات قبل
 او بنا لانا یه قبله از آن ظاهر میگردد حتی آنکه آن زمانیکه آن ظهور تجلی در آن ظهور ظاهر بوده
 در این ظهور جسد میگردد اگر چه بیک مرتبه باشد و همچنین کل مواقع را مشاهده کن و محب همان
 نا آنکه فائز گردی شمره وجود خود و لم یزل باقی باشی در جنت جود او و از من فضل الله علیه لعلم من
 یدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز دو فرسخی نجیب سجده کنید یا در بحر که بغرض تسجد و کلن است
 احتراما لقبه الطهره و حال آنکه امروز در دین اسلام ولی صین ظهور کسی یک دفعه از برای
 او سجده نهند در بین یدی او و اگر از این گذشته و بر او هم ظمی وارد نیاید راضی میگردد
 این است که در یوم ظهور کل متحن میشوند و اگر تعلق کنند و بعرفان نفس خود ظهور الله را
 تصدیق کنند کل نجات می یابند ولی چون میکنند حجت بر ایشان بالغ میگردد و خود در احاطه
 میمانند

الباب السادس والعشرون الواحد السابع

فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین الیام ان لا یجمل احد علی ارضه من لم یدن بذک الالدین وکذک فرض علی الناس کلهم اجموع الامن یجرتجارت کلمته یقنع بالکلمة کحرف الایمیل مختص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عند الله بر اینک نگذارد در ارض خود غیر نومن بیان را و در نزد ظهور من لطیفه الله غیر من با در او و نمره آن آنکه در یوم قیامت بجز حقیقت مشاهده نکنند در ارضی که ظاهر میگردد دون نومنین بخود را و در ارض حبت نفس ناری باشد و استخراج اهل بیان از حد و حبت غیر رضای خدا بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من لطیفه الله در نومنین با آن نشود چنانچه در این ظهور در حق معروف می که کل با ما قبل ایشان کل اظهار علم خود را می نمودند و اصل دین ایشان بحبت ایشان ثابت بود راضی شده با آنچه از برای دیگران راضی شده بین چند کل محبت محشور میشوند و معروف می چند برینا و مراقب باش که مثل این نوع در حق هیچ نفسی نشود که هیچ شیئی مثل آن نمی شده لعل در یوم قیامت باتباع این حکم نجات یابی و بر معروف واحدی که اصل دین خود را با آنها ثابت کردی عزنی دارد دنیا در می زیرا که نیشناسی و در صحنی که نیشناسی امارت حقد در نزد ایشان هست که بغین کنی که ایشان حقد و اگر از اهل فواد باشی که با استماع آیات از نزد ایشان میدانی که اذل حشر قیامت است و حروف اسم واحد با دوزن آنها که امر الله را بکل میرسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر دو وجود که مثل وجود اینها نفع مترتب شود از برای نومنین در تجارت ایشان که آنوقت اذن داده شده و الاغنی شده باشد یعنی لعل در یوم قیامت بجز حقیقت نبیند در ارض ایمان دون نومنین بخود را و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس بقدر همان در ناز است الا همان که اذن داده شده اگر تجارت کلمه داشته باشد و الا ممنوع بوده و هست خصوص اگر بر شان غیر عز باشد که مطلق اذن داده نشده فلتقن الله فی ذلک الکلم ثم تقون و اگر نفسی نزد نفسی باشد حلال نبوده و نیست بزآن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او میشود و شرط تجالس طهارت دین است نه دون آن و لتقن الله حق التقی یا ایها الناس کلکم اجموع

الباب السابع والعشرون الواحد السابع

فی قراننا یوم الجمعة هذه الایة فی لقاء الشمس انما البهجة من عند الله علی طلعته یا ایها الشمس الطالعة فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزيز المحبوب بذا که خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد از آنچه

در ایام سه تنخل بوده و هر ملی که در شب در روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام هفت باو داده میشود
 و از آنجائی که هر شی روح آن متعلق بانسان است و شهادت هر شی شهادت انسان است از
 این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاگرد گیرند بر آیه که دل است بر توحید
 آن خدایا و ایمان آن بنقط بیان و آنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در پهن بدی
 شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او و بر حقیقت
 هر کس که متبع او است که این است نثره این امر اگر کسی تواند درک نمود و الا شبه نیست که
 بعد از ظهور امر بر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو میگردد اگر بخوبی بین بدی
 و فرض است بر کل ادای همین کلمه در یوم ظهور بین بدی منظمی بر الله در هر یوم جمعه هر کس که
 در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور بفعول ایشاء و

یحکم ما یرید لایثقل علی یفعل و کل عن کل شیء یثقلون

الباب الثامن و اعشر من الواحد التاسع

فی ان من یحزن نفسا عامدا فله ان یاتی تسعة عشر مثقالا من الذهب ان استطاع و الا
 من الفضة و الا فلیتغفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فاذن له فلا شیء علیه و
 من یحسب نفسا یحرم علیه یا کل علیه من قبل الی صین ما یحسب ویسط کل عمله و ما کان من المؤمنین
 و ان یرجع الی ما یحرم علیه فی کل شهر تسعة عشر مثقالا من الذهب ان ما ینقصد لم یکن فی البیان
 مختص این باب آنکه خداوند عالم از سهو فضل وجود بر بنده گمان نمی فرموده که هیچ نفسی را
 محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی دارد نماید یوم بشدن که کسی
 نمی شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود آئینه بر او حمد ذکر کرده و اگر از آن تجاوز
 نماید حکم ایمان بر او جاری نمیکرد و اذن داده شده در مقام اذن و از اذن حد مرتفع گشته

و بر ذهاب و فقه بعد و واحد حکم شده اگر محجب باشد از حد الهی و اگر مقتدر نباشد بعد
 واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلبش من
 محل ظهور الله هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر مردی می دارد آمده و اگر بر مردی
 می حزنی وارد آید مثل آنست که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آنست
 که بر خداوند عزوجل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از او خال محبت
 در تقوی نوسین بنوده و همچنین بعد از عزین بر آنض نبوده و بر اولوالد و از هر حکم مضاعف میگردد
 چه در محبت و چه در عزین و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر با محتاج نیاید در نفسی
 را محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی را قدر ذکر شیئی حایل شود بر آن حدود آئینه و از بدی
 زیرا که هیچ علی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری

نشده و نمیشود و اگر کسی نزدیکت گردد محال افتزان او بر او دون جلال میگردد و مادامی
 که حایل است از اذن نفس حکم حلیت بر محل افتزان بر او جاری نمیکردد و کل عمل او مبطل
 میگردد اگر چه با علی در جرم و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر لایحی علییه بر او از حد
 الهیه در هر شصت عدد واحد از ذهب وارد میآید و اگر منعقد شود منظر حیاتی حکم دون انعقاد
 در بیان بر او میثود در کل حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و
 حایل شوید نفسی را که کل اعمال بطل گردد و لغت نشود و تتقن الله حق التقی لکم تعلون و
 ثم ان ایکنه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او عزنی وارد
 نیاورند و با او سلوک بکنند آنچه داب ایشان است چه بعد از اول عصر تا آخر عصر درین
 امدین است و از برای لقای او عامل میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون
 کند یا در حق او حکم عابثت کند و حال آنکه بظا بر از بهر اعلی تر باشد و اسباب هدایت
 از برای او جمع تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور را و حال آنکه شب و روز از برای اشتیاق
 بان محزون بوده و متضرع بوده و اگر اولواکلم قبل داب خود را بعد از استماع و اتمه
 موسی بن جعفر علیهما السلام تفر داده بودند لعل بر شجره حقیقت هم یوم ظهور چون داب نبوده بود
 نیساید و حال آنکه چقدر بنا گذارده هر سلطانی صین سلطنت خود که هیچ شمر بر او بنحید یوم
 قیامت و اگر مثل این بدع را برداشته بود لعل بسبب جریان عزن نفسی شده بود همین
 چیزانی که بنایت بنظر خفیف میآید اعظم تر میگردد در مقام خود از ما علی الارض و اتفاق
 مثل او اگر چه شبه نیست که اولواکلم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از عزن
 مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق مثل این موارد در رجح او واقع نشود اگر چه بر
 از نفس ظهور که کل بشیئت کینونیت خود مغرور ولی اگر ترس از گذاری که نفسی را محزون کنی
 لعل بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان بجاوند محجب نموده باشی و لیکن
 اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت عزنی وارد آید اعظم تر است از عزن کفشی که در امکان ممکن
 باشد ذکر آن همچنین ششون دیگر از دره گرفته تا ذره نمی شود زیرا که کل شیئی باوشی میگردد
 و او اجل از افتزان بشیئی است و بعد حرف حق الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اول
 و احدثانی تا اینکه الی المانصای منتهی شود چه یکی از اعداد واحد مؤخر میاید و مقدم میشود بر
 واحدثانی مثلا اگر اودامی خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلی میگردد از اعلامی که ایمان
 نیارود این است که در بر ظهوری عالی سافل میشود و سافل عالی میگردد و بر عکس عالی عالی
 میگردد و سافل سافل تر اگر تصدین حق بکنند و الله یوتیه باره من یشاء من عباده اذ کان علی

الباب التاسع والعشرون الواحد السابع

فی الصلوة المختص این باب آنکه اول صلواتی که وضع شد صلوة ظهر بود و کل آن بعد
 واحد وضع شد تا آنکه هر یکی باب جنبی باشد در اطاعت بحق که در آن بنیذ الاطاهر در آن
 صرف را و در کل بنیذ الا واحد بلا عدد را تا آنکه بر اعناق کل آیه خصوی و شومی باشد از برای
 من نظیره الله که اگر کسی بظا هر تنگف شود از طاعت او ولی بکینویت عابد بوده خدا
 را با و وسیع علی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست و صلوة بر نفس در حد وجود
 او است مثلاً صلوة نقطه بالنیذ بصلوة حتی مثل نقطه است بالنیذ بحروف حتی و همچنین صلوة
 بالنیذ بحروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنیذ بحروف ثالث الی آنکه باخرد وجود منتهی
 شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز یکذارد و آخر وجود هم بر این حد و ظاهر
 نماز میگردد ولی صلوة کل نفوس نزدیک رکعت از صلوة حروف حتی اولی است
 و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من نظیره الله
 گوید مقترن نمیشود با توحید کلینی چه قبلاً چه بعداً چه سراً چه جهرراً زیرا که او است
 ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید میکنند از حروف حتی و کل اعداد متکثره از اول
 اول با و توحید میکنند اگر در اینجا نمیتوانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة
 غیر رسول الله ص از اشرف خلق که امیر المومنین بود تا فتحی شود باخسر وجود با او
 خلق شده چگونه میتوان مقترن نمود با صلوة او این است که هر شیئی حول نفس خود
 حرکت مینماید از حول مبداء خود نمیتواند تجاوز نماید و در صلوة مخلوقه با مراد صلوة کلینی
 مقترن نمیشود با یک رکعت صلوة امیر المومنین و همچنین الاقرب الاقرب الی ان
 نیستی الی واحد الا اول و بجهت کل در نزد صلوة او هست مثل آنکه اگر جمعا و اشیا
 متکثره را مجرد کنی تا آنکه رسد بیک دانچه جواهر کل را دارد بهائیت نه بذاتیت و همچنین صلوة
 امیر المومنین کل صلوة را دارد بهائیت نه بکینویت و همچنین در کل شئون نظر کن و
 همان صلواتی که در بدء درصین نزول آن اعراب دستک میزدند امروزین که در سر محل
 انامه آن درین علماء چند کلام واقع میشود تا آنکه در یکت سأل فرعی متعلقه بان هزار بیت کلین
 علماء دانشانمده ولی از این شئون مستحب همان از مبداء مثل آنکه امروز کل مومنین بغیر آن
 شب و روز هفتد رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب
 میکنند ولی از مذکرات آن مستحب و بر آن وارد میسآورد آنچه وارد میآورند و حال آنکه
 یومی که رسول خدا ص وضع نمود آنرا بنود الاجل خصوی و شومی که در اعناق مردم باشد از
 برای یوم رجوع خود و از آنجائی که عبادت مقبول نیست الا بتوحید در مقام عبادت بسبب

که بر آن چه وارد شد کل در مقام عبادت باو الی الله متوجه و انفس او حدود ظاهریه
صلوة رافع نموده و حال آنکه آنفالی که شب و روز در صلواتند چون که مقبل الی الله نشد
حکم و در حقیقت درباره ایشان نازل شده چگونه و صلوة که یک شان از شئون
دین ایشان است بدانکه در نزد هر مظهر شمس اتمین که آن بعد دین است بدیع میگردد
مثل آنکه در ظهور رسول الله لا اله الا الله صیحه روح الله اگر کسی بیگفت حکم اسلام بر او
نمیشد الا اله الا الله لا اله الا الله گوید که مقرر است بمحمد رسول الله ص و همچنین در ظهور سبط
 لا اله الا الله مقبول میشود که مقرر است باشد شهادت در حق او که او نبی همان لا اله الا الله
و شهادت در حق نقطه بیان است ولی آرزو بغیر آن ظهور مقبول نمیکرد مثل آنکه در ظهور
فرقان مقبول گشت الا اله الا الله بدل شد بلسان عربی و اقرار نبوت محمدی م جالی که در جوهرین
دین نوع حکم دارد چگونه است حکم منقطع بآن و امری میی که بر نفسی یکی از اعمال از بند
آن محجب مانده که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل در بسند وجود بر آینه افرغ از لبح
بصر از صراط تجاوز می نمودند و در این شئون محجب نماندند ولی از این شئون هم در عبادت

شمس محجب همان که اگر تیره جوی منحرف شوی شمس او بیان حکم دون علو ایمان خواهند نمود
ولی نظیر ارم همیشه بسبب انداز که کل اینها نزد او ن مثل خاتی است که بر پد تو است حرکت
میدهی آزا بر طور که میخواهی بی کسی راضی میگوند که مجرد واحد موقن شود و عزادار الله
بیند نه در نفس شئی و محجب نشود بنظر کردن در آن شئی که اگر قابل نبود محل امر نمیشد و درین
صلوة قصد کند خدا را و صدق من بلا حمله این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد
از برای حرفی از صرف و واحد اول آنوقت مصحلی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان بر آید
و صادق شد در یوم قیامت و الا دریل مقبول میشود از آن همینقدر که باین نقطه ناظر باشد
و باید عابد در مقام صلوة بنیذ الامبود را و نظر کند الی ابوی خداوند و صده و صده لا
شریک له که اگر در عبادت اسمی با وصفی را در نظر آورد محجب میگردد و مقبول نمیشود عبادت
اون باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد ولم یولد بوده هست و گلشنی دون او
خلق او است و او شناخته نمیشود بکنه ذات او و موصوف میگردد بعز قدس کیونیت او
و سخن عبادت و پریش نیست الا ذات او ولی در کل این شئون از ابواب هدی بیرون نش
که بھر کعتی فتح بابی از ابواب جنت میگردد که عرفان مجرد و احد باشد در یوم ظهور آنها
و آن جنت اجل از این است که صور حدودیه در آن باشد و آن جنتی که در اوصو صدید
هست از لیس تحریر و اسباب ذیب و لحم طری و شراب ظهور و حور مثل قطع باقوت
و در صفائی که شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اول سنده

نداین است که محجبانی با بخار در نزد آن واحد اول که آنجا صرف حب و ظهور است و هنوز
 بمقام صور حدودیه جوهریه نیامده و وقتی که ظاهر میشود بعد آن است نه غیر آن مثلاً
 اگر امروز در معقدهی مجمل هزار مصباح بپور روشن شود که نوعی از صفا و جنت باشد نظر کن
 نمک که با یقوم به او حدیثی است که فرموده اند قبل که در مصباح اسراف نیست این است که فظ
 این حدودات کل مشتمل است از آن واحد اول اگر چه در صدر اسلام پن یبی او نبود الا یک
 مصباح و همچنین در کل ظهورات مشاهده کن لعل در یوم قیامت محجب نمائی و اگر در نزد او
 واحد اول هم باشد و حال آنکه سزاوار است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لاین است که
 پن یبی او مشرق شود ولی حافظ کل این صور حدودیه از واحد متکثره در صغیر او است نه
 نفس واحد اول و نظر کن در ظاهر ملک و استدلال کن و کل خلق را و احواد و احواد و فرض کن
 تا آنکه منتفی شود بواحد اول که رسول الله و حرف حق آن باشد در هر مرتبه از کثر آن واحد
 هست که کل قائم با او است و همچنین صلوة کل خلق از حد خود تجاوز نمیکرد و کل صلواتها
 بنفها ساجدند از برای صلوة حروف حق و کل صلوة حروف حق بنفها ساجدند از برای
 صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند و صبح و صبح مثل نفس صلوة زودم تا کینویات
 مثل او بنی که معاینه اعمال مثل کینویات است اگر چه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة
 اول وجود است ولی همین قسم که کینویات آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اول وجود اول
 خود که آخر وجود باشد که لک کل اعمال را مشاهده کن در سه رکعت از اول صلوة توحید
 ذات کن در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش
 رکعت بعد توحید عبادت و پس در کل الا الله و حده و حده لا شریک له را و همچنین کل
 واحد متکثره را مثل واحد اول پن که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید
 فعل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید
 نیست الا آنچه که در واحد اول تجلی شده و پس خالق الا الله در ذاتی الا الله و میانی الا الله که
 کل را یا تجلی نیست الا شمس واحد و آن حقیقت نیست از لیه است که او بنفها بدل علی الله است
 و کل آنچه میکنند در برای خود با میکنند و او با الله عزوجل و اگر ناظر شوی بر این نظری بینی
 بین بین که شئیت کل اشیاء مشیت ظاهره در ملک است و نداین است که کینویات
 مشیت کینویتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر میگردد
 این است معنی و انتم تزویر نام سخن الزار عون و همچنین مثل زودم بفرودانی تا علی را خود است
 کنی و کل این مراتب را مثل آنکه کف خود را می بینی بیمن و برهان گذران لعل در یوم قیامت
 توانی آنچه نمونود و الا کرد کرد از حکما در معرفه الله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر

ناظر بودند که شای کی را می نویسند و بر کجا وارد می آید و از کجا مشرق شده و در ظل چه ظهوری
 مستقر میگردد بر آینه در یوم قیامت نفع می بخشد ایشان را این است که در یوم قیامت
 کل عرفانها اگر محمود شود ثمری بخشد و الا در هوای فوآد آن نفس میماند و در مقام عبادت
 توحه کنن الا بسوی ذات غیب ازل که مستحق پرستش و عبادت است ولی از آنجائی که توحه
 بان مقترن است با قرار بر آنچه صرف واحد بر آن مستند از معرفت و رضای او و اهل
 شود در مدینه توحید بلا آنکه غیر الله را بینی و اگر نفسی در همین عبادت نظر با هم کند عبادت
 نکرده خدا را و محجب مانده از مقصود الهی عزوجل بلکه کل اسماء بدل است بر اینکه نسبت
 الهی غیر آن و معبودی سواى آن و بهر شیئی که ذکر شئیت بر او شود خلق او است و اوست
 مستحق عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را بشائی که اگر جزای عبادت تو را در
 نابرود تغییرى در پرستش تو او را هم نرسد و اگر در جنت بر او همچنین زیرا که این است شان
 استحقاق عبادت مر خدا را و حده و اگر از خوف عبادت کنی لایق با طاعتش الهی نبوده
 نیست و حکم توحید نمیشود در حق تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و بر جاو آن عبادت کنی
 شریک گردانیده خلق خدا را با او اگر چه خلق محبوب او است که جنت باشد زیرا که ^{جنت}
 هر دو عابدند خدا را و مساجد از برای او و آنچه نزد او است ذات او را عبادت او است ^{استحقاق}
 با خوف از نارد در جنت اگر چه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نارد و در جنت رضای او
 بوده و هست دلی بسبب نفس عبادت بخرد که آن در مقام خود از فضل وجود حق بر آنچه حکمت
 الهیه مقتضی شده جاری میگردد و احب صلوة صلواتی است که از روی روح در بمان شود و
 تطویل محبوب نبوده نیست و هر چه مجرد و جوهر تر باشد غذائش محبوب تر بوده و هست و غیر
 از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکر آنست هست که بر روح در بمان واقع شود
 که اصل عبادت و امتح در جات است و اگر کسی از یک رکعت نماز محجب مانده لاجل کل ما
 علی الارض بخون بوده عند الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است
 اعلاى از آن است و کل رکعات حق طائفه حول نقطه وحدت که مبدء زوال و صلوة
 آن باشد و بدانکه در اینان نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در قبضه او است و
 هیچ شیئی از علم او پوشیده نیست و هیچ شیئی او را عاجز نکند و قادر است بر کل اشیاء و عالم
 است بکل شیئی قبل وجود آن مثل آنکه عالم است بکل شیئی بعد وجود آن و بیان آن در مواقع
 امر شده کل بر آنچه عابد بوده اند خدا را عابد باشد و خواهند بر مواقع امر شده گشت و با سئل
 بان لمنه فطصلین باذن ربکم ثم آیا و تقون ولا تعبدن الا الله و انکم تعلمون بایات الله لقونین

فی ان مثل علی من نظیره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم
 لخص این باب آنکه بدانکه مثل علی من نظیره الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اگر
 طبق رضای خدا باشد مثل کوكب و قمر مثل اول من قابل شمس بحقیقه بر خانه و ثمر آن اینکه اگر در
 یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود شهادت دهند بشی طبع رضای او شهادت او بین کل اینها مثل
 شمس است که با وجود آن آنها مذکور نتوانند شد و قول آن بسیار خفیف ولی لایق در
 بسده هر ظهور بغایت صعب که اگر در صد نزول قرآن کسی ناظر باین نظر میبود اگر کل
 حروف نخیل بر حق می بودند معادل نمیکرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول
 رسول مثل شمس است و آنها دلیل نذکرند نه در نهار و همچنین اگر کسی ناظر باین نظر بود در
 تقطیبان زمین ظهور قول آن را مثل شمس میدید و قول ماسوی آنرا اگر چه حق بود مثل نور
 کوكب در لیل و همچنین در ظهور من نظیره الله اگر کل اهل بیان در زمین ظهور او بقول او عامل
 و وجود خود را داعال خود را مثل کوكب نزد شمس بیند ثمره وجود خود را اخذ نموده و الا
 حکم کوكبیت هم بر آنها نخواهد شد الا بر مومنین بآن که در نهار مخصوصند و در لیل بانور
 این است ثمر این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کل علم و عمل همین است اگر کسی موافق
 شود که اگر کل بر این نظر ناظر بودند در هیچ بسده ظهوری ظاهر ظهور حکم دون بقاد در حق نطق
 نمی نمود این است که کل دلیل خود را می بیند که در صد خود نوری دادند ولی محجب از آنکه
 بسده نهار دیگر نوری نینماید از برای آنها بلکه مضمحل میشود نزد ضیاء شمس و مثل نور کل را
 علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیاء علی من نظیره الله را کلمات او فرض کن که
 کل وجود را بر هم می سپرد و در ظل یک یا نسبت قائم میکند و میگوید از لسان محلی خود که
 خداوند عزوجل باشد انی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فانتون
 و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی وجود هر علم در عرفان بسده امر است الی عود آن نظر
 کن در نجوم انجسیه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مشغیر گشته بودند که بعد از طلوع
 همان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگر چه تا الان هم
 بمان نور هستند و عمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام مؤمن شده میدانی که با نورند و از
 شمس حقیقت محجب مانده که رسول الله باشد و همچنین در بسده هر ظهور تصور کن تا آنکه از ثمره
 وجود خود نزد لقاء محبوب خود محبوب نمائی و گفتار کن فیما نظر من عند الله ثم مثل ما قد
 علمک الله فی کتاب الباب الثانی من الواحد الثامن تسد لول
 یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه ثمة عشر اوقا من القرطاس اللطیف و ثمة عشر

خاتماً نقش علیها اسماء من اسمائک و ان لا یورث من الیت الابیہ و ائمه و زوجة و
 ابنه و انچه داخته و ما علمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس مال علی ما یعزبہ نفس
 لمخص این باب آنکه از آنجائی که مراتب توحید در معرفت حرف نام میگردد که حرف اثبات باشد
 از این جهت حکم شده که ارث نبرد از یت بهر حقیقت الایهت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی
 هفت رتبه توان خدا را بان صفت خود مثل او صد و واحد و واحد و واحد و توحید و توحید و توحید
 و توحید از این حکم است که این نوع تقدیر شده از بسبب امر و بیچ نفسی نیست که اراده نماید
 را و آنچه مناسب مراد او است الا آنکه خدا را خواند بجهت اسمی که ممکن است خواندن هر یک
 را حد قاف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر لکن و فی الله
 بوده مقدر میگردد که جاری شود و ثمره آن اینست که در یوم قیامت که کل احکام مقدر میگردد
 من عند الله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم نگوید مثل آنکه صد و ارث که
 الان در سه تان مین است اگر مبد و ظهور بر نفسی دون آن صد و حکم فرموده بود آن حکم
 رسول الله آید فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز ما لایحیایه در ظل ان عالم
 و آن روز چون بر آن نفس وحده میشود صعب میگردد بر آن الا آنکه نظر مبد و امر کند مثل یومی
 که صد و ارث در قرآن نازل شد معاینه آن روز هم مثل مبد این حکم بر آن نفس است
 و حال آنکه در یوم قیامت تا کل را متحن نفرماید شجره حقیقت خود را معروف با هم ظهور اول نفرماید
 کل باید در در جنتین بصیرت بجندی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف میت جمع
 شده باشد و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومیکه در آن یوم اذن طواف داده شده و
 همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفراید لا تطوفوا اگر کل فی الجین کل کنند در ک طواف
 نموده و الا باطل میگردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الان از برای او جمع شده میکنند
 با مراد بوده قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیبه الله نتوان مثل
 اذن نازل نمود و اگر صین ظهور یعنی یکت نفر بصیر باشد نظر مبد و مین میکنند و
 طائف بوده از برای خدا خالصا و کل همی میگردد رطاع و این همان صراطی است که از
 برای یکنفر اوج از سماه وارض میگردد و از برای آنکه یقین میکنند احد از یقین و ادق از یقین
 میگردد این است که در مبد هر ظهوری اهل بصیرت آن اقل از کبریت امر میبافت زیرا که
 جمعیت یکدیگر و ظهور غرور او امر الهی عمل میکنند اگر چه واقعا با مرتج بوده و از برای او
 ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب میبافت از امر مع او و حال
 آنکه او امر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بسند گمان مطیع حق باشد عمل اگر ظهور واقع شود
 بان اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع میشود مطیع بجان خود اطاعت میکند

آنوقت عیانت اطاعت مثل مؤمنین با جمیل تا قبل از ظهور رسول الله ص کل مطیع بودند خدا
 در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی گامی عمل میکردند ولی صیقل
 رسول الله ص اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بود بطور بدیع ظاهر شد و در مقام مجید
 ایشان لا اله الا الله و در مقام عیسی روح الله محمد رسول الله ص نازل شد و در ذکر متکلم
 او صیبا او علی و الا تسبیح الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی
 جایکه اصول دین اربع کرده چگونه است ظهور شئون احکام دین اودن این است سر
 قول مرحوم شیخ ع در وقتی که کسی از ایشان سوال نموده بود از آن کلام که حضرت میفرماید و
 یسعد و یسیره نفر که در آن روز اقیامی آن ظهورند متحمل میشوند و حضرت صادق ع ذکر گناه
 در حق ایشان میکند بعد از غمی بسیار که نمیتوانی تحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود
 که دست از ولایت امیرالمؤمنین بردار تو بر میداری فی الفور با اقیام نمود بود که حاشا
 و کلام ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باوشنوند و او چون متحمل نشد
 کافرشه ولی طقت نشد و این از آنجائی است که نظر عبده امر نمیکند و ظهور حضرت را
 غیر ظهور رسول الله ص می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ص مشاهده کند بالنسبه ظهور
 عیسی ع متحمل میگردد کلام که ادع تراست از سماء قبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر میکنند
 ادق میگردد از برای او از شعر واحد میگردد درازیف نداین است که مراد ناطق این بوده که
 دست از ولایت امیرالمؤمنین بردارد زیرا که این امری است متع و لم یزل ولا یزال و آن
 حضرت در ظاهر خود بوده دست بگمرا دین بوده که در آن ظهور با اسم امیرالمؤمنین بوده و
 این ظهور بآن اسم محجب شود چنانچه بعینه امیرالمؤمنین ع در زمان رسول خدا ص همان وحی
 عیسی ع بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد ظهوری اگر نظر کنی بسبب امر صراط اوح
 میگردد از هر شیئی اوسی که در امکان است و اگر محجب کردی ادق میگردد از هر شیئی
 که تواند علم تو با و احاطه نمود و اگر کل مؤمنین بیان بصیرت ایشان در حدی رسد که
 کل در محلی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در باین این کل و امر فرقی
 نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنحضرت اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان
 جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف که شانی از شئون
 دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است زودن آن
 مثلاً اگر فرموده بود این مظهر ارث نبند کسی را برسد که تواند لم و هم گفت این است که کل از
 نزد او است و کل محجب همه از او از بسبب وجود تامتی الیه ذکر ایشان را عطا میکند
 لعل در یوم ظهور او همه وجود که ایمان با او است فائز گردند ولی با حسیا بنموده و در هر ظهور

موجب میگردد و همچنین در حال آنکه در سه آن ذکر شده شمره خلق کثیفی در آیه شریفه الله الذی فی
 السموات بغیر عدد و نفا ثم استوی علی العرش و عزّ اشرس و المکرمل بحجری لاجل سسی بدر الامر
 بیفصل الایات لتکلم بقاؤم رکبم تو قنون اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر قطب فرغانه
 است لعل لقاء رسول الله ص که لقاء الله هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در
 دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیت و در سال نازل شده
 در این ظهور ظاهر است که بیست و یک اسبوع نمیکشد و حال آنکه شمره خلق کثیفی را می بینی کل با حکام
 قرآن عال ولی از شمره وجود خود موجب اگر در یوم ظهور بیست و یک آیه از آیات بیان کل مومن
 بقرآن یقین نموده بودند بر این سکا این صفت بعینه همان صفت است که در صدر اسلام بر او
 قرآن نازل شده لعل بمراد الله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کل
 لایشر تلاوت میکنند و طغف نمیشوند بمراد الهی و حال آنکه بری است مظهر صفت از رویت
 کسی که نشناسد او را و لقاء او را لقاء الله یقین نداند اگر کل مومنین بیان در ظهور من لطیفه الله
 یقین کنند بر اینکه او بوده و نقطه بیان لعل بمراد الله در بیان فائز شده باشند و چون که آن رو
 کل بنظر بیان موقد از این جهت ذکر ثل با میشود و الا تعالی شأنه به کل ظهور آخرت را نزل او
 نیست که به کل ظهور دنیا معروف کند خود را اگر چه ظاهر در هر دو اصداست ولی چون شون
 آخرت ابل و عظم است از این جهت بان ذکر میکند ولی چون ظهور قبل کل موقد و همین بیان
 حدیث نیست که ظهور بعد را ادراک کنند بعین از این جهت ذکر میکند بسم ظهور قبل نفس خود را
 لعل اگر نفسی بنمای مجب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول الله ص اگر کل
 مومنین بهیچ یقین میکردند که او است بر آینه بمراد الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او
 اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر می فرماید اسم مبدع ظهور قبل را
 لعل اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و شمره وجود خود فائز گردند ظن فکرکن فیما خلق الله لکم و یخلق
 کل امالکم لله ربکم لتکلم یوم ظهوره باایات تومنون ذلک یوم من لطیفه الله ان تومنن به
 فانکم انتم قد اتمتم بالله و ما نزل الله فی البیان و الا قد اجتمعتم عن لقاء الله و ما نزل الله من قبل
 فی البیان و لا تبصرون فیه فان صبرکم لم یکن الا علی النار و انتم یومئذ لا تعلمون و ان تعلمون
 لا تبصرون و لکن ستعلمون و لما اتخلصون لله انکم لا توقنون فلتخلصن انکم لله ربکم لتکلم
 تطیقن ان تخلفن انکم لمن یظیرن بالحق علی العالمین و لتراقبن اول الظهور ان لا تبصرون فی امر الله
 و تحون عنده لمن الیجدیدین فان هذا نزل انکم ان اتم بالله و آیات من قبل موقنون ما خلقتم
 الا الذلک و ما امرتم بامر الالهذا فلا تتحجبون عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد و کتم بایات الله لیکون

غلط نامه جزوه بیان

* خط تیره مواردی است که چاپ نشده و با ناخوانا می باشد.

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	-	برای	۲۷	۲۷	-	مقبول
۲	۳	بِدْعَا	بدعاً	۲۸	۲۹	لس	کس
۲	۲۵	-	مومنین	۲۹	۷	طع	قِطع
۳	۴	-	نشر	۳۱	۱۸	عل	عَلُو
۳	۲۱	-	بالحق	۳۲	۱	-	الآ
۱۰	۹	ذَلَّ	ذَلَّ	۳۲	۲۷	-	حساب
۱۲	۲۲	-	بشمره	۳۲	۲۸	-	الارض
۱۴	۲۲	-	علو	۳۳	۱۴	-	میشود
۱۴	۲۲	-	است	۳۴	۱۰	-	القيمه
۱۴	۲۷	لَيَسْهَدَنَّ	لَيَسْهَدَنَّ	۳۴	۱۹	متعلقه	متعلقه
۱۵	۹	-	متعلق	۳۴	۲۰	-	رضوان
۱۵	۲۲	بِحَسَنَاتٍ	بِحَسَنَاتٍ	۳۴	۲۶	خائف	خائف
۱۶	۱۸	-	خود	۳۴	۳۰	نتواند	نتواند
۱۷	۲۷	-	خیری	۳۵	۱۴	بحقق	بحقق
۱۸	۳۰	-	منحرف	۳۶	۱۵	حانجه	حانجه
۱۹	۳	هُدَا	هُدَا	۳۷	۱۳	الذَّ	الذَّ
۱۹	۲۸	بَعِيَه	بعینه	۳۷	۱۹	عطيه	عطيه
۲۱	۱	-	مُدْبِتِينَ	۳۷	۱۹	ننظر	ننظر
۲۲	۷	-	که	۳۸	۳	عطيه	عطيه
۲۳	۲۰	مَسْهُمِينَ	متوهمین	۳۹	۱	-	يَسْتَلْذَّ
۲۴	۱۷	-	او	۳۹	۱	غايته	غايته
۲۴	۲۲	هَسْتِيد	هستند	۳۹	۶	-	خود
۲۴	۲۳	مَيَكْنَنْد	میکنند	۴۰	۱۵	سِنَّهَ اللّٰه	سِنَّهَ اللّٰه
۲۷	۱۳	-	نشسته	۴۰	۱۸	محتجب	محتجب
۲۷	۲۲	ان	ان	۴۵	۱	فی	فی
۲۷	۲۵	مَسْحِيْنَ	مسحین	۴۵	۲۲	-	و

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵	۲۳	-	ارضی	۶۹	۱۱	الخلق	الخلق
۴۶	۱۳	-	فاضلین	۶۹	۱۵	سجده	سجده
۴۶	۲۱	انجلیه	انجلیه	۶۹	۲۶	-	خود
۴۷	۲	-		۷۰	۱۲	همینقدر	همینقدر
۴۹	۷	قیامت	قیامت	۷۰	۱۳ و ۲۴	هیچ	هیچ
۵۰	۸	بهیج	بهیج		و ۲۹		
۵۰	۹	حظ	حظ	۷۱	۱۹	زیرا	زیرا
۵۲	۴	شد	شده	۷۲	۱۸	بآنها	بآنها
۵۲	۲۲	-	کبیرا	۷۷	۱	-	شاء
۵۳	۶	کویا	کویا	۷۷	۱۴	باین	باین
۵۴	۹	متجه	مُتجه	۷۷	۲۱	مطلق	مطلق
۵۴	۱۰	میبیند	میبیند	۷۹	۱	فوقیت	وفوقیت
۵۴	۱۴	مستکره	مستکره	۷۹	۱۰	-	حبّهای
۵۴	۲۹	-	او	۷۹	۲۰	است	است
۵۵	۱۱	-	مرتقبین	۸۰	۱	ذاتی	ذاتی
۵۵	۱۸	-	در	۸۱	۸	-	از
۵۸	۱۷	-	چنانچه	۸۲	۶	-	فاناً
۵۹	۲۲	مستغنی	مستغنی	۸۲	۶	متأدین	متأدین
۶۰	۲۱	-	به نبی	۸۳	۴	بوده	بوده
۶۱	۴	-	می شود	۸۹	۲۷	ظین	ظین
۶۱	۵	-	نموده	۹۰	۱۳	نیست	نیست
۶۶	۲۷	بهیج	بهیج	۹۱	۱۱	کسی	کسی
۶۷	۲	آیتیت	آیتیت	۹۱	۱۵	سنت	سنت
۶۷	۱۴	کیانا	کیانا				
۶۸	۳	همچین	همچین				
۶۸	۹	-	را				
۶۸	۱۹	افنده	افنده				
۶۸	۲۸	جی	جی				

توضیح موارد مبهمه و اصطلاحات

صفحه	اصل آیه	توضیحات
۱	خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیء، الابه عجز کلشی از عرفان او (خدا) و تجلی نفرموده به شیء الاینفس او (خدا)	یعنی خداوند نشانه معرفت خود را در هیچ شیء قرار نداده مگر اینکه کل اقرار به عجز خود از عرفان خدا بکنند یعنی کمال اقرار کنند که نمی توانند خدا را بشناسند و همین عجز خود را می توانند بشناسند و منظور از بنفس او مشیت اولیه است یعنی خداوند بوسیله مشیت اولیه به اشیاء تجلی فرموده اند.
۱	او است اول من یومن بمن یظهره - الله و اوست اول من آمن بمن ظهر	یعنی مشیت اولیه اول مؤمن به من یظهره - الله در زمان او و اول مؤمن به خود حضرت باب در زمانش است. منظور از مشیت اولیه در این بیان مظهر امر قبلی است که در موقع ظهور به مظهر امر وقت ایمان می آورد و توضیح این مطلب در مواضع متعدده در بیان و سایر آثار مندرج است. بعنوان مثال: رجوع محمد و مظاهر نفس او بدنیا شد و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوحدانیت او نموده آیات باب او را به کل رسانیدند. (۲/۱) و همچنین: کسی که اول داخل این جنت شد روح القدس بود که قبیل کل ارواح بلقاء الله فائز گردیده و اقرار بوحدانیت او نمود. (ص ۳۷ سطر ۱۲) و همچنین: چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است آن. (ص ۷۸ س ۱۱) در بحار الانوار مجلسی جلد ۱۳ مندرج است که اولین کسی که به حضرت قائم مؤمن می شود حضرت محمد و ثانی حضرت علی است و این همان مطلبی است که در توقیعات قائمیت حضرت اعلی بدان اشاره فرمود از جمله: (ان اول من یایع بی محمد رسول الله ثم علی ...) و لذا خود آن حضرت در توقیع ملا باقر حرف می فرموده اند که - (اننی انا اول عبد قد آمنت به)
۲	و اول خلق کلشی در این آن (حین - زمان) که آن یوم جمعه است.	اشاره دارد به زمان نزول کتاب بیان که آغازش روز جمعه بوده در ضمن اظهار امر

توضیحات	اصل آیه	صفحه
<p>مبارک نیز در روز جمعه بوده است . توضیحات در داخل پرانتز ذکر شده است .</p>	<p>منظم فرموده خلق کَلَشِيْ (بیان) را به عدد کل شیء (۳۶۱) با و امریکه نازل فرموده از ساحت قدس خود و مشرق ساخته از شمس جود خود تا آنکه کَلَشِيْ (انسانها) بذکر کَلَشِيْ (بیان) در کَلَشِيْ (همه چیز) متکمل در کمال گشته از برای ظهور قیامت آخری تا آنکه جزا دهد هر شیء (انسان) را جزای کل شیء (بیان) آن کان من نفی بَعْدِيْهِ و آن کان من اشبات بفضله) اذ علم او بکَلَشِيْ (انسانها) قبیل کَلَشِيْ (بیان) مثل علم او است بکَلَشِيْ (انسانها) بعد کَلَشِيْ (بیان)</p>	۲
<p>یعنی هرگاه ۳۶۱ نفر به من بظهره الله ایمان بیاورند شمره بیان نزد او ظاهر گشته یعنی دین بیان به کمال خود رسیده است .</p>	<p>و هرگاه به عدد کَلَشِيْ از نفوس معتننه راجع با و شوند شمره کَلَشِيْ نزد او ظاهر گشته .</p>	۲
<p>اشاره به این دارد که ممکن است ۳۶۱ نفر هم به او ایمان نیاورند ولی بیان بکمال خود رسد و آن حضرت احکام دین بیان را نسخ کند .</p>	<p>چه بسا که حاضر نشود نزد او کل ابواب کَلَشِيْ و حکم فرماید بعود خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود .</p>	۲
<p>منظور از یک نفس جناب سید حسین کاتب وحی است که رجع کلیه مسلمین است . (رهبران و رهروان)</p>	<p>عدد کل نفوسی که متدین شده بودند بدین قرآن در حسین رجع از کل این نفوس یک نفس بین بیدی الله بوده که عود کَلَشِيْ شده .</p>	۲
<p>منظور کلمه توحید است در دور بیان و همچنین تعداد حروف آن که ۱۹ می شود و می فرمایند که کل بیان راجع به این عدد ۱۹ خواهد شد و نیز میدی خواهد شد برای ظهور من بظهره الله .</p>	<p>در باب اول از عدد کَلَشِيْ امری که خداوند عز و جل فرض نموده کلمه لا اله الا الله حقا حقا از کل بیان راجع با این کلمه خواهد شد و نشر خلق آخر از این کلمه خواهد شد .</p>	۳
<p>یعنی در قلب مردمان .</p>	<p>در کینونات خلق</p>	۳

توضیحات	اصل آیه	صفحه
<p>یعنی این بحث در باره اصل نفوس است نه در باره متفرعات بر اصل چه که متفرعات به اصلشان بازمی گردد اگر اصلشان نفی باشد متفرعاتشان نیز نفی می شود و اگر اصلشان از اثبات باشد متفرعاتشان نیز به اثبات راجع خواهد شد و اگر این نفی و اثبات در حقیقتشان مستقر شده باشد در عود نیز هر کدام به مقر اصلی راجع خواهد شد نفی به نفی اثبات به اثبات .</p>	<p>این در ذکر کینونیت آنها بوده نه در ذکر ما یتفرع علی الکینونیات اذ ما یتفرع الی ما دون الحق یرجع الی کینونیته و کینونیته لما لم یدل علی الله لایذکر عندالله ...</p>	۴
<p>اشاره به اسم مبارک حضرت اعلی یعنی علی محمد که دارای هفت حرف است و توضیح آنکه مراد از کلمه باب آنست که آن حضرت واسطه معرفت خداوند است .</p>	<p>و ان ذات حروف السبع باب الله ...</p>	۴
<p>اشاره دارد به چهار فرشته جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل که این چهار فرشته عبارت از مراتب اربعه و ششون مختصه به مظهر امرالله است که از جنبه وضع شریعت و تکمیل عقول و تربیت افکار جبرائیل است و از حیث اعطای ارزاق روحانی باهل عالم میکائیل است و از جهت آنکه مومنین را زندگانی جاودان می بخشند و انسان را روح ایمان عطا می کند اسرافیل است و از جهت مخالفین و کفار را به جزای اعمال می رساند و قبض روح ایمان از آنها می کند و از حیات ابدیه ممنوع می سازد عزرائیل اطلاق می شود. (اسرار ربانی جلد ۱ ص ۱۱۶)</p>	<p>مخصوص گردانیده خداوند اسماء ایشان را در این کور به حروف حی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون کسسه یا اسماء ابواب اربعه یا انسوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور می شوند.</p>	۵
<p>در این باب در باره رجعت که یکی از اعتقادات اهل شیعده است بحث شده طبق عقاید آنها چهارده معصوم بعد از ظهور امام دوازدهم به دنیا باز خواهند گشت در تایید همین مطلب می فرمایند که حضرت علی بدنی رجعت کرد با هر کس و هر آنچه با او بوده و او دوم مومنین به حضرت نقطه است که جناب ملاعلی بسطامی باشد و حرف سین اشاره دارد به کلمه (بسم الله) که ب حضرت نقطه است سین اول حرف که</p>	<p>در اینکه علی ع راجع شد بدنی با آنچه مومنین با او بودند و دون آن و او ثانی من آمن بالنقطه است بعد از سین .</p>	۵

صفحه	اصل آیه	توضیحات
		<p>بعد از بقرار گرفته و اشاره به اول من آمن است که جناب ملاحسین است و (م) ثانی من آمن که جناب ملا علی بسطامی است و باب های بعدی نیز در باره همین مطلب است جهت درک صحیح این مطلب می توان به ایقان مبارک و مفاوضات مراجعه نمود تا گفته نماید که منظور از رجعت، رجعت اسمی و صفاتی است نه ذاتی.</p>
۶	حضرت حجه (ع) ظاهر شد بآیات و بینات ...	<p>حجه ابن الحسن امام دوازدهم شیعیان است و نقطه بیان حضرت ربا علی و نقطه فرقان حضرت محمد است که می فرمایند من همان امام دوازدهم و حضرت محمد هستم که در ضمن اشاره به مقام توحیدی انبیاء نیز دارد.</p>
۶	<p>باب اول رجوع فرمود بدنیا ... باب دوم " " " باب سوم " " "</p>	<p>باب اول، دوم، سوم و چهارم اشاره دارد به نواب اربعه که بنا به اعتقاد اهل شیعه بعد از غیبت امام دوازدهم به ترتیب نایب امام بودند و رتق و فتق امسور جامعه در دست آنها بود که بعد از وفات چهارمی دوران غیبت کبری آغاز شد و رابطه بین امام دوازدهم و مردم قطع گردید. و این چهار تن عبارت بودند از (عثمان بن سعد - محمد بن عثمان - حسین بن روح - محمد سمیری) حضرت می فرمایند که این چهار باب نیز به دنیا رجعت کردند هر چند که منظور واقعی از نواب اربعه چهار فرشته مقرب درگاه الهی می باشد ولی بطور تلویح بیان شده که منظور خود آن حضرت هستند که دارای مقامات بیشماری بودند. (رجوع شود به ص ۵ باب ۲ از واحد ۱)</p>
۶	خلاصه این باب به قرار ذیل است (چرا آیات حجت است؟)	<p>۱ - آیات بی مثل و بی نظیر است عدم اتیان ۲ - حجت کافیه است. ۳ - حجت باقیه است. ۴ - خداوند این را حجت قرار داده. ۵ - خداوند در قرآن جز به آیات استناد نفرموده. ۶ - قوه خلاقه دارد. ۷ - نافذ است.</p>

صفحه	اصل آیه	توضیحات
۸	اگر چه ظهور شمس حقیقت بنفسها مسدد کل ممکنات است از علو عرفان او	یعنی مظهر امر تنها راه صحیح شناخت ممکنات است به خاطر علو عرفان حق.
۸	آنها شیکه اعراف به حجیت آیات نموده	مراد حروف حسی هستند.
۸	زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علما و حکمای روی ارض را پشت پا زده.	مراد جناب ملاحسین است.
۹	خداوند سوال فرمود به لسان لسان خود.	مراد بلسان مظهر خود سوال فرمود.
۹	والا باطل خواهد شد کینونیت او و حال آنکه بمقاعدی که بتعدد درجات با او می رسد مصابیح متعدده مشرق	یعنی ایمان او باطل خواهد شد.
۱۰	از منسوبین بقرآن محتجب شده اید	مراد از (او) امام دوازدهم یعنی قائم آل محمد است که خود آن حضرت می باشند.
۱۰	اگر اینها می گویند ما عاجسز نیستیم چرا اتیان نمی نمایند بآیه مثل آیات ما از فطرت نه بنحو تکسب و سرقت اگر چه در نزد هر حقی لابد است که بقدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند.	یعنی از ایمان به حضرت یاب که صاحب اطلی قرآن است محتجب هستید.
۱۰	هرگاه مشتبه کاری هم نزد آنها ننموده امر به اینجا منتهیسی نگشته.	مراد از تکسب کسب کردن و درس خواندن نیست بلکه مراد همان سرقت است که از کتب مقدسه کسب یا سرقت نکنند زیرا مخاطبین علما هستند که عمر خود را صرف اکتساب علوم ظاهری کرده اند. و سحره جمع ساحر است که اشاره دارد به ساحران زمان حضرت موسی که در مقابل آن حضرت عصای خود را به مار تبدیل کردند و عصای آن حضرت نیز به اژدها تبدیل شد و مار آنها را خورد که مراد اینست که آن ساحران لااقل در مقابل حضرت موسی اتیان نمودند هر چند که اتیان نشان ضعیف بود ولی این قوم قدرت مقابل بمثل را هم ندارند.
۱۰	کسی که خود را منسوب باسلام می داند.	اشاره به این دارد که در باره امر آن حضرت مشتبه کاری کردند و حقایق را وارونه جلوه دادند.
۱۰		مراد محمد شاه است که آن حضرت میسر داشتند محمد شاه علما را جمع کند تا در حضور خود محمد شاه اتیان حجت و برهان نمایند.

صفحه	اصل آیه	توضیحات
۱۲	این است معنی لاهول و لا قوه الا بالله در تشریح ...	یعنی در شریعت معنی آیه اینست
۱۳	کل ابواب نار راجع می شوند به باب اول چنانچه کل ابواب جنت راجع می شوند به باب اول که کل در کلمه لا اله الا الله جمع می شوند.	یعنی کل ابواب نار به باب اول نار راجع است که اول ممن اعرض باشد و کل ابواب نور نیز به باب اول نور یعنی اول ممن آمن راجع می شود. (توضیحات بیشتر در باب ۴ از واحد ۲ مندرج است).
۱۳	ولی بعد از ارتفاع شجره	یعنی بعد از صعود مظهر امر
۱۳	و از حسین غروب شهدای هست که ادلا هستند بر حجت باقیه	شهداء و ادلا مرتبه‌ای پایین تر از مرایا و در ظل مرایا هستند مراد طبقه‌ای از مؤمنین بیان.
۱۵	چنانچه اگر امروز کسی نظر دریده شجره قرآن کند به یقین مشاهده می کند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الثری مضمحل شده ... و پنج حرفی که دلالت بر اثبات می کنند چگونه در اعلی علیین مرتفع شده	اسامی پنج حرف نفی دقیقا مشخص نشده ولی آنچه مسلم است اینست که در مقابل هر یک از حروف اثبات یکی از حروف نفی قرار دارد یعنی اول حرف نفی در مقابل حضرت محمد و حرف دوم نفی در مقابل حضرت علی و ... و حرف پنجم در مقابل حضرت حسین (ص ۴۴ سطر ۱) منتهی این پنج اسم نفی نیز باید از ۱۹ حرف تشکیل شده باشد و احتمالا پنجمین حرف نفی عبیدالله است (داخل کوفه شو و نظر کن در آنجا نیکه محل قرار نار بوده ص ۴۵ س آخر)
۱۵	این ذکر تکوین نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکوین است.	یعنی خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنار و اثبات را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او به جنت) این مورد در باره تکوین نفی و اثبات است اما تدوین در زمان ظهور مظاهر امر بوقوع می پیوندد بدین ترتیب کسانی که ایمان می آورند به اثبات راجع و کسانی که انکار می کنند به نفی راجع می شوند.
۱۵	علو عبد این است که نظر در انشعاب کلمتین نماید که چگونه بما لانهایه او معدوم می شود و بما لانهایه او مرتفع می گردد.	منظور دو کلمه نفی و اثبات است که نفی معدوم می شود ولی اثبات مرتفع می گردد.
۱۶	چنانچه اشخاصی که داخل در ایمان به قرآن نشده.	مراد مسیحیان هستند.

صفحه	اصل آیه	توضیحات
۱۶	خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یومن بالله و مقترن فرموده بکلمه بعد او و حال آنکه نفس کلمه را خودش می خواند و ملتفت نمی شود.	منظور از کلمه بعد کلمه رسوله است که در ادامه آیه مندرج است (و من لم یومن بالله و رسوله سوره فتح آیه ۱۳) یعنی هر کس که ایمان به خداوند و رسولش نیاورد مراد اینست که ایمان به خدا مقترن است به رسول خدا.
۱۷	چنانچه در صدر اسلام تفسیر باین کلمه در ثانی شده	مراد ثانی حرف اثبات یعنی حضرت علی است.
۱۸	تا آنکه از ارض فواد بارض روح می رسد و از ارض روح بارض نفس و از ارض نفس به ارض جسد ...	اشاره به مراتب ایمانی نفوس است نفوسی که مظهر تجلی خداوند هستند اولوالاقتده و نبوت اولوالارواح و امامت اولوالانفس و بابیت اولوالاجساد (ص ۵۵ س ۲ از آخر جزوه)
۱۹	سنه ۱۲۶۰ که سنه ۱۲۷۰ بعثت می شود	سنه ۱۲۶۰ از اول هجرت و سنه ۱۲۷۰ از اظهار امر علنی حضرت محمد.
۲۰	زیرا که آن بومی است که کل عرض بر خدا می شوند.	یعنی در آن روز کل راجع به خداوند می شوند.
۲۰	تسع تسع عشر عشر آنی از یوم قیامت بهتر است از آنچه سنین ما بین القیامتین می گذرد.	یعنی لحظه ای از روز قیامت بهتر است از فاصله بین دو ظهور.
۲۰	طول لیل خود را در یوم قیامت باطل نکرده.	یعنی مدت ظهور دین خود را در ظهور دیگر باطل نکنید در واقع شمره دین خود را باطل نکنید.
۲۰	حال که یوم قیامت است محل فصل القضاء در این جبل است.	یعنی کسی که جداکننده حق از باطل است در جبل ماکو مسجون است. اشاره به خود آن حضرت است.
۲۰	لعل در قیامت اخیری اگر یلقاء الله فائز نمی گردید آیه الله را هم محزون نکرده باشید از نفع کل مو منین به بیان می گذرد هرگاه شما از ضرر به او بگذرید اگر چه می دانم نخواهید کرد.	یعنی اگر در ظهور بعدی ایمان نمی آورید لا اقل من یظهره الله را هم محزون نکنید اگر شما با و ضرر نرسانید او نیز از نفع ایمان شما می گذرد هر چند که می دانم این کار را نخواهید کرد.
۲۱	باب (موت)	برای موت معانی مختلفی است و معنی واقعی آن تسلیم صرف در برابر مظهر امر است.

صفحه	اصل آیه	توضیحات
۲۱	انما المراد بالبرزخ بیـــــــــــــــــ الظهورین	یعنی در این ظهور معنی برزخ نه آنست که در گذشته تصور می کردند بلکه فاصله بین دو ظهور مراد است .
۲۱	علم خود را خرج می دادند	یعنی علما به زبان اقرار می کردند که موت حق است و به کتاب قرآن عمل می کردند و در ترویج اسلام قولاً و عملاً می کوشیدند و به نسبتی که خود را منسوب با و (حجت خداوند - قائم) می کردند اموالی که تعلق با و یافته بود می گرفتند و حال آنها نفسهای آنها بر خودشان حلال نبود تا چه رسد به اموال حضرت حجت که آن را به باطل بخورند .
۲۲	و اول میت نبوده و ثانی میت بوده و اول چون که میت نشده فانی شده در نفی ...	مراد اینست که چون اول نفی مؤمن نشده لذا میت نیز نبوده و ثانی یعنی اول اثبات چون مؤمن شده لذا لفظ میت بر او اطلاق شده است .
۲۲	بحیث لو یجد احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و یصلحه فاذا ذلك من شئون ملک السموت حیث قد ظهر عند هذا ...	یعنی حرف (ب) چون حالت تسلیم و رضا را دارد بعد از الف قرار گرفته بمسورت خوابیده ولی اگر کسی او را به جای الف قرار دهد حرف (ب) در واقع مقام (الفی) را بدست می آورد . یعنی اگر کسی در مقابل مظهر امر تسلیم صرف و در نهایت خضوع باشد مظهر امر او را به بالاترین مقام سوق می دهد .
۲۲	حتی لو تجد فوق ذلك القرطاس ...	مثال دیگری در تایید مطلب فوق آورده اند بدین صورت اگر روی کاغذی سیاه شده باشد اگر سیاهی از آن زهوده شود آن کاغذ به حالت موت درمی آید که نویسنده، مطلب خود را در آن بنویسد .
۲۳	در نزد کل محقق است که او است اول من اجاب فی الذر حسین ما قال الله ...	عالم ذر عالم ارواح است که خداوند در آن عالم از همه مردمان به خداوندی خود عهد گرفت و همه مردمان این عهد را با خداوند بستند منتهی اول کسی که با خداوند عهد بست حضرت محمد بوده حضرت اعلی می فرمایند که در اول ظهور اول کسی که اجابت کرد حضرت محمد بود که به آن

توضیحات	اصل آیه	صفحه
حضرت ایمان آورد و مراد جناب ملاحظین بودند که رجعت حضرت محمد هستند. لذا منظور از اجاب فی الذر یعنی در اول ظهور حضرت یاب.		
مراد از عرش را محل ظهور مظهر امر یا خود مظهر امر بیان فرموده اند.	چه عرش در فوق سموات باشد بسه زعم متوهمین یا مقر شجره کسه عن الله ناطق است.	۲۳
توضیحات در داخل پرانتز داده شده است.	آنچه گفته می شود لایدرکه من شی به مرآت ظهور او (خدا) راجع می شود که من یظهره الله باشد و او (خدا) است اجل و اعلی از اینکه ذا اشاره بتواند اشاره کند بسوی او (خدا) و من یظهره الله اول خلق او (خدا) است و ذکر ضمیر او (او) راجع بفراد او (من یظهره الله) می گردد و او (من یظهره الله) و فراد او (من یظهره الله) هر دو خلق او (خدا) هستند.	۲۴
مراد مظهر امر یا مشیت اولیه است.	و اوست کاف مستدیره که لم یزل و لایزال حول نفس خود طائف است	۲۵
مراد اینست که مردمان در هر رتبه ایمانی که هستند اعم از مؤمن یا منکر همان عالم برای آنها قبر است و وقتی که نفسی از رتبه اش ترقی یا تنزل کرد از قبر خود خارج شده است. به عنوان مثال اگر از اولو الاجساد ترقی نموده به مرتبه اولوالانفس برسد، در واقع از قبر قبلی خارج شده و به قبر جدید یا عالم جدید وارد گشته است و ایضا این مطلب برای حروف نفی نیز صادق است. اگر مؤمن شوند از عالم نفی یا قبر خود خارج گشته اند و نیز اول من آمن قبر کلیه حروف اثبات است که همه آنها از قبر خود (اول من آمن) خارج شده اند و نیز اول من اعرض قبر کلیه حروف نفی است که همه آنها از قبر خود یعنی اول نفی خارج گشته اند. معنی سوم	از برای هر روحی قبری در حسد امکانه خود مقدر و کل منتهی می گردد در ظهور من یظهره الله بنفسی (اول من آمن) که بیعت او بیعت کل می شود و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و خروج او (اول من آمن) از قبر او، خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان حینی که مظهر الوهیت بیعت رسول الله را از نفس او (ملائحتین) فرمود بیعت آنچه در ظل او محشور می شود نزد بیعت او می شود.	۲۶

توضیحات	اصل آیه	صفحه
<p>همین عالم است که در باب بعدی (سؤال ملائکه در قبر) مذکور گشته است. می فرمایند که ملائکه از مردمان سؤال می کنند و مراد از ملائکه ادلای من یظهروه - الله و مردمان با بیان در زمان ظهور من یظهروه الله است پس قبر نیز همین دنیا می شود.</p>		
<p>منظور از جوهر کل و نفس واحد اول من آمن می باشد که به بعثت او بعثت کل من می شود و در ص ۳۰ س ۱۳ (بعثت کل از نفس احیاء آن زمان می گردد) مذکور است.</p>	<p>بعثت کل بر جوهر کل می شود چنانچه خلق کل بر نفس واحد می شود بعثت کل هم بر نفس واحد می شود.</p>	۲۹
<p>چنانکه بیان فرموده اند این عدد جهت مبالغه بیان گردیده و منظور خاصی نداشته اند.</p>	<p>... ایشان بر صراط حیران مانده، دوست و دو هزار سال، بلکه این از جهت ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده والا ایام و سنین و شهور منقطع است از واقف...</p>	۳۰
<p>صراط به سه مفهوم آمده است: (مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده ص ۳۰ س ۱۹) و (چنانچه امروز صراط الله آیات است ص ۳۱ س ۲۲)</p>	<p>صراط</p>	۳۰
<p>میزان به سه مفهوم آمده است: (در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت است و او امر مشرقه از جود او ص ۳۱ س ۲۷) و (بیان، میزان حق است الی یوم القیمه ص ۱۸ س ۲۰)</p>	<p>میزان</p>	۳۱
<p>حساب کل بیدالله هست ... حساب می فرماید کلشی را بآنچه حساب می فرماید شجره حقیقت ... در یوم قیامت بیک کلمه واحد ... و آن این است انشی انا الله لا اله الا انا رب کلشی هر کس تامل نمود در نار نفی بعدل حساب کرده شد و هر کس تصدیق کرد بنور اثبات بفضل حساب کرده شد.</p>	<p>فی بیان الحساب</p>	۳۲
<p>مراد از فاصله زمانی بین دو ظهور</p>	<p>در طول لیل الیل که ما بین</p>	۳۳

توضیحات	اصل آیه	صفحه
است یعنی از صعود مظهر ظهور قبل تا اظهار امر مظهر ظهور بعدی.	الظهورین است .	
بخاطر این است که این نفوس لایسق درک عظمت ظهور نیستند و لاشعور هستند. لذا خدا را حمد فرموده اند که این چنین نفوسی عظمت امر را درک نکردند.	حمد مر خدا را که امروز نفوس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید	۳۴
شاید مراد نزول کتاب مستطاب اقدس باشد که از سنه ۱۲۷۹ تا زمان نزول آن (۱۲۸۶) هفت سال می شود که در واقع بعد از فصل اکبر به حساب مردمان رسیدگی شد.	سنه سبع از ظهور من یظهره الله سنه حساب است .	۳۴
مراد از کتاب الله قرآن مجید است و مراد از: ماء غیر آسن، لبن، خمر و عسل نهر جاری در بهشت است که در آیات قرآنی به مؤمنان بشارت داده شده که در این ظهور به چهار شان از آثار مبارکه تفسیر شده است .	از هر شان که باشد سوا آنکه آیات باشد که ماء غیر آسن رضوان است و مناجات که لبن لم یتغیر و تفاسیر آیات که خمر حمر و اجوبه و تفاسیر مناجات که عسل مصفی است در کتاب الله هست .	۳۴
مراد قلت و مقام عظیم مؤمن خالص است.	نمی ماند الا مؤمن خالص و او اعزاز کبریت احمر است .	۳۵
مراد اشاره به نظر بسیاری از مجتهدین است که اجتهاد از مجتهد مرده را جایز نمی دانند.	چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و مفتین راجع بانفس خود نموده و عمل بقول میت را بعد از موت او جائز ندانسته .	۳۵
مراد آنست که جنت به مفهوم عرش حقیقت یا مظهر امر است . چنانچه در همین صفحه س ۲۱ هیچ جنتی از ظهور الله در نقطه مشیت اعظم تر نبوده و نیست ... و بعد هیچ جنتی در علم خدا اعظم تر از امیسر - المؤمنین نبوده ... همین قسم درجه بدرجه مراتب ابواب جنت (ائمه) متعددی گردد تا بحروف واحد منتهی می شود. مثلاً در ظهور جنت خامس (مراد حضرت حسین است) هیچ جنتی بعد از جنات سابقه (ائمه قبل از امام حسین) بر آن در حین آخرت حیات او اعظم تر نبود که آنوقت و حیات (تنها) بوده در ارض طف (کربلا) و سکان جنت آنوقت علی بن الحسین و اسراء بوده و	آنچه متعلق بذکر جنت است ... کل در مقام عرش حقیقت باشد که اول متجلی به تجلی او است .	۳۶

توضیحات	اصل آیه	صفحه
همین قسم مشاهده کن کل جنات (بقیه ائمه) را تا بحرف میم (آخرین حرف بسم الله الرحمن الرحیم) منتهی شود .		
منظور حرف سین اقدس در " بسم الله الامنع الاقدس " است .	و منتهی می شود آخر ظهور به جنت سین	۳۷
منظور از سین اول من آمن و مراد از باء (ب) بسم الله است .	در حین ظهور جنت سین جنت باء بر عرش خود هست .	۳۷
منظور از ظهور مشیت ، مشیت اولیه و مراد از نوزده باب حروف بسم الله که واحد اول بیان باشد .	خداوند از برای هر جنتی که ظهور مشیت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده	۳۷
اشاره به " بسم الله الامنع الاقدس " که اقدس ، اشاره به ابواب دارد و امنع اشاره به ائمه و الله اشاره به رسول و اسم اشاره به خداوند دارد .	در قرآن کل راجع می شوند بابواب و ابواب باهل بیت و اهل بیست برسول خدا و رسول خدا بخداوند عز و جل اینست که اسم رابع (اقدس) مدد است من الله باسم ثالث (امنع) و اسم ثالث باسم ثانی (الله) و اسم ثانی باسم اول (اسم)	۳۷
مراد اول من آمن یا حضرت محمد است که قبل از همه به لقاء الله فائز شد .	و کسی که اول داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بقاء الله فائز گردیده و اقرار بوجدانیت او نمود .	۳۷
اشاره است به مرحله دوم از مراحل توحید (تسبیح ، تحمید ، تهلیل و تکبیر) که مراد از تسبیح مقام مشیت و مراد از تحمید مقام اراده یا اول من آمن است .	کل لذات راجع می شود برکن ثانی که محل حمد باشد .	۳۷
مراد از روح اول (اول من آمن) ، نفس (اول من آمن) ، از او (اول من آمن) .	این است که روح اول در حین دخول در جنت اولیه بآنچه ممکن است در امکان از هر فیضی رسیده . چنانچه شماره کل را بیان نموده که راجع بکلمه حمد می گردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه منشعب گردد از او منشعب می گردد از ظهورات جنتیه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر جسد منتهی شود .	۳۷

صفحه	اصل آیه	توضیحات
۳۹	اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده با آیات ، قبل از عدد اسم الله الاغیث که کل داخل شوید و اگر نشده و بعدد اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده‌اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده‌اید رحم بر انفس خود کرده و کل بکلیه در ظل اون نقطه ظاهر که کل داخل نشده‌اید منتظر گردید.	مراد از اسم الله الاغیث سال ۱۵۱۱ و مستغاث ۲۰۰۱ است و منظور است که ظهور موعود بیان نهایتا تا سال ۲۰۰۱ بایستی واقع شده باشد و به تعبیر دیگر مراد از مستغاث (۲۰۰۱) سال ۱۹ از تاریخ بدیع است که مطابق است با ظهور جمال قدم. لازم به تذکر است که تعبیر مستغاث به سال ۱۹ از بیانات حضرت باب مستفاد گردیده چنانکه در لوح حروفات یا الواح هیاکل به تفضیل در این باره مطالبی منسدرج لطفاً به کتاب محاضرات جلد ۱ مراجعه فرمائید. در ضمن اگر ۲۰۰۱ به عدد ۱۰۶ (اللهم) تقسیم شود خارج قسمت عدد ۱۹ که همان مراد از مستغاث بوده، می شود که عدد احد (۱۳) کسر می آید. این تعبیر نیز از خود حضرت باب بوده و متن آن در بیان فارسی باب ۱۰ از واحد ۲ منسدرج است. لذا موعود بیان نهایتا بایستی تا سال ۱۹ بدیع ظهور فرماید ولی قبل از ۱۹ نیز ظهور ممکن است چنانکه در سال ۹ اظهار امر خفی واقع گردید.
۳۹	ظهور حضرت ع ظهور حقیقت مسئول عنها است	مراد ظهور حضرت قائم آل محمد است که حضرت باب باشند.
۴۱	چنانچه ذرات مرایای اعلی مقعد عمارات صدی که در ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده می خوانده و می خوانند.	مراد اشاره به وقایع اصفهان است که در عمارت صدر چند ماه آن حضرت مهمان منوچهر خان بودند.
۴۱	چنانچه هیچ مقعدی از محل شهادت کلمه خامس ادنی در آن روز نبوده	مراد کربلا است که محل شهادت حضرت حسین (ع) بود.
۴۱	همچنین ارضی که آن روز شجره مقابل مستقر بوده... چنانچه امروز اثری و نشانی نه از مستقر بر آن ارض است و نه از او	مراد کوفه است که مرکز حکومت عبیدالله بود که نه اثر از حکومت وی در آنجا هست و نه نشانی از خود او.
۴۱	که می خواند کل را بهر لسانی که بر آن مبعوث گردد. لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله حقا حقا	مراد سیر تکاملی ادیان است که دین بعد نسبت به دین قبلی آکمل است. در ضمن لا اله الا الله حقا حقا ۱۹ حرف دارد که اشاره

توضیحات	اصل آیه	صفحه
<p>واحد اول در دور بیان است .</p> <p>توضیحات داخل پرانتز نوشته شده است .</p>	<p>حقا ، لا اله الا الله حقا حقا حقا حقا ...</p> <p>زیرا که اصل اول نازل (محمد شاه) در صقع خود انقطاع ورزید بسوی خداوند بلکه تا حال شنیده نشده مثل او منقطعی (مراد عدم ایمان اوست) و بوهم آنکه در نزد نفسی (حاج میرزا آقاسی) حق بوده تفویض کل امور با او نموده و حال آنکه آن ثانی (محمد شاه) اول - (معرض) اول قبل (اول حرف اثبات) بوده (مراد از لحاظ اسم که محمد است) ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده شمری بر او نمی بخشد زیرا که اگر صادق بود در نزد ظهور محقق خود توقف نمی نمود و بمقعد خود از لقاء الله محتجب نمی شد و اول ظهور نقطه بیان آنچه خیر در علم خدا بود به او (محمد) یا اول مقبل (ملا محمد حسین) خلق شد و آنچه دون خیر بود به او به اول مدبر (اول من اعرض) خلق شد .</p>	۴۲
<p>مراد اینست که اول من آمن بظهور جدید در ظهور جدید توحید خدا می کنند ولی من لم یؤمن به با ایمان به ظهور قبلی توحید خدا می کنند . لذا این باطل می شود و آن ثابت می ماند .</p>	<p>الا آنکه این بظهور آخرت توحید می کنند و آن بظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او بوده . اینست که آن باطل می گردد و این ثابت می ماند .</p>	۴۲
<p>توضیحات داخل پرانتز نوشته شده است .</p>	<p>هر کس تابع اراده الله شد روح ملکوی (ایمان) در او مستقر گردید الا من استودع الله فیه ذلک الروح فانه یخرج (مگر کسانی که روح ایمانی آنها عاریتی باشد لذا روح ایمانی خارج گشته ، روح عدم ایمانی مستقر می شود) و هر کس تابع نگشت نفس شین (شیطان) در او مستقر گردید . الا من</p>	۴۳

توضیحات	اصل آیه	صفحه
<p>در باره کسانی که بسیار وسواس و شکاک هستند فقط در مساجد جامع نماز می گذارند و در بقیه مساجد نماز بجای نمی آورند .</p>	<p>استودع فانه لابد ان یخرج (مگر کسانی که روح شیطانی آنها عاریتی بوده لذا روح شیطان خارج گشته روح ایمانی جایگزین آن می شود) والا هر دو عبادت می کنند خدا را ، این است که بعد از سجده نکردن شین اولیه (شیطان) بسا شئون او ناطق شد .</p> <p>چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه که کرده وضو نگرفته و نیت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده و کل مردود است .</p>	۴۳
<p>مراد از قاتل حرف خامس شمر است که قاتل حضرت حسین بود .</p>	<p>چنانچه در قرآن احب کلشی نسزد قاتل حرف خامس او بوده که الله اکبر می گفت و متحمل شد آنچه شد .</p>	۴۴
<p>توضیحات داخل پرانتز نوشته شده است .</p>	<p>چنانچه اول حرف نار در بیان (محمد شاه) اگر فهم کلمات عالمی (فقیهی) را که خود را منسوب باهل بیت می داند می کرد هرآینه در نزد خود مفتخر و در نزد کل معزز بود چگونه بر قول مثبت نبوت (حضرت باب) که مظهر ربوبیت صرغه و الوهیت محضهست ظهور دون حب می کرد و قمیصی ابغض کلشی را که اول من اعرض بمحمد (اول نفی) باشد پوشیده بلکه آن (محمدشاه) از این (اول نفی محمد) پوشیده ... ولیکن قمیص این (اول نفی محمدص) بوده که آن (محمدشاه اول نفی بسا ب) پوشیده ... هر کس پناه برد بمن بظهره الله آن روز شئون ایمن (اول نفی محمدص) با آن (اول نفی باب) نمی رسد و معنی اعوذ بالله</p>	۴۴

توضیحات	اصل آیه	صفحه
	در آن روز ایمان با و است (من یظهره الله) نه قول این کلمه (گفتن اعدو)	
توضیحات داخل پرانتز نوشته شده است.	نه اینست که مراد از ابواب مثل باب بلد باشد. بل مثلاً باب جنس در ارض یا (بارفروش) انواری که هستند (جناب قدوس) هستند و در ظل باب کلیمه (باب) ذکـر می شوند و ظل (باب نار) مثل ظل (باب کلیمه نار)	۴۴
به صفحه ۴۵ سطر اول مراجعه شود.	اگر در عدد غیاب ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند.	۴۵
(یعنی مسیحیان که منتظر موعود خود بودند با اینکه موعودشان که حضرت محمد بود آمد ایمان نیاوردند ظهور دیگری نیز ظاهر شد که خود حضرت باب بودند ولی هنوز منتظر ظهورند و مراد از (من یاتی) حضرت محمد است که در سوره صف قرآن به نقل از حضرت مسیح روایت شده که آن حضرت مبشر به ظهور حضرت محمد بودند.) مراد من یظهره الله است که در این دو اسم (غیاب - مستغاث) ظاهر می شود.	(مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عندالله و ایشان هنوز منتظر من یاتی اسم احمد باشند) (و اگر ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفری از برای او نیست.)	۴۵
مراد عبیدالله است که حاکم کوفه بود.	داخل کوفه شو و نظر کن در آنجا ^ش که محل قرار نار بوده	۴۵
یعنی ساعت (قیامت) می آید و شکسی در آن نیست قرآن مجید سوره یوسف آیه ۱۰۷ و در سایر سوره های قرآن با مضامین متفاوت مذکور است و در بحار الانوار جلد ۱۳ فصل حدیث مفضل ابن عمرو کوفی از امام جعفر صادق منقول است که مراد از ساعت حضرت قائم است.	فی بیان ان الساعه آتیه لاریب فیها	۴۶
یعنی به آنچه انفس شما میل ذاتی دارد که شمره وجود است محتجب مانده آید اگر مو من یا کافر شوید نتیجه اش به خودتان باز می گردد.	از شمره وجود خود که مایول الیه انفسکم بوده وهست محتجب آنچه وارد می آید بر نفس خودتان می آید.	۴۶

توضیحات	اصل آیه	صفحه
<p>یعنی استحقاق مظهر امر آن است که حکم قبلی و بعدی او یکی است و فرقی بین دو حکم او در دو ظهور نیست .</p>	<p>آنچه قبیل نازل شده از قبیل او - بوده و حکم قبیل و بعد در نزد عارفین به حق او سواء است اینست استحقاق او .</p>	۴۷
<p>یعنی در زمان حضرت محمد چه بسا مخالفانی قد علم کردند و چون آن حضرت در حق آنها ذکر نازل فرمود لذا نام آنها در تاریخ ماند ولی چون در حق مخالفان بعدی ذکر از آن حضرت نبوده لذا نام آنها بسا فراموشی سپرده شده است . نتیجه آنکه کلام مظهر امر خلق نور یا نار می کند .</p>	<p>نظر کن بعد از غیبت شجره محبت در قرآن چقدر ابواب نار آمده چرا ذکری از ایشان نیست و از قبیل ایشان چگونه ثابت است و برائت کل از ایشان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای اولوالافتاده نبوده و نیست که اگر بحرف علیین تکلم فرماید نفس کلیه (اول نور) در صقع خود خلق می شود با و ... و اگر بحرف دون علیین تکلم فرماید به عدل او در نار نفس کلیه (اول - نار یعنی اول نفی) خلق می شود در صقع خود .</p>	۴۸
<p>در توضیح مطالب قبلی است که حرف اول نفی چون در زمان مظهر امر بمخالفت برمی خیزد لذا نام او می ماند ولی نفی های بعدی چون در مقابل مظهر امر نبوده لذا زیاد اهمیتی ندارند و در واقع دومی نشاء گرفته از اولی است لذا اسمی از آنها برده نمی شود مثل شیطان که در مقابل حضرت آدم که برای همیشه در تاریخ ثبت گردید ولی سایر مخالفان که در زمان مظهر امر نبودند اسمی از آنها برده نمی شود . عبارت دیگر بسیاری از افراد در زمان ظهور بمظهر امر ایمان نمی آورند بعضی از آنها مخالفت می کنند ولی بعضی در مقابل مظهر امر کاری انجام نمی دهند لذا در حق مخالفان حرف نفی مادری شود ولی بقیه چون مخالفتی نمی کنند در حق آنها مظهر امر سخنی ذکر نمی فرماید .</p>	<p>والا چرا حرف قبیل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمی کند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه بخلق سوا بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته عملی کسب کرد خلق وجود او باین می شود .</p>	۴۸
<p>یعنی در محضر من یظهره الله نباید شتون نالائقه از شما سر بزنند که در آن وقت کلمه نار در حق شما ثابت و خلق خواهد</p>	<p>اگر درک ظهور من یظهره الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او و کل اعلی تر از این نیست که ذکر</p>	۴۹

صفحه	اصل آیه	توضیحات
	شئون ناریه در نزد او نشود که غیره الله خلق نار فرماید.	شد.
۴۹	مثل اینکه نازل فرماید و لله ملک السموات والارض و ما بینهما والله علی کلشی قدیر مظهری در بیان بهم می رسد که دلالت بر این آیه کند بلکه الی ما لانهایه مظهر در ظل مظهر بهم می رسد.	یعنی اگر پادشاهی در میان با بیان ظاهر شود در واقع مظهر آیه فوق آن پادشاه است و الی ما لانهایه شخصیتها بی وجود می آیند که دلالت بر خداوند کنند.
۴۹	اگر امر خاصی باشد که کل متبع آن را تا بیوم قیامت مثل فسرص خمس یا او امر مفروضه دیگر	یعنی هر امری را که مظهر امر بفرماید آن قابل اجراست تا ظهور دیگر مانند حکم خمس یا سایر احکام
۴۹	مدنظر بیان نیست الا بسوی من بظهره الله زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست.	یعنی هدف بیان توجه کلیه مؤمنین به سوی من بظهره الله است زیرا رافع بیان (ناسخ بیان) اوست چنانکه نازل کننده بیان نیز اوست.
۴۹	اگر کسی ناظر بعین فوآد باشد می شنود امروز از حروف قرآنیسه الغوث الغوث	مراد مؤمنان حقیقی قرآن است که مایل به تداخل در بیان هستند.
۵۰	ای اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان نموده و از محبوب خود بهیچ شیء محتجب نگشته که ارتفاع بیان عروج بسوی او است و خط آخرت اوست بمنزل ارواح او و ابیان نموده و تعقل نموده امر الله را.	یعنی ای اهل بیان رفتار شما با موعودتان مانند رفتار مسلمین با من نباشد و هیچ چیز مانع ایمان شما به او نشود زیرا کمال بیان در ایمان با اوست و شمره بیان نیز اوست میباید در آن روز فریاد برآورد که وای بیان یا شریعت بیان از بین رفت بلکه تفکر در امر الله نمائید.
۵۰	بل اول نشأة اولی و ثانی نشأة اخری عندالله و عنداولوالاقتیاده محقق است.	یعنی ظهور بعدی همان ظهور قبلی است بنحو اشرف و حتی ظهور اول برای ظهور ثانسی است و ظهور ثانی برای ظهور ثالث است و ظهور ثالث برای ظهور رابع است.
۵۰	روح القدس فی جنان الماقوره ذاق من حدائقنا الباکوره	یعنی روح القدس در جنت الهی از میوه های نوبر باغ ما چشید که مراد کلمات الهی است.
۵۰	ظهورات جزئیه در ظل او ذکر می شود.	مراد ائمه اطهار یا سایر مؤمنین است که خود و آثارشان در ظل ظهور مظهر امر است.
۵۱	مقاعد مرتفعه یا قبور شهداء و ائمه	در باره مقاعد مرتفعه یا قبور شهداء و

صفحه	اصل آیه	توضیحات
۵۱	مادون الله خلق او است در حسد ابداع و اختراع و انشاء و اعدا	ائمه است که اگر من یظهره الله دستسور تخریب یا عدم توجه به آنها را صادر فرماید باید اجراء کنید و اگر دستور فرماید که به آن مقاعد برای زیارت بروید بایست اطاعت کنید. آنچه غیر خداست بنده اوست. ابداع قوس نزول و اختراع قوس صعود است قوس صعود به روحانیات منتهی می شود و قوس نزول به جسمانیات (مکاتیب ۱ ص ۴۸۲) و شاید بتوان گفت که مراد از این چهار عالم مراتب ایمانی نفوس است یعنی ابداع برای اولوالعنه و اختراع برای اولوالارواح و انشاء برای اولوالانفس و اعدا برای اولوالاصاد است یعنی نفوس در هر حسد ایمانی که باشند باز بنده خداوند هستند. به ص ۵۵ س ۱۹ مراجعه شود.
۵۲	والا ناظر (شمر) بوجه خامس (امام حسین) در حین عروج هم بلیقاء الله فائز شده ولی چه شمر از برای او.	یعنی زمانیکه شمر سر امام حسین را قطع می کرد بلیقاء الله فائز شده بود ولی از برای او شمری نداشت چه که موء من نبود.
۵۲	آنچه که اسم شینیت بر او واقع شود از هر شیء در بیان است اسم او و روح متعلق در اسم نه متعلق در شیء که ذات او باشد.	یعنی هر چیزیکه هست اسم او در بیان است و هم روحی که متعلق به آن اسم است نه متعلق به ذات شیء مثل اسم محمد که هم نام محمد است و هم روح متعلق به اسم محمد نه ذات محمد که روح محمد باشد چنانکه می فرمایند: (هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الا آنکه از برای او روحی بوده و هست که متعلق با او است.) بسبب چهارم از واحد دوم
۵۳	هر کس موء من باشد به بیان و تلاوت نماید این آیات اربعه را که مقام خلق و رزق و موت و حیات باشد.	مراد آیه قرآنی است که در مواضع متعدده بیان به آن استناد شده است. ص ۱ س ۱۱ (او است خالق و رازق و او است ... محیی و ممیت ...) که در حقیقت مراد مظهر امر است. رجوع شود به ص ۵ س ۴
۵۳	هر ذکر دون خیری را راجع بسه	مراد حروف نفی هستند (اگر مدلل بر نفی

توضیحات	اصل آیه	صفحه
<p>است در عما یصمتون ذکر شده ص ۵۵ س ۷)</p> <p>یعنی کل بیان در چهار آیه (خلق - رزق - موت - حیات) خلاصه شده و این چهار آیه در ۱۹ اسم خداوند که در واقع اشاره به حروف واحد است خلاصه شده و ۱۹ اسم در آیه (شهد الله ...) و این آیه در (بسم الله) و این هم در نقطه خلاصه شده بطور کلی کل بیان شرح و بسط نقطه است که مقام مظهر می باشد.</p>	<p>صمت حروف نفی داند .</p> <p>کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا</p>	۵۳
<p>این حدیث از حضرت محمد ص است که در کتاب کلمات مکنونه ملا محسن فیض کاشانی مندرج است یعنی خدایا حقایق اشیاء را آنچنان که هست به من بنما که طبق بیان مبارک همه اشیاء متجلی از مظهر مر بوده . لذا حقایق اشیاء به اعتباری یعنی شناخت حقیقی مظهر امر، که آنها غیر ممکن است .</p>	<p>این است معنی قول رسول الله ص اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی</p>	۵۴
<p>به توضیح مطلب صفحه ۵۳ مراجعه شود (مطلب فوق)</p>	<p>ملخص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه است که نوزده اسم ذکر شده</p>	۵۵
<p>که مراد از تلك الایه ای است که ۱۹ اسم دارد و الایه الاولى مظهر امر است .</p>	<p>فی ان ما فی تلك الایه فی الایه الاولى</p>	۵۵
<p>اشاره به مراتب ایمانی نفوس است که هر شخصی در رتبه ای از ایمان واقف است و به طور کلی درجه ایمان مؤمنین اولیه دوره بیان را بیان می فرمایند چه که بعضی از آنها حضرت یاب را مانند ابواب گذشته ، واسطه امام و خلق می دانستند که ایسن عقیده آنها پذیرفته شده و لقب اولسو - الاجساد گرفته اند و عده دیگری از لحاظ ایمان به مرتبه بالاتری صعود کرده آن - حضرت را امام دوازدهم می دانستند عقیده آنها نیز مورد قبول بوده و لقب اولسو - الانفس گرفته اند و اشخاص خاصی که مراتب ایمانی قوی تری داشتند و آن حضرت را رسول الهی می پنداشتند به آنها لقب اولو الارواح داده و به افراد برجسته ای که</p>	<p>زیرا که هر شیء محدود در مقام روح متقمص بقمیم حد می گردد والا در مقام افئده لایری الا الله ...</p>	۵۵

توضیحات	اصل آیه	صفحه
<p>آن حضرت را مشیت اولیه به عنوان ظهور اللہ می دانستند و ایمان کامل نیز همین است لقب اولوالافئده داده و فرموده اند که برای این رتبه حدی و جنودی نیست و تقسیم آثار مبارکه به شئون خمسہ نیز به یک اعتبار از این جا سرچشمه گرفته زیرا صور علمیه شأن ابواب است و تفسیر شأن ائمه یا ابواب هدی و مناجات شان رسول و آیات شأن مجرد مشیت اولیه یا ظهور اللہ یعنی همه این مقامات در آن حضرت جمع بوده ولی با توجه به شرایط زمان آنها را به تدریج بیان فرمودند. چنانچه در ادامه می فرمایند (زیرا که کل اسماء و صفات تکثر همین واحد اول است ص ۵۶ س ۳)</p>		
<p>با توجه به مورد قبلها از اولوالافئده به آئینه سفید و از اولوالارواح به آئینه زرد و از اولوالانفس به آئینه سبز و از اولوالاجساد به آئینه قرمز تعبیر شده و مراد آنست که تجلی این افراد مانند تجلی آئینه نسبت به رنگ خود کم یا بیشتر است بعنوان مثال اولوالافئده که نهایت درجه ایمان است به آئینه سفید که انعکاسش نسبت به سایر رنگها بیشتر است تشبیه شده.</p>	<p>اگر مرآت سفید مقابل شود آیه افئده در او منوجد می گردد...</p>	<p>۵۶</p>
<p>یعنی غیرمومنان نیز به آئینه ای تشبیه شده که رنگش غیر از رنگهای ذکر شده در مورد قبل است و رنگهای آن نشانه کفر و استکبار آنهاست از جمله فرعون چون در - مقابل مظهر امر قرار گرفت ندای انا ربکم الاعلی سر داد.</p>	<p>اگر نعوذ باللہ نفس دون مومنه مقابل شود در مرآت دون السوان محبوبیه ...</p>	<p>۵۶</p>
<p>در بسم اللہ... منظور از (ب) مشیت اولیه است و اگر بجای آن عزالہ گذاشته شود در آن صورت مراد از عز مشیت اولیه است یعنی فرق نمی کند که با حرف ب یا ع یا حرف دیگری شروع شود همان مشیت اولیه است.</p>	<p>اگر در مقام بسم اللہ... عزالہ ذکر شود آنوقت ذکر کینون نیست مشیت بعین می شود زیرا که اگر باء منفصل شود اول ظهور او حرف بعین می گردد.</p>	<p>۵۷</p>
<p>هر چند مراد از (ب) مشیت اولیه در حالت تعیین است و نقطه حالت مجرد آن ولی مراد</p>	<p>اینست سر کلام امیرالمومنین انا النقطه تحت الباء در مقام فکسر</p>	<p>۵۷</p>

توضیحات	اصل آیه	صفحه
از کلام حضرت امیر مطلب فوق نیست بلکه مراد تبعیت از (ب) یا مشیت اولیه است یعنی من در ظل مظهر ظهور هستم. به توضیح ص ۵۵ (اولوالافئده) مراجعه شود.	تطابق حروفی و عددی نه کینونتی و ذکر ذاتی او... چنانچه شیئیت کینونیت افئده و ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان بظهور نقطه بیان متحقق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شوند یا و.	۵۷
با توجه به ص ۲۴ س ۱۰ مراد از مسرات الظهور من یظهره الله است یعنی در ایمن ظهور جانشین حضرت باب من یظهره الله خواهد بود.	و اول مرآتی که تعکس از شمس حقیقت برداشته در کل عوالم امیرالمؤمنین علیه السلام بوده در هر ظهوری باسمى (ظاهر) الی ان ینتهی الی ذلک الظهور فانه مرات الظهور فطوبی لمن قدا سئل فی ظله...	۵۷
یعنی کلمه حیوان نیز بر او حیفاست که اطلاق شود.	چه حد است او را حیفا ذکر حاء است.	۵۸
یعنی اگر خواستید سوهالی از آن حضرت کنید کتبی باشد تا هدیه ای از آن حضرت در پیش شما باشد.	اگر کسی خواهد سوهال کند جائز نیست الا در کتاب.	۵۹
از ظهور آدم تا ظهور حضرت باب ۱۲۲۱۰ - سال گذشته است. البته مراد سالهای معمولی نیست بلکه اشاره به دوره ۶ ظهور از انبیای عظام است که قبل از آن حضرت بودند و دوره هر ظهور کم و بیش هزار سال است پس مراد از ۶ ظهور شش هزار سال است و از طرفی ظهور آن حضرت برابر آن شش ظهور است می شود دوازده هزار سال و چون ظهور آن حضرت بیش از دو برابر ظهورات گذشته است ۲۱۰ سال نیز مزید بر آن گشته. لذا با این حساب از آدم تا حضرت باب ۱۲۲۱۰ سال گذشته است که گاهی به جای این عدد، جوان ۱۲ ساله را بیان فرموده اند (ص ۶۰ س ۲ آخر) که در واقع اشاره به عظمت ظهور است و ظهور آن حضرت	اذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دوویست و ده سال ...	۶۰

صفحه	اصل آیه	توضیحات
۶۱	چنانچه غین دارد نهصد ظاء را - ولی ظاء هزار غین را ندارد.	با شش ظهور قبلی ۷ ظهور می شود و چون ظهور من یظهره الله دو برابر ظهورات قبل است لذا از آن حضرت نیز به جوان ۱۴ ساله تشبیه شده است. (معاضرات و بیان حقایق) اشاره به حروف ابجد است که هشتمین کلمه (ضطخ) است که از لحاظ عددی ظاء (۹۰۰) - غ (۱۰۰۰) می باشد و مراد این است که عدد (۹۰۰) در عدد (۱۰۰۰) هست ولی عدد (۱۰۰۰) در عدد (۹۰۰) نیست .
۶۲	جائز نیست الواح خفیفه الا آنکه مجلد شود.	یعنی الواح مبارکه را حتما مجلد کنید و به صورت تک برگ جمع آوری نکنید . منظور از کلمات صور علمیه است .
۶۴	تفاسیر در مقعد عز خود و کلمات در افق قدس خود	
۶۵	اذن داده شد بر اینکه تسمیه به عبدالبیان در نفوس گذارده شود.	یعنی مؤمنین می توانند اسم عبدالبیان را مانند عبدالله یا عبدالمطلب بر کودکان خود نهند .
۶۵	زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامعه عدد لله می گردد تا آنکه مرآتیی باشد از برای نقطه بیان که آن مرآت لله بوده ...	عدد البیان (۹۴) است که با واحد (۱) عدد (۹۵) بدست می آید که برابر است با کلمه (لله) و مراد آنست که این مرآتیی است از برای خداوند لذا جائز است که از مشتقات بیان نفوس بر خود اسم گذارند .
۶۵	و در حین ذکر هر حرفی از حروف واحد بعدد باب تمامیت عدد این کلمه علیه می گردد.	یعنی حروف بسم الله که همان حروف واحد است ۱۹ حرف دارد که اگر در عدد (۵) کلمه بسم الله ضرب کنیم عدد (۹۵) بدست می آید که کلمه لله است .
۶۶	مثل کتاب مصائبی که الان در این جبل است .	کتاب محرق القلوب در مصائب واقعه کربلا که حضرت اعلی امر می فرمودند در ماکو در محضر مبارک خوانده شود از تالیفات حاج ملا مهدی نراقی جد اعلای حاجی کمال - الدین نراقی است (رحیق مختوم جلد ۲ ص ۴۱۴)
۶۷	نظر کن در کور قرآن که لایق تقمص اسم عالم لایعلم فواد کیست و او خود را در نزد رسول الله چقدر فانی می داند و می بیند .	در باره علمائی است که اسم عالم را بر خود گذاشته اند و خود را در محضر رسول خدا فانی می دانند ولی فتوا بر محقق اسلام می دهند و همین علما در آخر ظهور

توضیحات	اصل آیه	صفحه
<p>در محضر مظهر ظهور خاضع می شوند. یعنی قوه تعقل در اول من آمن بوده و بسا استفاده از آن مو من شد ولی بقیه بسا اینکه این قوه را دارند اما چون تعقل نمی کردند محتجب شدند.</p>	<p>به همان شیء که او ایمان آورده همان شیء در کل بوده چرا محتجب مانده</p>	۷۱
<p>اشاره به هفت مرحله خلقت است (مشیت - اراده - قدر - قضا - اذن - اجل - کتاب) که اولیت و آخریت از صفات اول من آمن هر ظهور است .</p>	<p>ظهور و بطون صفت مشیت است و اول و آخر هندسه اراده ...</p>	۷۱
<p>بدا در ادیان گذشته و همچنین اسلام بوده و به معنی تغییر اراده آمده است یعنی وقتی که خداوند یا پیامبر یا امام وعده ای را به مردم می دادند اگر آن وعده متحقق نمی شد بیان می گردید که در آن بدا شده این کلمه در امر بدیع در معنای جدیدی استعمال شده و آن تغییر اراده - خداوند یا مظهر امر است که قوانین و حدود گذشته را نسخ و قوانین جدیدی را وضع کند یعنی بدا به معنی نسخ است منتهی در اسلام بدا با نسخ فرق داشت ولی در این ظهور این دو کلمه به یک معنی آمده است . (قاموس ایقان) و مراد از رتبه قضا مرحله چهارم از هفت مرحله خلقت است (مشیت - اراده - قدر - قضا ...) و مراد از رتبه رابع یا رکن تکبیر مرحله چهارم از مراتب توحید است (تسبیح - تحمید - تهلیل - تکبیر) و در واقع این چهار مرتبه یا مرحله اشاره به مقامات مظاهر مقدسه بخصوص حضرت سبأ است به عبارت دیگر مقام (بابیت - امامت - رسالت - الوهیت به معنی تجرید مشیت) که در آن حضرت جمع بوده شامل دورانسی است که از اظهار امر یا بعثت آغاز و با شهادت یا صعود آن حضرت خاتمه می یابد وقتی که ایمان از این ۴ مرحله گذشت یعنی به صعود مظهر امر رسید دیگر بدائی بسا نسخی در قوانین گذشته یا حال نخواهد شد</p>	<p>همچنین قبل در فرقان به اسم نسخ مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که همین قدر که به رتبه قضا آمد بدائی از برای او نیست یعنی اگر ایمان برتبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدائی در آنچه قضا شده نیست ... و مراد از رتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است .</p>	۷۲

صفحه	اصل آیه	توضیحات
۷۶	فی انه لا یستل عما یفعل وما دونه یستل عن کلشی	مگر در ظهور بعدی که باز بدها ظاهر خواهد گشت . این باب در باره عصمت کبری مظاهر مقدسه بحث می کند و اینکه هر کاری که مظهر امر کرد همان کار درست است و آن را بایسد میزان گرفت و سایر موازین با آن مقایسه شود .
۷۶	و غیر از برای اون هم ظهوری و بطونی نبوده و نیست .	می فرمایند در عین حال که برای خداوند ظهور و بروزی نیست و در حالت واحد است ولی ظهور و بروزی نیز دارد منتهی حالت عدم ظهور و بروز در ذات ازل است و حالت ظهور و بروز در مظهر امر تحقق می یابد .
۷۷	اگر دو اختیار فرماید خداوند ، مظهر واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اشئین باطل می گردد نظام ملکوت سموات و ارض و ما - بینهما	می فرمایند فعل مظهر امر با فعل خداوند یکی و دو گانگی وجود ندارد و فعل خداوند از طریق مظهر امر ظاهر می شود اگر دو گانگی بین افعال مظهر امر و خداوند باشد نتیجه اش وجود دو قوه در جهان است که منجر به بی نظمی در جهان می شود .
۷۷	در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور به اسم بابیت مشرق	یعنی کلمه باب مترادف با کلمه رسول یا مظهر امر است و این لقب خاص حضرت اعلی است بدین مفهوم که در ادوار گذشته هر یک از مظاهر مقدسه لقب خاصی برای خود انتخاب فرموده بودند و آن لقب نشان مظهریت آن شمس حقیقت بوده از جمله حضرت ابراهیم که لقب خلیل الله برای آن حضرت است و وقتی صحبت از خلیل الله می شود در ذهن تداعی می شود که مراد حضرت ابراهیم است یا کلیم الله که مراد حضرت موسی است یا اینکه همه مظاهر مقدسه کلیم الله هستند ولی این لقب خاص آن حضرت است و یا روح الله لقب خاص حضرت مسیح و یا رسول الله لقب خاص حضرت محمد یا اینکه همه مظاهر مقدسه رسول الله هستند ولی این لقب تنها به حضرت محمد اطلاق شده است و ایضا لقب باب الله مختص

توضیحات	اصل آیه	صفحه
حضرت اعلی است با اینکه همه مظاهر مقدسه باب الله هستند ولی وقتی صحبت از باب می شود به ذهن همه خطور می کند که مراد حضرت اعلی است لذا به جای القاب مظهر مقدسه گذشته این کلمه در این ظهور به جای مظهر امر استعمال شده است .		
یعنی انسانها در زمان فقدان انبیاء تا ظهور بعدی تضرع و زاری می کنند و دچار الم می شوند که از هر المی شدیدتر است زیرا تمامی الم ها از این الم (فقدان انبیاء) سرچشمه می گیرد .	و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او به اشد الم از هر ذی المی زیرا که کل الم در ظل این الم است .	۷۹
منظور از عالم جسد ذاتی عالمی بالاتر از عالم جسمانی است که مظاهر آن ابواب هستند و مترادف است با کلمه تکبیر در مراتب توحید و اگر از آن نیز بالاتر روند به ارض نفس می رسند که مظاهرش ابواب هدی هستند و مترادف است با کلمه تهلیل یا توحید و اگر از آن نیز بالاتر روند به ارض روح می رسند که مظاهرش انبیاء هستند و مترادف با کلمه تحمید و اگر از آن نیز بالاتر روند به ارض فواد می رسند که مظاهرش مطهر الوهیت (باب) است که با کلمه تسبیح مترادف است و بعد از آن کلا توجه به این مظاهر کرده در پیشگاه خداوند ساجد می گردند . و مراد از قبر آخر، قبر آخر من آمن یعنی حضرت قدوس است .	قسم به ذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت با شریکند که اگر از آن ترقی کنند و در عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر تسبیح تسبیح آنی از مظاهر تکبیر دور شوند بلکه لم یزل نزد قبر آخر رحل فناء خود را ساکن کنند .	۷۹
یعنی افرادی که از عالم جسمانی تجاوز نکرده به عالم بالاتری نمی توانند صعود کنند .	هنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین می گردد، صعود نکرده .	۷۹
در باره بد و عود بحث شده که بد احکام و قوانین بوسیله مظهر امر می شود و عود این احکام و قوانین نیز بوسیله مظهر امر بعدی صورت می گیرد چون مظاهر امر یکی هستند لذا تفاوتی نمی کند که مظهر بعدی آن احکام را نسخ کند یا مظهر امر قبلی پس بد و عود یکی است ولی از این	ولی نه این است که این کلمه را در عرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محتجب گردید .	۸۰

توضیحات	اصل آیه	صفحه
<p>نمی توان این نتیجه را گرفت که چون مظاهر امر یکی هستند ایمان به مظهر قبلی از مظهر بعدی کفایت می کند لذا بدین سبب فرموده اند که این کلمه را در عرفان نمی توان جاری نمود.</p>		
<p>یعنی بیت الله الحرام بیت مبارک شیراز است که حد آن ۱۶۷ فرع (عدد اسم الله) در عرض و طول خواهد بود که ظاهر و باطن آن بایستی از آئینه ساخته شود.</p>	<p>بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محل کعبه است .</p>	۹۰
<p>یعنی این بیت ظاهری نشان و حاکی از آن بیت حقیقی (مظهر امر) دارد لذا دستور به بنا کردن آن بیت شده است .</p>	<p>و امر به بیت نیست الا آنکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید، و تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر آن بیت را مرتفع سازند.</p>	۹۰
<p>می فرمایند اگر مردم لیاقت این را داشتند که بر حول مظهر امر طواف کنند امر به ساختن بیت ظاهر نمی شد ولی چون در آن حد نیستند لذا دستور است که بر خاک طواف کنند تا شاید به مقام خود پی برده در ظهور جدید از مظهر امر غافل نشوند ولی در ظهور بعدی چون مردم به بلوغ ایمانی می رسند لذا فرموده اند که قبله یا بیت در آن روز من یتظهره الله است .</p>	<p>و اگر مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی شد همین قدر که نکرده بر اعناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب به او کنند تا آنکه حد خود را شناخته ...</p>	۹۰
<p>منظور از حرف شین شیطان است که مراد حاجی میرزا آقاسی است . (رحیق مختوم جلد ۲ ص ۶۳۵)</p>	<p>ولی همان حرف شین که پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم می کند .</p>	۹۰

آثار و کتب حضرت باب

در دوران کوتاه حیات حضرت باب اعظم آثار و ادعیه و کتب و رسائل بی شماری نازل و با آنکه ایام دوره شایسته حضرتشان بیش از هفت سال به طول نیانجامید مع هذا در این مدت کوتاه بالغ بر پانصد هزار بیت آثار از قلم مبارکشان شرف صدور یافت^(۱)

سرعت نزول آیات به حدی بوده است که در پنج ساعت هزار بیت آیات از قلمشان نزول می یافت^(۲) آثار و نصوص مزبور بنا بر تقسیمی که خود حضرتشان در بیان فارسی فرموده اند بر پنج شان که عبارت از شان آیات و شان دعا و مناجات و شان تفاسیر و شئون فارسیه و شئون علمیه می باشد چنانچه در باب اول از واحد سادس می فرمایند: "و اسم بیان به حقیقت اولیه اطلاق بر آیات وحده می گردد زیرا که اوست حجت عظمی و بینه کبری که دلالت نمی کند الا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق به مناجات و در ثالثیه تفاسیر و رابع به کلمات علمیه و در خامس به کلمات فارسیه می گردد ولی کل در ظل آیات ذکر می گردد.

وجه تسمیه آثار حضرت باب به شئون خمسه که به انهار خمسه نیز نامیده شده است این است که بنا بر معتقدات اسلامی در بهشت چهار چشمه جاری است. چنانچه در سوره محمد قرآن کریم مذکور است "مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من خمر لذه للمشاربین و انهار من عسل مصفی"^(۳)

حضرت باب در تفسیر این آیه شریفه شرح مبسوطی بیان نموده و متذکر می شوند که مراد از چهار چشمه بهشت آیات الهی است که در دوره اسلام بر چهار شان نازل گردیده و نصوص الهی بر چهار نهج از روح شارع جریان یافت و در این ظهور مبارک آیات بر پنج شان که آن را انهار خمسه نامیده اند عز نزول یافته است. چنانچه در باب خامس و العشر از واحد ثانی کتاب بیان فارسی می فرماید.

در کلماتی که نازل می فرماید از هر شان که باشد سوا آنکه آیات باشد که ماء غیر آسن رضوان است و مناجات که لبن لم يتغير و تفاسیر که خمر حمر و اجوبه و

(۱) در اصطلاح ادبیا هر بیت یا هر سطر بی اعراب سی حرف و اگر اعراب هم جزو حروف شماره شود چهل حرف می باشد. چنانچه در باب اول از واحد ششم بیان فارسی مذکور است "انما البیت ثلاثین حرفا و انما الاعراب عشرة."

(۲) در بیان فارسی صفحه ۱۳ و ۱۷ می فرمایند: "و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می گردد."

(۳) مثل بهشتی که وعده به پرهیزکاران داده شده است در آن نهرفاشی است از آبی که گندیده نمی شود و نهرفاشی است از سرهانی که طعم آن بعمیر نمی کند و نهرفاشی است از شراب لذیذ برای آنانی که می آشامند و نهرفاشی است از عسل مصفی.

تفاسیر مناجات که عمل مصفی است در کتاب اللہ هست و شئون فارسیہ بقیہ مثل شئون آیات است زیرا کہ کل از بحر حقیقت جاری می گردد. در باب سادس والعشر از واحد ثالث می فرماید:

" همچنین خط انہار خمسہ نگردد آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در مقعد عز خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیہ در امتناع ارتفاع خود. " اکنون کہ شئون خمسہ حضرت با برآشناختیم لازم است بدانیم کہ از شئون خمسہ حضرت رب اعلیٰ مهمترین قسمت شان آیات می باشد بہ طوریکہ در جمیع آثار حضرتشان دلیل حقاقت خود را آیات دانستہ و تنہا آیات را دال بر صدق ادعای خود می شمارند. چنانچہ در دلائل السبع عربی می فرمایند:

" قل السادس ... قد اظهر اللہ قدرته فی الایات علی شان کل عنہا عاجزون ... ایضا در کتاب بیان الباب الثامن من الواحد السادس مذکور است " اگر کسی بہ غیر آیات اللہ احتجاج کند بر حقیقت نقطہ بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل. در احسن القصص سورہ العلماء می فرمایند: " و انا نحن قد جعلنا الایات حجه لکلمتنا علیکم افتقدرون علی حرف بمثلہا فاتوا برہانکم ان کنتم باللہ الحق بصیرا لو اجتمعت لانس و الجن علی ان یاتوا بمثل سورہ من ہذہ الکتاب لن یستطیعوا ولو کان بعضهم لبعض علی الحق ظہیرا. "

حضرت باب اعظم در لوحی دیگر آیات از مساء مشیت الہی را بر چهار شان دانستہ و چنین می فرمایند: " هو اربعہ آیات فی الآثار فاولہا شان الایات والثانیہ مثال الدعوات و المناجات مع اللہ سبحانہ الذی لوتشاء اللہ لیجری من قلمہ فسی سنتہ ساعات اقل من عدہ الف من دون فکر و لا یكون قلم و الثالثہ شان الخطب التسی لم ینطق بمثلہا احد غیری و الرابعہ شان العلم حیث قد جری من قلمی فی تلک المدۃ الماضیہ صحائف معدودہ و رسائل مسطورہ و کتب محفوظہ. "

حضرت ولی امر اللہ معروفترین آثار حضرت با برآ در جزوہای بہ نام اطلاعات احصائی و تطبیقی مرسوم است، چنین بیان می فرمایند:

بیان فارسی	رسالہ فقہیہ	کتاب الاسماء	رسالہ ذہبیہ
بیان عربی	کتاب الروح	کتاب پنج شان	توقیعات محمد شاہ
قیوم الاسماء	سورہ التوحید	صحیفہ رضویہ	توقیعات حاج میرزا آقاسی
صحیفہ بین الحرمین	لوح حروفات	رسالہ نبوت خاصہ	رسالہ فروع عدلیہ
دلائل السبعہ	خصائل السبعہ	تفسیر سورہ کوثر	تفسیر سورہ والعصر

شئون آیات
بیان فارسی و عربی

از مهمترین آثار حضرت نقطه‌اولی که از شئون آیات به‌شمار می‌رود کتاب بیان فارسی و عربی است^(۴)... بطور اخص این اسم برای دو کتاب تشریحی دوره مظهریت مستقله حضرت نقطه معمول است. کتاب بیان عربی که در حقیقت طرح کلی و اساسی کار است، فقط شامل قسمت مختصری به زبان فارسی و بقیه به لسان عربی است. این اثر جلیل نیز براساس نوزده واحد ترتیب یافته و هر واحدی نوزده باب است به لحاظ آیات و شامل اصول و احکام بدیع است. از مندرجات این کتاب و کتاب بیان فارسی چنین به‌نظر می‌رسد که نزول این اثر مقدم بر نزول بیان فارسی بوده است. نزول کتاب بیان عربی (بر مبنای تقسیم سابق الذکر) کامل نشده چه که فقط تا آخر واحد یازدهم نازل شده است. بیان عربی در آثار و توقیعات به نام کتاب الجزاء نامیده گردیده است.

بیان فارسی در حقیقت متمم بیان عربی بوده و مسائلی که در بیان عربی به طریق اجمال و اختصار نازل گشته بوده در بیان فارسی با تفصیل ذکر و بیان گردیده است. بیان فارسی با آنکه شامل نوزده واحد و نوزده باب می‌باشد ولی فقط تا باب دهم از واحد نهم تنزیل یافته است. بیان فارسی هر بابش شامل آیه‌ای به لسان عربی است که در صدر آن مرقوم و سپس مطلب آن به فارسی تبیین و تشریح و تکمیل شده است. آیات نازل در صدر هر یک از بابهای بیان فارسی با آیات نازل در واحدهای بیان عربی قرابت و شباهت تام دارد. این سفر مبین در خلال شهور سنوات ۱۲۶۳-۱۲۶۴ عز صدور یافته، چه که هیکل مبارک از شعبان ۱۲۶۳ تا جمادی الاولی ۱۲۶۴ در آن قلعه (ماکو) مسجون بودند و در این خصوص در بسیاری از ابواب بیان از جمله در خطبه ابتدائیه چنین می‌فرمایند:

"... در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و ید خلق کل شیء در بیان شد. مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط (ماکو) بود."

و نیز در باب الثامن من الواحد السادس کتاب بیان چنین می‌فرمایند:

"... حال قریب سه سال متجاوز است که امرالله ظاهر شده تا آنکه امروز محل

مقصود خود را در جیل قرار داده‌اند."^(۵)

(۴) حضرت نقطه اولی کلیه آثار خود را به نام بیان تسمیه فرموده و گاهی هم بطور اخص شئون آیات را بیان نامیده‌اند چنانچه در باب السابع العشر من الواحد الثالث می‌فرمایند: کل آثار نقطه مسمی به بیان است ولی این اسم به حقیقت اولیه مختص آیات است.

(۵) در باب التاسع من الواحد الثامن... و باب الثالث عشر من الواحد الخامس

حضرت بهاء‌الله در الواح عدیده این سفر جلیل را تجلیل و آن را به نام کتاب مجید اهل بیان ملقب ساخته و کتاب‌بیان را از آثار دیگر مشخص و ممتاز نموده‌اند و مندرجات آن را مبشری برای ظهور خود دانسته‌اند. چنانچه در مجموعه اقدس بزرگ چاپ بمبئی صفحه ۲۵۲ مذکور است :

" یا ایها الناظر من افکک الابهی و السامع ما تنطق به سدره المنتهی لو احد بنظر الی کتیکالنتی سمیتها بالبیان و یتفکر فیما نزل لتجد کل کتابک منها مبشرا بظهوری و ناطقا باسمی و شاهدا لفسفی و منادیا بامری و ذکری و طلوعی و اشراقی ... "

همانطور که حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع متذکر گشته‌اند با آنکه بسیاری از آثار حضرت رب‌اعلی گرفتار تحریف و تصحیف شد، این سفر جلیل که از هشت هزار آیه ترکیب یافته است برخلاف آثار دیگر از هر نوع تحریف و تبدیل مصون و محفوظ مانده، عین بیان مبارک حضرت ولی امرالله چنین است :

" این کتاب مقدس که محور آثار دور بیان محسوب به تقریباً از هشت هزار آیه ترکیب یافته و برخلاف بسیاری از آثار ثانویه مبارک که دستخوش تصحیف و تحریف واقع گردید بکلی از هرگونه تصرف محفوظ و مصون باقی مانده است . "

نکته قابل توجه تنظیم و ترتیب این کتاب مبارک است که به وضع و ترتیب شخص مقدس مظهر ظهور تجرید و تنظیم شده است . کتب مقدسه قبل، هیچ یک به اراده و نظر صاحب آن منظم نشده و حتی تورات و انجیل هر دو مجموعه یادداشتها و اطلاعاتی است که تعدادی از مؤمنین و حواریون و علماء جمع آوری کرده‌اند و ضمناً شامل تعلیمات و نظریات شاعرین عظیم آنها می باشد کتاب قرآن کریم، گرچه وحی الهی و بیان شخص پیغمبر علیه بهاء‌الله و سلامه است ولی مع ذلک نحوه تقسیم بندی و ترتیب بسیاری از سوره بعداً توسط مؤمنین و حفاظ قرآن صورت گرفته است که ظاهراً قبلاً از آن پیش‌بینی نشده بود. در صورتیکه آثار مقدسه این امر عموماً و کتاب مقدس بیسان که مورد بحث است خصوصاً توسط منزلیین آن تقسیم شده و ترتیب یافته است .

روش و سیاق بیان

روش و سیاق آیات و عبارات بیان مهیمن و مستدل است و ضمن اینکه با کمال عظمت و جلال خواننده را در قبال قدرت معنوی منزل آن متأثر می دارد سراپا استدلال و بیان براهین است که بسیار روان و مؤثر است و همواره قلب هر سلیمی را متقلب می سازد. طرز ترکیب کلمات و جملات بدیع و مستقل است. هیچیک از نویسندگان و ادباء به این روش قبلاً ننوشته‌اند و بعداً نیز کسی توفیق تقلید نیافته است .

یکی از اختصاصات کتاب بیان آنست که ذیل هر مسئله و حکمی از اصول و احکام شریعت ربانی، حکمت نزول و صدور حکم نیز نازل گشته و هیکل مبارک همه جا پس از مقدمه‌ای که در صدر هر باب نازل شده در توضیح و تبیین فارسی علت موضوع را بیان

می فرمایند و مهتر آنکه همه این علل و حکمتها در حقیقت به من یظهره الله راجع است تا همواره مؤمنین به او و ظهور او ناظر و متذکر باشند تا در هنگام ظهور او از ایمان به او محروم نمانند.

مسائلی که در این سفر جلیل عنوان گردیده است اگر چه مختلف می باشد ولیکن می توانیم کلیه آنان را در دو مسئله کلی خلاصه نماییم.

اول ... مقدار اعظم مندرجات کتاب مستطاب بیان فارسی شامل احکام و قوانینی است که در مورد تنظیم روابط اجتماعی مردم و تعیین حقوق مدنی آنان تنظیم یافته و این قوانین در نوع خود کاملاً تازه و بدیع می باشد. از آنجائیکه هدف ظهور حضرت باب تخریب عقاید خرافی مردم و تسطیح افکار و ایجاد استعداد و قابلیت جهت درک ظهور کلی الهی بوده است. لذا قوانین حضرتشان بر این مبنا وضع گشته و مانعند قوانین اسلامی به طرز شدید و غلیظ تدوین یافته است تا بتواند در مدت کوتاهی موهومات و خرافاتی را که بر ذهن مردم مستولی شده بود خراب نموده و آنان را مستعد درک ظهور من یظهره الله نماید.

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع جنس می فرمایند:

" این منشور الهی متضمن اصول و قواعد و احکام و فرائض است که متعمداً به نحو شدید و غلیظ تشریح گردید و منظور از آن انهدام تاسیسات عمیقہ بالیه و ایقاف رؤسای دین و استیفاء غافلین از رقد غفلت و خمودت و ایجاد انقلاب و شمول جدید در قلوب نفوس و تمهید سبیل برای ظهور دور بدیع بوده است. با انزال این کتاب مجید یوم موعود الهی یوم یبع الداع الی شیئی نکر فرا رسیده و حقیقت و یهدم ما کسان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیه که در اخبار و آیات اسلامیہ راجع به ظهور قائم موعود وارد شده تحقق پذیرفت (۶) ظاهراً نظر به قرب ظهور من یظهره الله هیکل مبارک هر دو را ناتمام گذاشته اند و نفس عدم تکمیل دلالت بر این می نماید که ظهور موعود بیان نزدیک است و گرنه از عدل الهی بعید است که شریعتی نازل فرماید و احکامی مقدر دارد ولی فرائض و حدود را کاملاً و مکملاً تعیین ننماید و احتیاجات را پیشبینی ننماید و به صورت ظاهر کتاب آسمانی خود را ناقص گذارد.

دوم - ... کتاب بیان علاوه بر تدوین قوانین مدنی شامل یک سلسله مسائلی است که در زمینه حکمت لاهوت و الهیات بیان گشته و مسائلی از قبیل عرفان الوهیت و صفات الهی و توحید و تشریح مقام مظهریت و همچنین تفاسیری در مورد برخی از مسائل متشابه کتب مقدسه مانند قیامت - معاد - رجعت - بهشت - دوزخ - برزخ - صراط و غیره تبیین و جمیعاً به نحو تازه و بدیع تشریح گردیده است که اکنون محض مزید تبصر نمونه‌ای از مندرجات آن را خاطر نشان می سازیم:

۱ - جنت هر شیئی کمال آن شیئی است در حد خود

۲ - کل عوالم در ظل همین عالم متحقق می شود. (۷)

بیان مشهود است .

وصف بیان

جمال قدم در لوح احمد در باره بیان چنین می فرمایند:

" قل انه لسلطان الرسل و كتابه لام الكتاب "

و نیز می فرمایند:

" ... به این ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده ... و

بیان فارسی مخصوص در این ظهور امضاء شده " (اسرار الاثار جلد ۲ ص ۱۰۳)

و نیز می فرمایند:

" حق شاهد و گواه است که این مظلوم بیان را تلاوت ننموده و مطالبش را

ندیده این قدر معلوم و واضح و میرهن است که کتاب بیان را اس کتب خود قرار فرموده "

(اسرار الاثار جلد ۲ ص ۱۰۵)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

" کتاب بیان به کتاب اقدس جمیع احکامش منسوخ است مگر احکامی که در کتاب

اقدس مذکور و تاکید شده است . مرجع کل کتاب اقدس نه بیان، احکام بیان منسوخ

است . " (اسرار الاثار جلد ۲ ص ۱۰۶)

در تدوین این قسمت از مراجع ذیل استفاده شده است :

قاموس ایقان جلد ۱ - معرفی کتاب بیان بقلم جناب دکتر محمد افغان - قرن

بدیع جلد ۱ - سیری در آثار عرفانی امر بهائی بقلم جناب بخت آور

دلائل سببه فارسی

کتاب دلائل سببه از مهمترین آثار استدلالی حضرت باب شمرده شده و دارای -

بیان فصیح و تمیانی بلیغ و مضامینی بدیع و براهینی متقن و متین است در این سفر

جلیل علاوه بر حجج و ادله قاطعه که بر حقانیت امر الهی اتیان و حجت و برهان بر

اهل اکوان اکمال گردیده ذکر هفت مظهر ملکیت که در ایام مبارک صاحب سلطنت و قدرت

بوده و کل از درک حقیقت غافل و ذاهل مانده اند و همچنین ذکر علماء انجیل و بیان

مسئولیت آنان که در صورت اقبال و معرفت امر حضرت یزدان در دور فرقان البتّه جمع

کشیری از ملت روح بر اثر اقدام ایشان به فیض ایمان موفق می گشتند حائز نهایت

اهمیت است . دلائل سببه از آثار نازله در ماکوست و این مطلب در متن رساله در دو

موضع به صراحت بیان شده است از جمله (حال نظرکن آن لقا را که کل از برای

آن خلق شده نظر آن لذا را جیل ماگو برمی دارد) و با توجه به ایام نه ماهه اقامت آن هیکل انور (شعبان ۱۲۶۳ - جمادی الاول ۱۲۶۴) در ماگو و نیز نزول کتاب مستطاب بیان می توان مستفاد داشت که این دو اثر مبارک با اندک تقدم در نزول دلایل سبعة مقارن یکدیگر بوده در خصوص مخاطب این اثر مبارک نخست باید متذکر بود که هیچیک از متقدمین و مورخین در این باره ذکری نکرده اند و در تواریخ و مدارک موجود اشاره یا تصریحی موجود نیست و اگر چه بعضی قرائن در خاتمه کتاب متضمن تطبیسن این مطلب است که شخص معلومی تقاضای مدور چنین استدلالیه ای نموده اما اکتسارات دیگری در متن زیارت می شود که خواننده را بر آن می دارد که چنین تصور نماییست این اثر بالاستقلال به منظور هدایت و تبلیغ عموم و به لحن و اسلوب بدیع و سهیل و جامع نازل شده است ... مانند (ترا وصیت می کنم در بیان که در نزد هر ظهوری سده دلیل آن ظهور در مقام احتیاج برآئی نه به غیر آن) که خطاب عمومی با اهل بیستان محسوب نه مخاطب مخصوص ... و همچنین (زیرا که خودت یکی هستی از تلامذه مرفوع سید رفع الله در جنه ... و اگر از غیر اصحاب او هستی) که اشاره به شاگردی جناب سید کاظم نه از جهت اساس مطلب است چنانکه بلافاصله ذکر دیگران و غیر اصحاب معظم لسه شده بلکه از جهت تفضیح مقام آن بزرگ مرد روحانی است .

از بعضی قرائن چنین به نظر می رسد که نشر دلایل سبعة تقدم زمانی دارد زیرا سیاق مطالب و تعالیم در این رساله بر مبنای اصول اسلامی است ظهور حضرتش ظهور قائم موعود منتظر و قیام قیامت است و اگر چه ظهور جدید است که بشارتش در حدیث اسلامی داده شده اما به نظر مردم مکمل دوره اسلام و مصلح اصول و احکام اسلامی است و از شرع جدید و استقلال اصول و احکام که منصوص و مصرح کتاب مستطاب بیان است در دلایل سبعة جز با اشاره و کنایه ذکری نیست .

سیاق استدلال در رساله دلایل سبعة فارسی با بین مطلب آغاز می شود که " خداوند لم یزل به استقلال استجلال ذات مقدس خود بوده ... " در جریان مطالب رساله دلایل سبعة ذکر مشیت اولیه - وحدت انبیا - استمرار فیض الهی - حجت قاطعه یعنی کتاب الله و آیات مذکور اساس دلایل آیات به هفت دلیل بیان شده و معجزات اقترا حیسبه بی ارزش و اعتبار شمرده شده است :

- ۱ - غیرالله قادر نیست بر انزال آیه ای
- ۲ - خداوند در فرقان بر حقیقت رسول الله به غیر از آیات استدلال به چیز دیگری نفرموده
- ۳ - اگر آیات قرآنی اعظم از آیات کل انبیا نبوده چگونه به این نسخ شده کتسب

آنها

۴ - نفس فرقان بنفسه کفایت می کند از کل معجزات دیگر

۵ - به دلیل عقل با تو تکلم می نمایم (پیغمبری که ندیده‌ای معجزه‌ای که ندیده‌ای اگر لاعن شعور شدی چرا شدی و اگر به حجیت فرقان شدی یا اینکه به محض حسب فطرت نزد استماع ذکرالله خاضع و خاشع شدی ... حجت تو متقن بوده و هست .

۶ - بدعیت آیات

۷ - دلیل تقریر (بعد از آن که نفسی نسبت داد خود را به آن که من از قبسسل او حجتم و اظهار بینده نموده و او جسل و عزوز مقام ابطال او کسی را ظاهر نفرمود دلیل است بر آنکه من عندالله بوده و هست .

در تلو این رساله کبیرالمعانی مفاهیم و مسائل زیادی مورد اشاره و تعلیم قرار گرفته است . جهت اطلاع بیشتر به مقاله معرفی دلائل سبعة به قلم جناب افضلسان مراجعه شود . آهنگ بدیع سال ۲۴ شماره (۱۱ و ۱۲)

دلائل سبعة عربی

دلائل سبعة عربی مشتمل بر خطبه ایست و متنی در باره حجیت و دلیلیت آیسمات همان مطالبی که در قسمت فارسی نیز مفصل و مشروح ذکر شده است .

- رساله دلائل السبع از نقطه بیان در سخن ماکو مادر گردید و در نسخ موجوده به خطوط مختلف در بعضی خطبه مفصل عربی بسم الله الفرد الفرد الی آخرها ثبت است و نسخه اولیه یا معتبر بدست نیست . (اسرار الاثار جلد ۴)

قسم عربی این کتاب را با وجود عدم تفصیل و تبویب می توان مشتمل بر مطالب اربعه ذیل دانست :

۱ - خطبه کتاب در حمد ذات مطلق باری و ذکر اسماء حسنی با اشتقاق آنها از کلمه مبارکه فرد .

۲ - ذکر دلائل سبعة یا ذکر شئون سبعة حجیت آیات (که در قسمت فارسی به این هفت دلیل اشارت شد)

۳ - خاتمه کتاب در ذکر مطالب مهمه است . (عظمت امر بیان نسبت با مر فرقان - آیات مخلوق خداست و مخلوق را به خالق باید شناخت ... خلق جمیع اشیا با مر واحدی از نزد خالق است ...)

۴ - نتیجه کتاب ... مثل جمیع آثار مبارکه حضرت رب اعلی تحذیر اهل بیان است از اقتداء به امم سابقه و استناد به نظایر این اوهام در انکار من ینظره السسبه

تعالی شانه .

جهت اطلاع بیشتر به آهنگ بدیع شماره ۱۱ و ۱۲ سال ۱۸ نوشته جناب داوودی -

مراجعه فرمائید .

کتاب الروح

این کتاب در دوره شیراز (دوره توقف مبارک در شیراز و حج - جمادی الاول ۱۲۶۰ تا بهستان ۱۲۶۲) عز صدر یافته است تاریخ نزول آن در ظهور الحق (ص ۲۸۸) پس از مراجعت از حج قید شده است و محتملا همان است که در فهرست مذکور ص ۲۹۰ به نسام کتاب العلوویه تسمیه و معرفی شده است بنا بر بیان مبارک این کتاب حاوی ۷۰۰ سوره بوده است . متأسفانه نسخ آن معدود و کمیاب است این کتاب نیز بر نهج آیات است . (مقاله جناب افنان)

اخیرا یک نسخه خطی از این کتاب بدست آمده که جمعا دارای ۴۱۲ سوره است که سوره آخر نا تمام می باشد .

در یکی از توقیعات حضرت باب اعظم کتب و صحافی که بین سالهای ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۲ از قلم آن حضرت نازل شده به تفصیل مذکور و هر یک از آثار به نام یکی از آل الله (پیغمبر اکرم و حضرت فاطمه و ائمه شیعه) تسمیه گردیده است و در ردیف دوم از فهرست مذکور چنین مرقوم است :

" و الثانی کتاب العلوویه و هو الذی قد همل فیہ سبعماہ سوره محکمه التسی کل واحد منها سبح آیات . "

و در توقیعی دیگر راجع به کتاب الروح است قوله الکریم :

" و اعمل کتاب الروح خانه اعظم الکتب ثم بلغ الی کل العلما ان فرغت و لا تغفل من هذا الامر . "

و نیز قوله :

" کتاب العدل سبعماہ سوره ثم شاهد نور الله فی آیاتها "

و اینکه در بعضی فهرستهای ارائه شده به وسیله مورخین و مستشرقین از جمله آثار نازل از قلم آن حضرت کتاب العدل را ذکر کرده اند با توجه به نص اخیر ظاهرا مقصود همان کتاب الروح است که در توقیع دیگر نیز به کتاب العلوویه تسمیه گردیده است .

از خصوصیات بارز آیات نازل در کتاب الروح آنست که حضرت نقطه اولی یعنی مغاطب و منشی و منزل آیات در خلال سور متعدد کتاب با عناوین ذکر و باب مذکورند

و معذک و تحت همین عناوین نزول وحی و الهام ربانی و فیض مستقیم و بلاواسطه الهی بر صدر منیر صفای طلعت اعلیٰ علنا و واضحا از کلیه آیات ظاهر و مستفاد است .
 خصوصیت دیگر آیات نازلہ در این سفر جلیل آنست که نزول وحی و تجلی الهی بر آن حضرت غالباً به عبارت روح و نزول روح بیان شده و شاید وجه تسمیه آن بسبب کتاب الروح نیز همین امر باشد همچنین از تعداد کثیری از آیات کاملاً مفهوم است که تمام یا قسمت اعظم کتاب حین سفر دریا و در کشتی (سفینه - فلک) نازل شده است اینک آیاتی چند متضمن مطالب مذکور و هم برای اطلاع از سبک و سیاق آیات از آن کتاب نقل می گردد قوله الاعلیٰ :

- ۱ - ان "هذا کتاب من لدنا فی ذکر المقربین اولئک الذین قد آمنوا بذكر اسم ربک قبل الحج من حکم ربه و ان بعضا منهم فی حکم الکتاب لمن المرسلین .
- ۲ - سبحان الذی قد نزل الروح بالامر الا ان الحکم لله و کل الیه ليعشرون ... قل انما اتبع ما نزل الروح فی قلبی و لا ريب انہ تنزیل من عزیز حکیم .
- ۳ - الحمد لله الذی قد نزل الروح علی من یشاء من عباده و انه لا اله الا هو العزیز الحکیم .

(مقاله کتاب الروح، بدیع الله فرید، آهنگ بدیع ۸ و ۷ / ۲۵)

رساله نبوت خاصه

رساله نبوت خاصه که تقریباً یکهزار و یکصد بیت معادل پنج جزء و نیم قرآن می شود از قلم حضرت نقطه اولی جل ذکره به خواهر منوچهرخان والی اصفهان در حضور خود او و جماعتی از اجله ارباب علم به لسان عربی در منزل سلطان العلماء امام جمعه آن شهر که مهماندار حضرت اعلیٰ بود بدون سکون قلم عز نزول یافت و بلافاصله در همان مجلس توسط یکی از اهل علم تلاوت و موجب حیرت و اندکاش مستمعین و سبب ایمان و ایقان شخص والی گردید. آن آیات با هرات که مانند سیل از قله علم و حکمت آن حضرت جریان یافته است مشتمل می باشد:

- ۱ - بر خطبه بدیعه بلبلغای در حمد حضرت باری عز و جل متضمن بیان توحید و تقدیس و تنزیه ذاتی و تجلیات صفاتی و شئون افعال
- ۲ - بر شعوت محمد مصطفی
- ۳ - بر مناقب اولاد ظاهریین او طوالت الله علیهم اجمعین و ذکر مقامات عالیه کمال و شرح جهات وحدت و بینونت آنان و بیان بدئیت و ختمیت و نبوت و ولایت .
- ۴ - آنگاه نام معتمدالدوله را با تجلیل می برند و تصریح می فرمایند که ایمن

۵ - سپس با عباراتی زیبا و مطمئن بشرح خلقت و مراتب ابداع و اختراع و کیفیت قوس نزول و صعود و جگونگی ظهور مشیت و اراده و عوالم مجردات و مادیات و مبادی و غایات می پردازند و کل اینها را بوجهی خاص مرتبط به مسئله ولایت مطلقه و نبوت کلیه می فرمایند و حدیث اولنا محمد اوسنا محمد و آخرنا محمد را تفسیری بدیع می کنند و کم کم مطلب را به بیان نبوت خاصه یعنی اثبات حقانیت حضرت رسول اکرم منجر می سازند آنگاه از اسم آن حضرت و عدد حروف نام شریفش همچنین از اوطاف هیکل و سیمای مبارکش از سرتا قدم حتی مردمک چشم و سایر شئون جسدیه و شمایل اخلاقیه شیر نبوت او دلیل می آورند و نیز به شرحی که انسان از فصاحت و جلاوتش به طرب می آید و از اوج دریای معارفش در عجب می شود از اسامی ابوبین و اجداد و عدد ازدواج و اولاد و تعداد سنوات عمر و علامت روز و ماه و سال ولادت و وفات نظر به اوضاع سماوی بر حقیقت وجود مسعودش اتیان برهمنان می کنند و بعد از آنکه ذرات زمین و آسمان را از جوهریات و عرضیات و ازمنه و امکانه و طبایع و شرایع و غیرذلتک برحقانیت او شاهد می آورند مطلب را بدمعجزات حضرتش می کشانند و می فرمایند اعظم از همه آنها قرآن است که خداوند آوردن مثل آن را در امکان هیچکس ننهاده بعد با تعبیری ملیح توضیح می دهند که مراد از مثلثیت عبارت از قوه الهیه و قدرت ربانیه و کلمات قدوسیه و معانی لطیفیه قرآنیست که احدی از عهده اتیان مثل آن بر نمی آید و آیه "لوانزلنا هذا القرآن علی جبل لرائته خاشعا متصدعا من خشیه الله" اشاره به همین معنی است مقصود صورت کلمات ظاهره نیست چه که این حروف و کلمات را تماما اعراب هم در اختیار داشتند و از آنها تراکیبی بوجود می آوردند ولی فاقد آن مزایای معنویه بود و آثاری بر آن ترکیبات مترتب نمی شد آن گاه ضمن بیان مسائل عالییه دیگر و خصوص در اسمای حسناى الهی می فرمایند حسق جل جلاله را اسم مکنون مخزونی است که قاشم آن را در یوم خود ظاهر می فرماید و چون خود هنوز اظهار قاشمیت نفرموده بودند علائم و کلمات مدعی این مقام را در برده بیان می کنند و بالجمله ایسن رساله شریفه مانند سایر آثار مبارکه اش بحر است زخار مملو از معارف بدیعیه که بزرگان عرفا و اساطین حکما و محققین شیخیه و متبحرین اهل خبر و حدیث همگی می توانند از آن بهره وافى بردارند.

(آهنگ بدیع، ۱۷/۱۰ آقای عزیزالله سلیمانی)

تفسیر سوره یوسف یا احسن القصص یا قیوم الاسماء

اولین اثر قلمی حضرت رب اعلی بعد از بعثت تفسیری بر سوره مبارکه یوسف قرآن می باشد که حضرت بهاء الله آن را اول و اعظم و اکبر از جمیع کتب دور بیان توصیف فرموده اند اولین سوره آن در شیراز شب پنجم جمادی الاولی در حضور جناب ملا حسین بشرویه درست چند لحظه پس از اظهار امر از قلم مبارک نازل و به قیوم الاسماء یا احسن القصص موسوم گردید تسمیه این تفسیر به احسن القصص بدان جهت بود که قرآن کریم سوره یوسف را بهترین و نیکوترین قصه ها دانسته و می فرماید:

" و نقص علیک احسن القصص " یعنی بهترین قصه ها را بر تو قصه نمودیم. این سوره مجموعاً ۱۱۱ آیه دارد که در تفسیر هر آیه یک سوره از قلم حضرت یاب نازل گردیده است و هر سوره دارای ۴۰ آیه و مدت نزول این اثر چهل شبانه روز بسوده است. (توقیع مبارک به خال اعظم)

تفسیر سوره یوسف فاتحه اش به ذکر مقام و دعوی حضرت یاب و خطابات و انذارا^ت شدیدیه به معشر ملوک و ابناء ملوک آغاز می شود. در این کتاب مبین آن جمال ازلسی عاقبت پروبال محمد شاه را بیان و وزیر اعظم حاجی میرزا آقاسی را به ترک مقام و شو^ن دنیویه امر می فرماید و همچنین علماء و رؤسای دین خصوصاً حزب شیعه را نصیحت و انذار و به توجه به حق و حقیقت دعوت می نماید ظهور حضرت بهاء الله علیه و آله و سلم و سیدالاکبر را تبشیر و مقامات و شوه و نبات آن وجود مقدس را تجلیل و تبه صراحت تام اصالت و جامعیت امر بیان را اعلان و حقیقت رسالت خویش را تشریح و عزت و نصرت محتومه دین الله را تایید و سگان غرب را به خطاب عظیم (اخرجوا من دیارکم لنصرالله) مخاطب و اهل ارض را از انتقام کبیر اکبر تحذیر و پیروان فرقان را انذار و تایید می فرماید که اگر از حکم الهی اعراض نمایند نار اکبر آنان را احاطه خواهد کرد و نیز به مقام شهادت هیکل اطهر و فدای جان در سیل جانسان اشاره نموده رفعت شان و علو منزلت اهل بهاء اصحاب سفینه همراه را می ستاید و ظلمت و زوال پاره ای از انجم ظاهره در سما بیان را پیش بینی می فرماید و در حق غاصبین مقام امامت که در ارض فرات علیه حضرت حسین علیه السلام به معارضه و معاربه قیام نموده اند طلب عذاب می نماید.

گرچه در برخی از آیات بنا بر مصلحتی مقام خود را نیابت قائم معرفی نمودند ولی مقام نیابت در حقیقت یک لفافه ظاهری و موقنی برای مقام رسالتشان محسوب می گردید چنانچه حضرتشان در اول سوره الملک (اولین سوره) خود را ببه

مقام رسالت مستقله منسوب و به فیض وحی مؤید و مربوط دانسته و تنزیل سوره الملک را به مدد فیض روح قدسی که مستقیماً بر قلب منیرشان تحلی می یابد معرفی فرموده^{ند} چنانچه در ابتدای این سوره می فرمایند:

" الحمد لله الذي نزل الكتاب على عبده ليكون للعالمين نورا وهاجا "

واضح است که نزول کتاب حاکی از مقام رسالت عظیم آن حضرت می باشد. همچنانکه آفتاب در طلوع صبح با انواری ضعیف و با حرارتی قلیل پرتو افشانی نموده بعد از آنکه به وسط آسمان رسید به اشد قوا نور خود را بر عالمیان ارزانی می دارد آفتاب وجود حضرت رب اعلی نیز در بدو ظهور چند صباحی خود را پشت پسرده الفاظی مانند بابت مخفی فرمودند تا هر زمان که استعداد روحانی در مردم ایجاد شد جمال آسمانی خود را بر عالمیان به تماشا ظاهر فرماید و مقام شاریت و رسالت خود را آشکار نماید چنانچه خود در احسن القصص بدین نکته اشاره نموده و می فرمایند:

" يا قره العين (باب) لا تجعل يدك ميسوطة على الامر لان الناس في سكران "

و حضرت بهاء الله نیز در کیفیت نزول احسن القصص بدین مسئله اشاره نموده در لوحی چنین می فرمایند:

" تفسير احسن القصص بما عند القوم نازل شده و این نظر به فضل بحت بوده گسه شاید اهل غفلت و جهل به جبروت علم صعود نمایند چنانچه اکثر از مطالب مذکوره در آن مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و اگر از اول بما اراد الله نازل می شد احدی حمی نمی نمود و باقی نمی ماند ذلک من فضله علی خلقه و جوده علی عباده . "

ملاحظه نمائید که اول امر آن حضرت به بابت خود را ظاهر فرمود این نظر بدان بود که طیور افنده انام در آن زمان قادر بر طیران فوق آن مقام نبودند. حضرت باب در خلال تفسیر سوره یوسف ظهور آئینده را به نام من ینظره الله و بهاء الله و بقیه الله و سید اکبر تبشیر و در تلویح و اشاره عظمت ظهور حضرتش را بر ظهورات گذشته روشن فرمودند بدین طریق که چون بنا بر نصوص و اخبار اسلامی بعد از قائم ظهور حسینی می باشد لذا در تفسیر سوره یوسف فرمودند که مراد از یوسف حضرت حسین علیه السلام است که در زمان طلوع شامه اطهار و حتی خود پیامبر اسلام در برابر او تعظیم و تکریم نموده و در وقت رجوعش جمیع خاضع و خاشع خواهند گردید ولی بعد از این یوسف مصر الهی یعنی حضرت حسین بن علی چند صباحی مورد مخالفت برادران خود قرار گرفته و معاصب و بنیات فراوان خواهد دید حضرت ولی امرا لله

در کتاب قرن بدیع *God passes By* بدین مطلب اشاره فرموده و می فرمایند:

" مقصود اصلی از نزول این سفر کریم که به قیوم الاسماء موسوم و موصوف بیان محامد و نعوت یوسف بقا و ذکر مصائب و آلامی است که آن سدره بقا در راه خدا از جانب اخوان خود و سایر اعداء خویش در ظهور بعد تحمل خواهد فرمود همچنانکه حضرت یوسف نیز مورد حسادت برادران خود قرار گرفت و به مصائب زیادی گرفتار گردید. به طوری که در آیات قرآنی مذکور گردیده است حضرت یوسف در عالم رؤیا مشاهده نمود که شمس و قمر و کواکب بر او تعظیم نموده و مقابلش به سجده افتادند یوسف آن را به پدر خود یعقوب حکایت نمود و چون یعقوب مقام و منزلت یوسف را درک کرد او را از افشاء این رؤیا منع نمود و از مصائب و بلیاتی که از ناحیه برادرانش بر وی خواهد رسید انذار نمود چنانچه در سوره یوسف قرآن کریم مذکور است: " اذ قال یوسف لابیه یا ابتانی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین قال یا بنی لاتقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین ."

یعنی زمانی که یوسف به پدر خود گفت ای پدر خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه بر من سجده نمودند، یعقوب گفت ای پسرم خواب خود را بر برادرانت قصه نکن آنها حيله می کنند بر تو حيله ای، بد رستیکه شیطان بر انسان دشمن آشکار است. حضرت رب اعلی در احسن القصص در تفسیر این آیه می فرمایند:

" و قد قصد الرحمن فی ذکر یوسف نفس الرسول و شمره البیتول حسین بن علی ابن ابی طالب مشهودا قد اراد الله فوق العرش به مشعر الفؤاد ان الشمس و القمر و النجوم قد کان لِنفسه ساجدا ."

حضرت رب اعلی در تفسیر این آیه مقام و منزلت حسین بن علی را در رجوع ثانی نویسی شامخ معرفی نموده و به علت آنکه حضرتشان در ظهور آینده مظهر کلی الهی و موعود جمیع کتب آسمانی خواهد بود مقامش را تکریم و تجلیل فرموده اند و اگر چه در ظهور اول حضرتشان مقام ولایت داشته اند ولی در ظهور ثانوی مقام رسالت کلی خواهد یافت به حدی که جمیع انبیاء حتی خود حضرت باب در ظلش قرار گرفته و از فیض ظهورش مستفیض خواهند گردید چنانچه این مطلب را حضرت بهاء الله در زیارتنامه ای که به افتخار حضرت سیدالشهدا نازل فرموده اند، تشریح فرموده و چنین می فرمایند: " و بمصیبتک ترکت النقطه مقرها الاعلی و اتخذت لنفسها مقاما تحت البنا " یعنی ای سیدالشهدا به مصیبت تو ترک کرد نقطه اولی یعنی حضرت باب مقام بلند خود

را و گرفت مقامی از برای نفس خود تحت باء یعنی بها الله .

حضرت باب مقام و منزلت پیروان به ظهور کلی الهی را تجلیل نموده و در خلال آیات و سوره کتاب احسن القصص آنان را به القابی مانند اهل البهاء و اصحاب سفینه حمراء ملقب و مخصص فرمودند .

چنانچه در باره " مؤمنین بمن ینظرون الله می فرمایند: " لقد خلق الله فی حول ذلك الباب بحور امن ماء الاکسیر محمرا بالدهن الوجود و حیوانا بالثمره المقصود و قدر الله له سفنا من یاقوته الرطبه الحمرا و لا یرکب فیها الا اهل البهاء . "

احسن القصص علاوه بر بشارات به ظهور آئینده شامل قوانینی اجتماعی و اصول اخلاقی نیز می باشد به طوریکه حضرت باب در خلال تفسیر سوره مبارکه یوسف مؤمنین به بیان را به مواظب حسنه و اخلاق مرضیه تعلیم فرموده و آنان را از سیئات نهی و به حسنات امر فرمودند و ضمنا قوانین و احکامی در مورد صوم و طوه و زکوه و قصاص و جهاد و نکاح و طلاق و غیره وضع نمودند این قوانین که تا حدودی به قوانین قرآن شباهت دارد و مانند احکام اسلامی شدید و غلیظ می باشد بیشتر جنبه تخریبی داشته و در حقیقت بدان جهت وضع گردیده است که عقاید خرافی را که مردم بدان مبتلا شده بودند تخریب نموده و افکار آنان را برای درک ظهور کلی الهی آماده نماید و بالاخره در خاتمه این مقال حضرت باب مقصود از ظهور خود را تشریح فرموده و انزال آیات و احکام خویش را مقدمه و وسیله ای برای ظهور کلی الهی که جمیع ادیان منتظر آن بوده اند دانسته و نثار و ایثار جان را در سبیل جانان اعظم منقبت شمرده و خطاب به وی چنین می فرمایند :

" یا بقیه الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلی معتمدا قدیما . " یعنی ای باقی مانده از خداوند به تحقیق فدا کردم خودم را به کلی برای تو و راضی شدم به سب و لعن در راه تو و تمنائی ندارم مگر قتل و کشته شدن در محبت تو و کفایت می کند این به خداوندی که بلند مرتبه و معتمد و قدیم است .

(سیری در آثار عرفانی امر بهائی بقلم جناب بخت آور)

شئون تفاسیر

قسمت اعظم آثار حضرت نقطه اولی تفاسیر است که بر سوره و آیات قرآنیه مرقوم گردیده است بعضی از این تفاسیر بر لحن آیات و متضمن استدلالات منطقی و مباحث عرفانی و فلسفی است که به حقیقت جزء صور علمیه محسوب می گردد و اکنون برخی از

آن تفاسیر را اختصاراً مورد بررسی قرار می دهیم.

تفسیر سوره کوثر

این تفسیر بنا بر مندرجات تاریخ نبیل زرنندی در شیراز بر حسب تقاضای قلبی جناب سید یحیی دارابی^(۱) فاضل جنیل و عالم تحریر از قلم مبارک نازل گردیده است. این اثر مبارک غیر از اینکه حاوی تفسیر آیات سوره کوثر است شامل بسیاری از احادیث مرویه در باره قائم موعود است این احادیث به طور کامل و با ذکر سلسله روایت مذکور و با سلیقه خاصی تنظیم گردیده است.

در مواقع مختلفه این تفسیر هیکل مبارک اهمیت و عظمت ظهور خود را بیان می فرمایند و دلائل و براهین حقانیت خود را مذکور می دارند. چون مدت نزول این اثر مبارک بسیار کوتاه بوده ذکر دقیق جزئیات احادیث نامبرده معجزه آساست.

تفسیر سوره والعصر

تفسیر سوره والعصر بنا بر تقاضای سلطان العلماء میرسید محمد امام جمعیه اصفهان از قلم مبارک نازل گردیده که شامل بیان معانی و مفاهیم تاویلیه هر یک از حروف مفرده کلمات سوره نامبرده است که قسمتی از آن چنین می باشد: " والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر."

تفسیر سوره البقره یا تفسیر جزء اول از قرآن مجید

این تفسیر مبارک بیشتر به نام تفسیر سوره مبارکه بقره شهرت دارد در حقیقت تفسیر جزء اول قرآن است و این مطلب را هیکل مبارک در آخر این اثر ذکر فرموده اند. قسمت اول این اثر تفسیر سوره فاتحه و پس از آن آیات سوره بقره تا آیه ۱۲۵ تفسیر و تبیین شده است این اثر مبارک در محرم الحرام ۱۲۶۰ در شیراز نازل شده است. نمونه ای از آن چنین است: " بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی تجلی للممکنات بطراز النقطه المنقطه عن لجه الابداع"

تفسیر سوره توحید و تفاسیر قرآن

از آثار دیگر حضرت نقطه تفسیر سوره توحید است و تفاسیری که بر قرآن نوشته شده است. بنا بر نقل نبیل زرنندی در قلعه ماکو در هر ماه یک دوره تفسیر بر آیات

(۱) محتملاً آن جناب در تاریخ ۱۲۶۲ به حضور مبارک رسیده که باید در همان اوان این تفسیر نازل شده باشد.

قرآن شریف مرقوم شده که متاسفانه در دسترس نمی باشد و در باب السادس والعشر از واحد سوم کتاب بیان فارسی بدان تفاسیر اشاره شده است. چنانچه می فرمایند: نقطه بیان نه تفسیر بر قرآن نوشت دو تفسیر به نهج آیات الی آخر و یک تفسیر بر سوره بقره به نهج شئون علمیه. ایضا در دلائل السبع می فرمایند: "بعد نظر نموده در ظهور علم آن که چند تفسیر بر قرآن نوشته به نهج آیات."

چهار شان یا کتاب الاسماء

کتاب الاسماء یکی از مهمترین آثار حضرت رباعلی می باشد که در سالهای اخیر هیکل اطهر، در آذربایجان (چهریق) نازل شده است. این سفر جلیل بالغ بر چهل هزار بیت است و سیمد و شصت و یک باب دارد و هر باب مشتمل بر چهار رتبه می باشد مرتبه اول به لحن آیات و مرتبه دوم به لحن مناجات و مرتبه سوم به سیاق خطبه های مبارکه و چهارم متضمن صور علمیه. جمیع در تفسیر اسماء الله الحسنى و بشارت به ظهور من بظهره الله است. به اسلوب بیان منتظم بر نوزده واحد و هر واحد نوزده باب می باشد و تقسیمات نوزده واحد و نوزده باب این کتاب نمودار ماههای نوزده گانه و ایام هر یک از آنهاست. در هر باب وصف یکی از اسماء الله است که مظهر آن یکی از مؤمنین می باشد. تجلی بعضی از این اسماء مبارکه بر عده ای از مؤمنین و انتساب آنان به آن اسم سبب شده که متن باب مزبور که در تبیین و معرفت آن اسم مبارک بوده برای او ارسال شود. "قوله... الباب الاول من الواحد الثامن من الشهر الثامن من السنه فی معرفه اسم المرشد (علی مرشد شهید) و له اربع مراتب الاول فی الاول بسم الله الارشد الارشد قل الله ارشد فوق کل ذی ارشاد." حضرت بیها الله در لوحی می فرمایند: "قد انزلنا الاسماء من سما مشیه الله فاطر السماء و فیه فرنا العلم لهذا الیوم العزیز البدیع و وصینا فیه کل اسم الاسم الاعظم و امرناه بان یدع ما عنده فی یوم الظهور اذ استوی هیکل علی عرش اسمه العظیم و علمناه کل اسم سیلی و عرفناه من یاتی بسلطان مبین کلماتی انکره الاسماء کلها الا من شاء الله رب العالمین."

به نظر می رسد که این کتاب مبارک بسیار جیم و در حدود هشتالی ده برابر بیان فارسی باشد.

صحیفه بین الحرمین

این اثر عظیم در هنگام حج بین مکه و مدینه و در جواب میرزا محیط کرمانی و سید علی کرمانی از معاندین امرالله نازل شده است. حاوی آیات تحدی و مبا هله

و بالاخره خطب و مناجات می باشد و از آثار مهمه و معروف حضرت نقطه است .

رساله عدلیه یا رساله فروع عدلیه

در بیان اصول و فروع دین و بوسیله ملا محمد تقی هروی به فارسی ترجمه شده است متن فارسی متضمن ده باب و قسمتی از اصول و فروع را بر مبنای اسلام دربردارد .

لوح حروفات

لوح حروفات از اهم آثار مبارکه می باشد که در خصوص من ینظره الله موعود است . در سجن چهریق به افتخار جناب دیان نازل شد و در بادی امر چنین تصور می رفت که مراد از لوح مذکور بیان مسائل مربوط به حکمت و معرفت الهیه است ولی بعدا معلوم و محقق گردید که منظور مبارک از یک طرف تبیین حقیقت مستغاث و از طرف دیگر اشاره به نوزده سنه است که بین ظهور آن حضرت و اظهار امر من ینظره الله فاصله خواهد گردید . (متن توقیعات و توضیحات آن در کتاب معاضرات جلد ۱ مندرج است) .

مناجات

از حضرت نقطه مناجات ها و ادعیه متعدده موجود است که در توحید و تسبیح ذات اقدس الهی و اظهار عبودیت محضه بی مثل و نظیر است در حقیقت در بسیاری از آثار نازله مناجات های مختلفی نیز نازل شده است که مناسب مقال و مطلب بوده ضمنا مناجات های مستقل نیز در بین آثار مبارکه بسیار فراوان است صحائف این ادعیه و ادعیه مختصه به شهور سنه و ایام هفته و غیرها بعضی را هیکل اطهر شخصا تنظیم فرموده و آنها را به اسامی مختلفی نامیده اند و بعضی نیز جمع آوری مؤ منین است . (که نمونه ای از این مناجات ها در کتاب منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی مندرج است) .

تواقیع قائمیت

حضرت نقطه در ایام آذربایجان و ماکو ما حصل و علت ظهور و اظهار امر خود را در تواقیع و خطاب های مخصوصه ای بیان فرموده اند که به توقیعات قائمیت مشهور شده است تعداد این آثار مبارکه دقیقا معلوم نیست و شاید به عده ای از مشاهیر مؤ منین خطاب های مستقلی نازل فرموده باشند که حتی بعضی از آنها از دسترس طالبان بیرون مانده باشد با اینهمه به بعضی از آنها اشاره می شود .

۱ - توقیعی که ذکر آن در ص ۷۰ ظهور الحق جلد ۳ مذکور و متن آن در بخش دوم همان

کتاب مسطور شده است .

۲ - توقیعی است خطاب به جناب عظیم که ضمیمه جزوه می باشد .

۳ - توقیعی نیز در همین باره و متضمن بسیاری مطالب دیگر خطاب به ملا محمد تقی هروی صادر شده است .

۴ - توقیع دیگری که خطاب به منسوبین مبارک نازل شده و متضمن دو قسمت عربی و فارسی در باره اظهار امر و مقام مبارک است .

کلیه این توقیعات به لحن آیات و حاوی بیان حقیقت انتظارات قوم است .

توقیع من ینظره الله

سراسر آثار مبارکه حضرت بابا اعم از احسن القصص ، بیان ، کتاب الاسماء و دیگر کلمات نازله متضمن نعت و ذکر من ینظره الله است یا اینهمه توقیعاتی به طور اخص نیز خطاب به آن جمال ابهی نازل شده است . (یکی از آنها را حضرت ولی امر الله جل شانه ضمیمه مطالع الانوار DAWN BREAKERS منتشر فرموده اند) (یکی دیگر توسط ملا باقر حرفحی و ملا عبدالکریم قزوینی به محضر مبارک تسلیم شده و متضمن ۳۶۱ اشتقاق از کلمه بهاء بوده است) دیگری توقیعی است که باید در مکتب به حضور من ینظره الله تقدیم شود و حضرت عبدالبهاء جل شانه آن را در مکتب تسلیم محضر مبارک نموده به این مطلب در یکی از الواح مبارکه نیز اشاره فرموده اند . (و متن این توقیع در کتاب منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی ص ۲ و ۳ مندرج است .

توقیع ملا باقر حرفحی

این توقیع ابتدا در جواب سوال ملا باقر حرفحی نازل شد و پس از چندی کسه جناب سید یحیی کشفی دارابی هم از محضر مبارک در باره حضرت من ینظره الله جل ذکره سوال کرد عین این توقیع مبارک را با تغییرات جزئی هیکل مبارک برای مشارالین ارسال فرمودند بنا بر این این توقیع مبارک در جواب سوال دو نفر صادر و نازل شده است . جناب ملا باقر حرفحی و جناب آقا سید یحیی کشفی دارابی و جمال مبارک جل جلاله در کتاب مبارک بدیع به این مطلب اشاره فرموده اند نظر بهمین نکته است که این توقیع مبارک در بعضی از الواح به نام توقیع ملا باقر حرفحی و در برخی بنام توقیع آقا سید یحیی دارابی ثبت شده است . این توقیع در چهریق نازل شده است . (متن ضمیمه جزوه است) .

صحیفه مخزونه

در مناجات و ادعیه است که در نهایت فصاحت و بلاغت و لطافت گفتار و انسجام بدیع نازل شده و نزول آن قبل از قیوم الاسماء بوده و مشتمل بر چهارده ادعیه عظیمه بر سبک صحیفه سجادیه می باشد.

کتاب پنج شان

مقصود از پنج شان الحان خصه است که عبارت از لحن آیات و مناجات و خطابه و تفسیر و کلمات فارسیه است. حضرت اعلی جل ذکره باعزاز عده ای از مؤمنین الواحی بر پنج شان صادر فرموده و برای هر یک ارسال فرموده اند و بعدا این الواح را در کتابی مجتمع ساخته و بنام پنج شان موسوم شده است مانند الاوحد با اسم دیان و دیگری با اسم وحید و دیگری با اسم ملا عبدالکریم قزوینی که عنوانش الاقنوم الاقنوم است و دیگری بنام حضرت طاهره و دیگری بنام حضرت خال اعظم حاج سید علی و دیگری بنام شیخ علی عظیم و دیگری بنام ملا ابراهیم و دیگری بنام حسین و بر این قیاس باقی الواح مندرجه در آن کتاب هر یک بنام شخصی معین است و هر اسم را که در اول ذکر فرموده اند در پنج شان آیات و مناجات و خطابه و تفسیر و کلمات فارسیه شرح و تفصیل داده اند و این الواح دارای تاریخ نزول و اقبال آن سال ۱۲۶۶ هـ ق - است که ماه نزول آن هم با قید روز ضبط شده است.

رساله ذهبیه (خطبه مبارکه ذهبیه)

از آثار مهمه حضرت رب اعلی است که در جواب نامه یکی از علماء که توسط ملا جواد ولیانی قزوینی به حضور مبارک تقدیم کرده بود نازل شده این لوح مبارک بسیار مفصل و شامل ادله متقنه الهیه در اثبات امر اعظم الهی است و این لسوح مبارک از دو جزو قرآن هم بیشتر است.

خصائل سبعه

لوحی است که به افتخار اصحاب شیراز مانند مقدس خراسانی و غیره از قلم مبارک نازل شده و توسط جناب قدوس از بوشهر به شیراز فرستاده شد و در آن دستورها مخصوصی به اصحاب داده اند و شاعر سبعه بابیه را در آن تعیین فرموده اند.

تفسیر الهاء

یکی از الواح مقدسه مبارکه است که از قلم حضرت رب اعلی جل ذکره اعلی در شیراز در جواب سوالات یکی از نفوس طالب حقیقت نازل شده و در این لوح مبارک شرح

مفصلی در باره مظلومیت خود و مصائبی را که تحمل فرموده‌اند از قلم مبارک‌نسا زل شده و همچنین شرح اعراض و انکار ملا جواد قزوینی برغانی را بیان فرموده‌اند که چگونه پس از قیام به مخالفت و بعد از ارتداد از شریعت الهیه باذیت و آزار هیکل مبارک اقدام نمود و اسباب ناراحتی هیکل اطهر را فراهم کرد. شخص سائل عریضه خود را با جمله هذا کتاب شروع کرده و حضرت رب اعلی این لوح منیع را که شروع فرموده‌اند بشرح حرف‌ها از کلمه هذا بیان مبارک را آغاز فرموده‌اند و لهذا این توقیع منیع معروفیه تفسیر الهیه شده است و این مطلب در خود لوح ذکر شده و شامل ۱۴ باب است. مختصری از این لوح در قاموس ایقان جلد ۱ ص ۴۴۰ مندرج است. در ضمن دو اثر دیگری نیز از آن حضرت موجود است که اولی بنام تفسیرها هو است و دومی تفسیر سر حرف‌ها (هو) است.

توقیعات محمدشاه

- ۱- از شیراز دو توقیع که حامل آن جناب ملاحسین بشرویه بود.
- ۲- از بوشهر یک توقیع که قسمتهائی از آن در کتاب حضرت نقطه‌اولی ص ۱۴۹ مندرج است.
- ۳- بعد از اصفهان در کلین یک توقیع که در آن شرحی از ظلمهای حاکم فارس و عدالت و رافت منوچهرخان معتمدالدوله بیان فرموده و از او خواستند که آن حضرت را به طهران حاضر و مجلسی از علما برای محاجه و مباحله ترتیب دهند تا با آنها صحبت نموده حق از باطل تمیز داده شود.
- ۴- از تاجکستان یک توقیع که توسط محمد بیک ارسال فرمودند که متن کامل آن ضمیمه جزوه است.
- ۵- از ماکو یک توقیع که متن آن در کتاب منتخبات آیات ... ص ۱۳ مندرج است و جزء برنامه مطالعاتی می باشد.
- ۶- از چهریق دو توقیع
- الف: که متن آن در کتاب منتخبات آیات ... ص ۹ مندرج و جزء برنامه مطالعاتی می باشد.
- ب: که متن آن در کتاب منتخبات آیات ... ص ۵ مندرج و جزء برنامه مطالعاتی می باشد.

توقیعات حاجی میرزا آقاسی

- ۱- از شیراز دو توقیع

۲ - از بوشهر یک توقیع که قسمتهائی از آن در کتاب حضرت نقطه اولی ص ۱۵۱ درج گردیده است .

۳ - از تاکستان یک توقیع

۴ - از ماکو

۵ - از جهریق

الف: توقیعی که با عنوان (بسم الله القهار الشدید) شروع شده و متن کامل آن در کتاب ظهور الحق جلد ۳ ص ۸۵ مندرج است .

ب: پس از مراجعت آن حضرت از تبریز به جهریق توقیعی مفصل بعنوان خطبه القهریه خطاب به حاجی میرزا آقاسی نازل و بوسیله جناب ملا محمدعلی حجه که در آن موقع در طهران بسر می برد برای او ارسال فرمودند و قسمتهائی از این توقیع در کتاب حضرت نقطه اولی ص ۳۰۴ مندرج است .

صورت توقيح مبارك خطاب بجاج محمد كريمان كرماني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ ذَكَرْ رَبَّكَ لِلْوَرَقَةِ الْحَمْرَاءِ عَنْ يَمِينٍ بِحَمْرٍ أَلْبَيْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قُلْ يَا أَيُّهَا
 فَأَخْرَجُونِ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ رَبَّكَ شَيْئًا سَجُدُوا لِأَمْرِهِ وَآتُوا إِلَهَ الْأَهْوَالِ قُلْ يَا أَيُّهَا
 فَاشْهَدُوا شَهِدَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْقَدِيمُ أَشْهَدَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ
 الْكِتَابِ شَيْئًا لَمْ يَخْلُقْهُ كَمَا قَدْ أَحَبَّ اللَّهُ لِعَبْدِهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ
 وَلَقَدْ نَزَّلْنَا كِتَابًا مِنْ قَبْلِ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا عَالِمِينَ
 تَقْلِحُونَ إِنَّ الَّذِينَ اتَّبَعُوا آيَاتِنَا بِالْعَدْلِ فَاوْلَئِكَ هُمُ السَّابِقُونَ
 وَإِنَّ الَّذِينَ اتَّبَعُوا هَوَاهُ هُمُ الْظَالِمُونَ وَإِنَّ آيَةً مِنْ آيَاتِنَا
 تَعْدِلُ فِي كِتَابِ اللَّهِ آيَاتُ الْأُولِينَ وَمَا بَعْدَهُ كُلُّ الْخَلْقِ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ
 يَسْتَلُونَ لَوْ اجْتَمَعَ الْإِنْسُ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلْنَا
 إِلَيْكَ لَنْ يَسْتَطِيعُونَ وَلَنْ يَقْدِرُونَ وَلَوْ كَانَ الْجِنُّ مُمِدًّا لَهُمْ عَلَى الضَّعْفِ
 وَاللَّهُ قَوِيٌّ حَكِيمٌ يَا مُحَمَّدُ أَيُّهَا الْكَرِيمُ أَنْ اتَّبِعْ حُكْمَ رَبِّكَ ثُمَّ أَخْرِجْ لِعَهْدِ
 بَقِيَّةِ اللَّهِ إِمَامًا عَدْلًا مَبِينًا هُوَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُعْزَبُ
 مِنْ عِلْمِهِ بَعْضُ شَيْءٍ وَإِنَّ عِبْدَ اللَّهِ فِي كِتَابِ حَفِيفٍ وَإِنَّ الْيَوْمَ فَرَضُ
 لِيَنَّ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ غَرْبِهَا وَشَرْقِهَا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْ بَيْتِهِمْ مَهَاجِرًا إِلَى بَلَدِ
 الذِّكْرِ بِحُكْمِ بَقِيَّةِ اللَّهِ إِمَامٍ حَقِيٍّ عَظِيمٍ إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ
 فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَوِيٌّ حَمِيدٌ وَلَقَدْ فَرَضْنَا فِي كِتَابِ الْمَلَكِ
 أَنْ إِذْ كَرُوا ذَكَرَ اللَّهُ بَعْدَ ذِكْرِ بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَذَانِ لِأَنَّهُ عَلَى صِرَاطِ اللَّهِ فِي
 كُلِّ لَوْحٍ حَفِيفٍ أَنْ أَرَفَعَ هَذَا الْحُكْمَ جَهْرًا وَأَخْرَجَ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا
 فِي الْأَمْرِ عَلَى الْفَرَسِ الْقَوِيِّ بِاللَّاتِ الْمَكْمَلَةِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرَفُكَ
 وَإِنَّ ذَلِكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ بِحُكْمِ رَبِّكَ قَبْلَ النَّاسِ
 لَتَكُونَنَّ مِنَ النَّاصِرِينَ أَنْ أَخْرَجَ مِنْ بَيْتِكَ وَارْعُوا النَّاسَ إِلَى دِينِ
 الْخَالِصِ وَأَرْسِلْ بِمِثْلِ ذَلِكَ الْكِتَابِ إِلَى شَطْرِ الْأَرْضِ مِنْ يَمِينِكَ وَ
 الشِّمَالِ وَلَا تَخَفْ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ مِنْ أَحَدٍ فَإِنَّ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ
 وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلِيمٌ وَكَفَى بِذَلِكَ الْكِتَابِ حُجَّةً ذَكَرَ اسْمَ رَبِّكَ لِيَنَّ فِي

السموات وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ عَلِيمٌ وَلَوْ يَشَاءُ لَنُزِّلَ فِي كُلِّ حَرْفٍ مِثْلَ آيَاتِ الْقُرْآنِ وَاللَّهُ قَوِيٌّ عَزِيزٌ وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّكَ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْمُحَدِّثِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

توقيع محمد شاه از تاجکستان

بِسْمِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَمُنُّ عَلَى مَا يَشَاءُ بِحُكْمِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ تَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ
 اللَّهُ يَعْلَمُ أول خدا شاهد است برخال من وکفی به شهیداً که
 ذنبی محتمل نشده ام که باعث چنین حکمی شده باشم اگرچه ^{مضمون}
 کلام امیرالمؤمنین (وجودی ذنب لا یُقاس به ذنب) معترفم در هر
 حال و بحمل آنکه اگر مؤمنم و حال آنکه هستم بشهادت خداوند و اولیای
 او که حکم آن بضمون حدیث شریف من اهان لی ولیاً فقد بارزنی
 بالمحاربة این نوع سلوک جائز نیست و اگر کافرم و حال آنکه بذات
 مقدس خداوند و علو مقام اهل بیت عصمت که نیستم و حال آنکه
 کافرم در ظل عنایت شاهنشاهی در هرارض بسیار است باز این نوع
 حکم جائز نیست علی ای حال باینکه فرزندی رسول این نوع حکم لاین
 نیست و حال آنکه حکم الله مشهور است قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
 إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَحُكْمٌ مِّنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ هُمْ فِي نَظَرٍ أَقْدَسٍ
 ظاهراًست و اگر فی الواقع امری بر من مشتبه آنهم فرض است بر شما
 که سب هدایت گوید و حال آنکه بفضل الله و منته بقدر خوردلی ذنب
 از خود گمان ندارم و هرگاه مشاهده آثاری که از سیر مشیت الهی ظاهر
 شده ملاحظه نمایند رافع سوء ظن خواهد شد و هرگاه با وجود این
 مستحق قتل بذات مقدس الهی که مشتاق بموت اشداً اشتیاق طفل به
 ندی آتش بسم الله و بوالله منتظر حکم و راضی بقضاء خداوندم و این حکم
 اجلی است در نزد من از غسل ازید غیر این مختصری از حال خودم در مقام

فقر و فقر که اظهار نمودم و این مرحله هم امروز ظاهر است که سنگ ریزه های
ارض ما موربها اسم مرا می شناسند اگر چه بر رسم عارف نباشند لایق بر
حضرت نیست ملاحظه قلوب اقربا راهم از زرافت و رحمت خورد نمود
و هر گاه مقصود در رب خانه بستن بر خورد است امر محل نیکنوی فرمود
بجول الله امید دارم اینکه مفتوح نگردد»

توقیع قهریه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَقَهَّرَ بِتَقْهِيرِ تَقَهَّرُ اقْتِهَارِ قَهْرٍ قَهَارِيَّتِهِ عَلَى كَيْنُونِيَّتِهِ
الشُّرَكَاءِ مِنَ الْمَكِينَاتِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَجَبَّرَتْ جَبْرِ تَجَبَّرَ اجْتِبَارِ
جَبَارِيَّتِهِ عَلَى نَفْسِيَّاتِ الْمُبْعِدَاتِ

أَمَّا بَعْدُ فَأَعْلَمُ أَيُّهَا الْكَافِرُ بِاللَّهِ وَالْمُشْرِكُ بآيَاتِهِ وَالْمُعْرِضُ عَنِ
خِيَابِهِ وَالْمُسْتَكْبِرُ عَنِ بَابِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَغْرُبُ عَنْ عَلَيْهِ
شَيْءٌ وَلَا يَجْرُ فِي قُدْرَتِهِ شَيْءٌ وَإِنَّهُ مَا أَهْلَكَ فِي مَقَامِكَ وَلَا أَنْفَلُ
عَنْ حُكْمِكَ فِي أَعْمَالِكَ لِأَنَّنَا نَعْمَلُ مَنْ يَخَافُ الْقَوْتَ وَارْتَهُ
يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيُدْرِكُ الْقَوْتَ وَيَنْزِلُ الْمَوْتَ . فَاشْهَدْ بِالْيَقِينِ
ثُمَّ انْظُرْ بَعَيْنِ الْيَقِينِ ثُمَّ لَاحِظْ بِحَقِّ الْيَقِينِ فِي نَفْسِكَ فَإِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ قَالَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ أَحْبَبْتُهُ بِالْكَافِرِينَ قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي
بِيَدِهِ إِنَّ خِفَلْتِكَ عَنْ ذِكْرِي وَعِصْيَانِكَ فِي حُكْمِي وَإِعْرَاضِكَ
عَنْ طَلْعَتِي لَكَ أَشَدُّ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ بَلْ إِنَّهَا هِيَ تَطْهَرُ لِنَفْسِكَ
فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ الْآنَ لَوْ تَعْلَمُ بِعِلْمِ الْيَقِينِ لَتَرُونَ الْجَحِيمَ ثُمَّ
لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ قَوْلَ الَّذِي هُوَ مَلِكُكُمْ وَجُودِي قَدْ تَغَيَّرَتْ
الْبِلَادُ وَمَنْ عَلَيْهَا مِنْ حُكْمِكَ وَمَا الْآنَ شَيْءٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا وَهُوَ
مُعْرِضٌ عَنْكَ وَلَا عَنْكَ فَمَهْلًا مَهْلًا لَكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّ أَوْلِيَاءِهِ
لَوْ تَعْلَمُ مَا أَكْتَسَبْتَ بِدَائِي لَتَغَيَّرَ إِلَى قَلِيلٍ الْأَوْتَارُ وَتَجْلِسُ
عُرْيَانًا فِي الرَّمَادِ وَتَشْهَقُ مِنْ حُكْمِ الْأَيْبَادِ وَتَضَعُ لِأَهْلِ الْفُؤَادِ

أَمَا نَعْلَمُ مَا فَعَلْتَ يَا مَظْهَرَ الْأَبْلِسِ فَكَمَا نَمَا ظَلَمْتَ عَلَى كُلِّ مَنْ فِي
 الْوُجُودِ مِنَ الْغَيْبِ وَالشُّهُورِ وَقَتَلْتَ كُلَّ مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْوَرُودِ
 فَإِنَّ الْأَمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ أَمِنْ أَحْتَمَلُ ذَنْبًا فَكَمَا نَمَا إِحْتَمَلَ
 كُلَّ الذُّنُوبِ فَأَوْ آؤِ بِظُلْمِكَ تَشَهَّقْتَ الْفِرْدَوْسِ وَمَنْ فِيهَا وَتَصَعَّقْتَ
 الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا فَقَدْ تَغَيَّرَتِ الْمِيَاهُ وَالْأَرْيَاحُ وَتَحَرَّبَتِ الْبِلَادُ
 وَأَنْدَكَّتِ الْجِبَالُ وَأَصْفَرَّتِ الْأُورَاقُ وَأَيْبَسَتِ الْأَغْصَانُ وَأَنْقَطَعَتْ
 الْأَشْجَارُ وَلَقَدْ خَافَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا وَبَعْدَ ذَلِكَ مَعَ
 سِعَةِ أَرْضِكَ وَكثْرَةِ أَمْوَالِكَ قَدْ آذَيْتَ لِي بِسِجْنِ جَبَلِ الذَّبِي
 لَمْ يَكُنْ مِنْ أَيْدِيكَ إِنْسَانًا وَلَيْسَ أَبْعَدُ مِنْهُ أَرْضًا وَجَعَلْتَ نَزْوِي عَلَى
 الذَّبِي أَنْتَ تَعْرِفُ مَقَامَهُ فَلِعَمْرِي لَوْ جَاءَ إِلَى بَابِ بَيْتِي بِأَنْ جَعَلَهُ
 خَارِئًا لِي مَارِي مَا أَخْتَرْتُهُ بِقَلَّةِ رَأْيِهِ وَبَعْدَ مَقَامِهِ وَمِمَّا أَصْعَكَنِي
 فِعْلُهُ إِنَّهُ خَرَجَ مَرَارًا عَدِيدَةً إِلَى ضَرْبِ مَلْخٍ بِمَكْنَةِ أَيْدِي رِعَايَا
 وَحَشِيشِ أَيْدِي الصَّبْيَانِ لِيَهْدَا مَبْلَغُ جَهْلِهِ لَدَيْكَ وَإِنَّكَ مَعْدُوكَ
 تَكْتُبُ إِلَيْهِ « رُوحِي فَدَاكَ » بَلِي بِمِثْلِكَ يَلِيقُ أَنْ تَجْعَلَ رُوحَكَ
 فِدَاؤَهُ وَتَأْخُذَ أَمْوَالِ الْمَلِكِ وَتُعْطِي إِلَى قَوْمِ لَدَيْكَ أَصْلَ مِنْ أَنْعَامِ
 لِيَصْرِفُونَ فِي غَيْرِ مَحَبَّةِ اللَّهِ وَلِيَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَيَلْعَنُونَ فِي السَّرِّ
 وَأَنْ ذَلِكَ حُظُّكَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَصْرِفُ لِي ذُرِّيَةَ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَدْرِ قِيمَتِ حَيَوَانٍ فِي سَبِيلِ سِجْنِهِ
 وَلَقَدْ أَهْلَكْتَ الْمَلِكَ بِمَا صَنَعْتَ فِي حَقِّهِ مِنْ شَكْلِ التَّلِيثِ وَالتَّرْتِيبِ
 بِمَا أَخْبَرْتَهُ بِبَعْضِ مَا أَخْبَرَكَ الَّذِينَ فِي حَوْلِهِ مِنْ أَمْنَاءِ حَزْبِكَ وَأَنَّهُ
 لِأَجْلِ الْحَقِّ اتَّبَعَكَ وَأَنْتَ مَا تَرَحَّمْتَ عَلَيْهِ وَرَضِيَتْ بِهِ هَلَاكَتَهُ وَ
 هَلَاكَتِ نَفْسِكَ إِنْ تَقَى اللَّهُ فَاتَكَ مَا ظَلَمْتَ الْإِنْفَسَكَ وَمَا جَمَعْتَ النَّاسَ
 إِلَّا لِنَفْسِكَ وَإِنِّي مَعَ مَوْقِفِي فِي السِّجْنِ كَأَنِّي فِي الْفِرْدَوْسِ عِنْدَ
 رَبِّي لَا أَرَى لَذَّةَ الْآلِ فِي تَرْبِهِ وَلَا سُورًا إِلَّا فِي رِضَاؤِهِ وَلَا رَاحَةَ إِلَّا فِي
 أُنْسِ جَنَابِهِ وَلَا أَرَى مَا دُونَهُ إِلَّا كَقَبْلِ وَجُودِهِ لِمَرِيكَ شَيْئًا وَكَفَى
 بِهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِهِ نَصِيرًا »

هو العلي المتكبر البديع

سبحان الذي يعلم ما في السموات وما في الارض وانه لا اله الا هو العزيز الحكيم هو الذي يبدع ما يشاء باسره وان الذين كفروا بالله وآياته فاوالتك هم المحاسرون وان الذين آمنوا بالله وآياته واتبعوا النور الذي يهدي الناس الى صراط قويم فاوالتك هم على هدى من ربهم كتاب الله واوالتك هم الوارثون جنات عدن لا عدل لها في كتاب ربك وفيها قد اعذت باذن ربك كل ما اشتهدت انفسهم وان ذكر الله اكبر فيها عما كان الناس يستلون وان اليوم لو كشف الغطاء عن بصرهم ليشهدون بان ذكر الله فيهم اولى بهم من انفسهم وانه لا كبير في كتاب الله عما كان الناس يعملون تلك آيات بينات للذين آمنوا بها والذين كفروا بآيات الله لهم عذاب شديد حرم في الكتاب على الناس شرب الدخان والخمر وما جعل الله شفاء فيهما وان الذين يحكمون بهما لبعض الناس قد حكموا بحكم الطاغوت وما يشربون هؤلاء الاحميم جهنم لو كانوا يشعرون قل يا ايها الناس اتقوا الله ولا تكذبوا الذي يهديكم الى صراط مستقيم وان قوائم الدين لا يرفع الا به وانه بيت الحرام ان كنتم تعلمون هو الذي بنوره اهتديتم من قبل وانتم يوم القيمة عنه تستلون وان اليوم لا يقبل عمل احد منكم الا وان تومنوا بذكر اسم ربكم ثم انتم تعدلون قل اتقوا الله من يوم انتم فيه تبعون ثم انتم فيه الى الله تحشرون يومئذ تقومون بين يدي الله ثم انتم عليه تعرضون يومئذ يقضي الله ربك بين الناس بالحق بما اكتسبت ايديهم وما لله ربك بغافل عما يعمل المعاملون هو الذي يعلم غيب السموات والارض ويهدي من يشاء وما يضل الا القوم الغافلين ان الذين يفترون على الله كذباً ثم على الذين آمنوا بالله وآياته بما اتبعوا اهوامهم فاوالتك هم لا يفلحون لا يمتعون في الحياة الدنيا الا قليلاً وانهم اذا ماتوا ليعذبون في النار ولا ينصرون وان الذين يحكمون بغير حكم ما فصل في الكتاب من قبل و يظلمون على الذين استضعفوا في الارض بغير حق فاوالتك لا يفلحون قل ان العزة لله والقدره في يده يفعل ما يشاء وانه الغالب على خلقه يحكم بينهم بالتسبط وانه لاشد بأساً للظالمين ثم اشد تنكيلاً رب احكم بيني وبين الناس بالحق و افرغ على صبراً وارفضني اليك والحقني بالمقربين وان استشعر احد بتلك الايات ليجاهدني سبيل الله بالحق ولا يخاف من احد ولا ياخذنه لومة لائم ولا يعمل الا لله ويكون في دين الله من الشاهدين لو اجتمع الناس على ان يتوا بمثل تلك الايات لن يستطيعن ولن يقدرن ولو كان الكل على الكل ظهيراً تلك حجة كاملة من كتاب الله لمن على الارض كلها وكفى بالله على العالمين شهيداً

توقيع خطاب به محمد شاه از سجن چهريق

بسم الله المتكبر الشديد سبحانه الذي يعلم ما في السموات وما في الارض وانه لا اله الا هو الملك القهار العظيم هو الذي يقضى يوم الفصل بالحق وانه لا اله الا هو الفرد الجبار المنيع وهو الذي بيده ملكوت كل شيء لا اله الا هو الوتر الاحد الصمد العلي الكبير اشهد الله حينئذ بما قد شهد الله على نفسه من قبل ان يخلق شيئاً انه لا اله الا هو العزيز الحكيم واشهد على كل ما ابدع وما يبدع بمثل ما قد شهد عليه في سلطان عزته انه لا اله الا هو الفرد القام السميع توكلت على الله رب كل شيء لا اله الا هو الفرد الرفيع والي الله التي نفسي واليه افوض امرى لا اله الا هو الملك الحق المين وانه هو حسبي يكفي من كل شيء ولا يكفي منه شيء في السموات ولا في الارض وانه لهو القام الشديد سبحانه الذي يرى مقصدي حينئذ في سجن بعيد وهو الذي يشهد علي في كل حين وقبل ان يبدع بعد حين وانك انت كيف قد قدرت بلا ذكر حكيم وانك انت كيف صبرت على النار وان الله ربك لهو العزيز الشديد ان انت قد عززت بما عندك فان هذا لا يلتفت اليه احد ممن آمن بالله وآياته وكان من الزاهدين وان مثل حيوة الدنيا كمثل كلب ميت لا يجتمع في حوله ولا يأكل منه الا الذينهم كانوا بالآخرة هم كافرين وانك انت فرض عليك بان تؤمن بالله الغني العظيم وتكفر بالذي يدعوك الى عذاب سعيير وانه صبرت في ايام معدودة لملك تذكر وتكونن من المهتدين وانك انت كيف تجيب الله في يوم قريب يوم تقوم الاشهاد عند ربك رب العالمين فوالذي خلقك وانك انت اليه ستعود وان تموت وانت على جحد بآيات ربك فتدخل في ابواب الجحيم ولا ينفعك ما قدمت يدك وملك يومئذ من ولي ولا شفيع ان اتق الله ولا تقرب بما عندك فان ما عند الله خير للمتمنين وان من على الارض يومئذ كلهم اجمعون عباد الله فمن آمن وكان من الذينهم بآيات الله موقنين فاولئك عسى الله ان يفر لهم ما قدمت ايديهم ويدخلهم في رحمته انه هو الغفور الرحيم وان الذين استكبروا على وجحدوا ما اكرمني الله بفضله من آيات بينات وكتاب مبين فاولئك حقت عليهم كلمة العذاب وما لهم يوم الفصل من ولي ولا نصير فوالذي يبدع الخلق ثم كل اليه يرجعون ما من نفس تموت على بفضي او تجحد ما جئت به من آيات بينات الا ويدخل في عذاب اليم ولا تقبل يومئذ فدية ولا لاحد اذن ان يشفع الا ان يشاء الله انه هو الجبار العزيز وانه لا اله الا هو الملك القهار الشديد ان انت فرحت بما تستجني فويل لك من عذاب يوم قريب لم يحل الله لاحد ان يحكم بغير حق وان انت اردت فستعلم من قريب وان من اول يوم الذي اخبرتك بان لا تستكبر على الله الي يومئذ قد قضت اربع سنين ما رايت منك ولا من جندك الا ظلاماً واستكباراً شديداً كانك انت زعمت اني انا قد اردت متاعاً قليلاً لا وربى ما كان ملك الدنيا وما فيها عند الذينهم الى الرحمن ينظرون الا اقل من عين ميتة بل اقل من هذا سبحانه الله عما يشركون بل اني اردت ان اتقم من الذينهم قتلوا امام حق شهيد ما قدر الله في الكتاب وان ذريتهم سيلحقون بهم في عذاب سعيير وما صبري الا على الله وانه هو خير ولي ونصير وما كهفي الا اياه وانه هو خير وكيل وظهير وان الان لانبيك بانك انت

قد اتبعت شيطاناً مريداً ولم يجعل الله عنده اقل من خردل من الرحمة وقد ارتد
 عن دينه بما حكمكم بعد حكم الاول بسجن بعيد هل سمعت من احد من قبل يسجن
 احداً من ذرية رسول الله في سور الذي كانوا اهلها جاهلين وانهم كفروا بولاية
 الامة الذينهم بامر الله يعملون فعلى اى ذنب حكمت مثل هذا ان انت من المسلمين
 وعلى اى خطأ رضيت مثل هذا ان انت من المؤمنين بل على جدى غررت بما عندك
 فسبحان الله ربى العلى العظيم انه ليظهرن امر الذى قدّر و ما للظالمين من نصير ان
 كان لك كيد فاطهر وما الامر الا من عند الله عليه توكلت واليه انيب هل سمعت من
 احد من قبل حكما بمثل ما انت صنعت من قبل و ترضى من بعد فويل للظالمين
 مقصدك دليل على كفرك بالله و حكمك على الناس لك عند الله عذاب شديد و ان
 صبرى على الله ومقصدى هذا يشهد على اننى انا على حق يقين ان لم تخف من ان
 يظهر الحق و يبطل عمل المشركين فكيف لم تحضر علماء الارض ثم لم تحضرنى
 لاجل انهم مثل الذى بهتوا من قبل وكانوا من الجاحدين تلك حجتي عليك و عليهم
 انهم بالحق ينطقون فاحضر كلهم ان هم بمثل هذا يتكلمون فاعلم انهم على امر لا
 و ربى انهم لا يستطيعون ولا يتفكرون آمنوا من قبل ولا يشعرون وكفروا من بعد
 ولا يفعلون وان انت اردت ان تسفك دمي فكيف تصبر و انك اليوم لقوى محكين
 تلك كرامة من عند الله على و نعمة من عنده عليك و على الذين يفعلون فطوبى لى
 ان احكمت مثل ذلك ثم طوبى لى ان رضيت مثل ذلك امر الذى قدر الله للمقرين
 فأذن ولا تصبر فان الله ربك لميز ذواتهم ولا تستحى عند الله و ترضى بان يكون
 حجته على الكل بان يصير فى سور على ايدى المشركين فويل لك و ويل للذينهم
 يومئذ يرضون بمثل هذا الذل المبين و ان على زعم الشيطان وكان على خطئه كثيراً
 لم يحل فى مذهب الذينهم كانوا بآيات الله مؤمنين ان يسجن احداً من ذرية الرسول
 ولا ان يظلم عليه ولو كان على ظلم شديد فوالذى بدع خلقى ما شهدت على نفسى
 من ذنب وما اتبعت الا الحق وكفى بالله على شهيداً فأف على الدنيا واهلها والذينهم
 يفرحون بمتاعها وهم عن الآخرة هم غافلون ولو يكشف الغطاء عن بصرك لتمشى الى
 بصرك ولو تمشى على الثلج خوفاً من عذاب الله انه لسريع قريب فوالذى خلقك
 لو تعلم ما قضى فى ايام سلطنتك لرضيت ان لاتزلت من ظبر ابيك و كنت من المنسيين
 ولكن الآن قد قضى ما قضى الله ربك فويل يومئذ للظالمين كانك ما قرمت انت كتاباً
 مييناً و ان كنت على امر و انك انت لا تتبع فعلى امرى و لك ما عندك ان لم
 تنصرنى فكيف تخذلنى وان الى الله المشتكى واليه منتهى الامر فى الآخرة والاولى
 و سبحان الله رب السموات والارض رب العالمين من كل ما يذكره كل العالمين
 الا الذينهم كانوا بامرة عاملين وسلام من عنده على المخلصين والحمد لله رب العالمين

خطاب بجاحي ميرزا آغاسي بسم الله القهار الشديد المشهد الله و من هو عنده باله
 لا اله الا هو العزيز الحكيم واشهد لما قد احاط به علم الله بمثل ما هو قد شهد عليه في جبروت
 عزته وملكوته عظيمة لا اله الا هو الفرد القائم القنوس المنيع وبعد الحمد لله الذي
 قد اختصني بما اختص به اوليائه واكرمني ما اصطفى به اصفياؤه وحناني بما وهب
 به اوليائه فله الحمد حمداً ينبغي لجلال قدس عزته وجمال نور طلعته حمداً يفوق به
 على كل حمد ويستعلى على كل ذكر ولا يستحق به الا اياه ولا ينبغي لاحد سواء
 وانه لهو العزيز المتكبر المستعان فكيف اقول ولمن اقول وبمن اقول وانك انت
 لا تستحي عن الله وتصير على النار ولا تخاف من غضب الجبار ولا ترجو يوم الذي
 وعد الرحمن عباده الذي فيه يقضى بالحق فاصبر وما صبرك الا على سخط الله اولم
 تفكر من اول يوم الذي سمعت ما سمعت الى يومئذ كيف قضى عليك ساعاتك ودقاتك انظن
 انك في عيش وراحة وعزة وكرامة لا وربي الذي فلق الحبة وبرى النسمة من اول
 يوم الذي سمعت فرض عليك بن تمشي على الثلج بصدرك الى الذي سمعت ذكره و
 تبين الحق عنده وتتبعه فويل لك وما قدمت يدك افرحت بمقدمك ورضيت بمزتك
 وان ورائك ذلة عظيمة لاعز فيها واشد العذاب ولا ناصر لك فيه انظر كيف حكمت
 بمن هو الحجة عليك وعلى الكل سلام الله عليه وكان عنده آيات محكمة وبراہين
 مؤكدة التي لا يقوم بها احد من اهل الارض وانه لعلي حق محض بمثل حق الذي
 كان الله عليه ورسله واوليائه وان مبلغ عرفانك و وزن ارشادك لم يكن لدى
 بقدر مبلغ كفر فرعون لانه لما سمع باسم اراد ان يتبين وجمع على قسدر قوته
 اسباب السحر لاثبات كذبه وادعائه الباطل بين رعيته فوالذي خلق كلشي بغيره
 لا لك انت ايهه موقفاً منه واذك مقاماً عند الله عنه وان الذين كانوا من قبلك ما صنعوا
 بمثل ما انت صنعت وما حكموا بمثل ما انت حكمت كانك انت ما قرئت القرآن
 لكم دينكم ولي دين ان كنت كافراً فلك ما عندك ان لم تنصر الحق فكيف تؤذله و
 ان لم تتبعه فكيف تسجنه كان الله ما خلق في قلبك ذرة من الرحم ولا في وجهك
 قمل من ذلك الا حياء فاق لك ولمقدمك ونعمة الله وغضبه عليك وسطوته وسخطه
 كان دائماً في حقك ما عشت الا بالنار وما صبرت الا عليها وكل ما صنعت بي كان الله
 صانع بي هو الذي قدر البلاء لاوليائه و اجرى النضاه لاحبابه وهو الذي كتب على
 ما كتب ولكن وبل لك حيث اجرى الله الشر على يدك وطوبى لي بما صبرت في سبيل
 ربي حتى اتاني اليقين وانى انا ما كنت غافلاً عن كفرك ولا عجبواً عن طغيانك و
 ما رايتك من قبل الا شيطاناً مريداً ولا اريك الا جباراً عنيداً وانى انا النور الذي
 اردعني الله في سلب آدم وامر الملائكة تعظيماً له بان يسجد الكل لنفسه فسجدت
 كلهم اجمعون ولو كان واحداً او اثنين او ثلاث بل الحمد لله الذي جعل اليوم عرفته
 الاذكياء مطيعين والبلغاء الحكماء متبعين والعلماء الاتقياء مسامحين والارواح المقدسة
 من اهل العز والبهاء ساجدين كانك انت لم تعرف احداً منهم ولكن اسمائهم معروفة
 وشمايتهم مرفوعة لم ينكرهم احد من اهل العلم والفضل ولا يسبقهم احد بالقول
 والعمل وكلهم يومئذ يلغونك و يتبرنونك عنك وكلهم الملائكة التي سجدت لله

تعظيماً لذلك النور وانك انت ذلك الابليس الذي استكبرت من قبل وما في جندك
لم يكن عند الله الا نفسك وان الذي انت زكيتك هو اذيتك الذي ملاء شرق الارض
وغربها فويل لك ولمن اتبعك كلكم اعداء لله واصحاب النار خلقتهم منها و ترجعون
اليها فيا ايها الكافر البعيد والجبار المريد فاعلم ان الله قد افضحك بملكك وان الله
سبحانه بحكمك قد اظهر ارتدادك عن دينك حيث كتبت بيديك ما كتبت ولا يخفى
عن اهله وقد قرنته ملائكة السموات والارض وما بينهما وشهدت عايبها وكتبت في
كل الاواح بانك انت ارتددت عن دينك واخترت الكفر على اهل مذهبك بمثل ما
قل يزيد في شعره اتظن انك قد افلحت ولكن الذينهم يدقون نظرهم في امرك
يعرفونك ولا يشتهه عليهم امرك بانك لما اخترت اضل الانعام التي لم يك فوق الارض
مثلا في الحمق والضلال و جعلتهم صاحب السجن الاول و انهم قد رغبوا اليه و
خضعوا لديه واستندروا كلهم ما فعلوا به رأيت ان احداً منهم من بعد لم يتبعك في
كفرك لئلا رضيت ان تجعل حراسه عباد الذينهم على غير مذهبه ومذهبهك ودون
قتلهم وسوخدعك كفار لا يؤمنون بالله وبرسوله ولا بال الله فوالذي يعلم السر ويسمع
النجوى انهم يتبرئون عنك ويلعنونك حتى سمعت باذني ممن هو اعلم بينهم بانك
قد تزلت من شجر الكفر وعقد ماء وجودك بماء الشيطان فكفك ذلك العار بان الكفار
يلعنونك ويلعنونك و ظهر في السموات والارض بان الذي هو من شجرة الرسول
في ثمره البتول على علو معرفته وتوحيده و ظهور تقديسه وتقريده سجن بايدي
اهل الكفر فانصف وصل على اللذين امروا بسجن الملك فانهم لم يرضوا بذلك العار
بان يختاروا الكفار على من ولد في الاسلام فعليك لعنة الله ولعنة ملائكة السموات
والارض وما بينهما اتريد ان تبطل الحق بحكم ظالم وانك انت كيف توقن بيوسف
الخطي و موسى بن جعفر الوصي عليهم السلام لانهما سجنا بغير حق وما كان ذلك
الاكرامة من الله على وموهبة من عنده لدى سنة من سنن اوليائه في حقى فاف
عليك وعلى دينك وعلى الذي لم ياعذك بدينك ما دخات سجن اللساني الا ليظهر
كفرك و يلمن تهنك لابن رسول الله في ما كبرت السموات والارض كلها اتخذ رني
بالقتل وهو شعار الموحدين وسنة المصطفين فعليك لعنة الله ان استطعت ولا تفعل
ثم عليك سخط الله ان استطعت ولا تفعل ثم عليك غضب الله ان استطعت ولا تفعل
وانى متوكل على الله وملجأ ظهري الى الله و ملقى نفسي بين يدي الله وهو حسي
تمام الاولى ونعم النصير عليه توكلت و اليد اتيب ولكن لعمري انك انت ما استطعت
وان نفسك اشقى من ذلك ولكن ام يكن مثلك في جندك وان الذي خلقني يحفظني
من سوء فملك ويجعلني في كهف رحمة وحصن قوته وعزته و الاى شرف مثل
هذا يجب الله لي الشهادة و اختصني بها اختص اهل الولاية سيما على امر ملك
جبار العنيد والشيطان المريد الذي ما جملك الله على مقعدك الا ليعذبك به ويتقم
هناك به ولولا احف عن الذين اتبعوني لآخبرتك باسماتهم ولا رسلن اليك كتبهم
وانهم لا يكلمه يخفى وكلهم لا يلتفتون اليك ولا ينظرون الي مقعدك الا كارض وقعت
عليها ميتة واحاطتها الكلاب وانها يأكلون منها حتى تفرغ وانك و ربي اذل من هذا

قد قضى من عمرك ما قضى ولم تستحي وترضى بمن هو صغير السن مع ذلك العلو^١
والعلم والغناء والعز قد رضيت له بمنتهى الذي ما استطعت دونه وان استطعت لاشك^٢
انك انت ما بقيت شيئاً قد خرقت كل حجب الخياء وعارضت الجبار بكلمك و
جارت القهار بحكمك ترسل الى عالم السنة خلع السلطنة وتهب لطفل الذي لا يعرف
الحر عن البرد منصب الجلالة وتأخذ عن صاحب ملك الدنيا والآخرة الذي قد جعل
الله جنده ملائكة السموات والارض و حجته آيات كلشيء ولا تستحيى عن الله ولا
تتأثر بقدر لمحة فما والله اكتسبت الا النار و ما اكتسبت الا رضاه الرحمن فلك ما
بطلت ولى ما صبرت فسيحكم الله بيني وبينك بالحق انه هو الواحد القهار وانه لهو
العزير الجبار وحسى الله ثم محمد ثم آل الله وكفى بالله على شهيداً سبحانه الله ربك
رب العزة رب كلشي عما يصفون وسلام من عنده على الذينهم على ربهم يتوكلون
والحمد لله رب العالمين وديكر ازبلاد و اقطاع ايران :

توقيع قائميت

از جمله توقيعات صادرة از قلم

اعلى خطاب بار توقيعى است كه در اواخر ايام ما كو صدور يافته ويرا بتخصيص و
تشریف عظيم سرافراز فرموده نداء قائميت را بواسطه او باسماع و آذان رساندند
و هي هذه الله اطهر ان يا خلق الله كل تقرئون ثم لتؤمنون و توقنون هو الاعلى
بسم الله الامنع الاقدس شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر يحيى و يميت ثم
يحيى ويميت وانه هو حى لا يموت فى قبضته ملكوت كلشيء يخلق ما يشاء بامر الله
كان على كلشيء قديراً ان يا على قد اصطفيناك بامرنا وجعلناك ملكا ينادى بين يدي
العالم انه قد ظهر باذن ربه ذلك من فضل الله عليك وعلى الناس لعلمهم يشكرون ان
يا على ابني انا نار الله التى يظهر الله يوم القيمة وكل بها يعثون وينشرون ويحشرون
و يعرضون ثم هم فى الجنة يدخلون قل ان الذين دخلوا فى الباب سجداً فو رب
السموات و رب الارض رب العالمين اذا يزيد الله على نارهم عدد الباب وليجعلن
لهم نوراً فاذا هم يعلمون ذلك قائم الذى كل ينتظرون يومه و كل به يوعدون انا
قد صبرنا يوم القيمة خمسين الف سنة ليمحصن كلشيء حتى لا يبقى الا وجه ربك
ذى العزة والجلال وما شهدنا على روح ايمان يومئذ الا عدد الوجه انا كنا به عالمين
وان اول من بايع نبى محمد رسول الله (ص) ثم على (ع) ثم الذين هم شهداء من بعده
ثم ابواب الهدى ثم ما قد قدر الله له ذلك الفضل من النبيين والصدقيين والشهداء
والذين هم بالله وآياته موقنون من حيث لا يعلمون فاذا شهد الله عليهم بما قد دخلوا
نار الله التى كل بها ليمحصون فاذا يبعثهم الله من مراقب انفسهم ويخلقهم بمثل ما قد
خلقهم اول مرة انه كان على كلشيء قديراً قل ان الله بما قد نزل من الايات
فى ام الكتاب قد خلق محمداً ثم ماشاء كذلك يخلق الله يومئذ ما يشاء بقوله كن فيكون
ومن ينتظر بعد هذا ظهور مهدي اورجى محمد او احد من آمن بالله وآياته فاولئك

ما لهم من علم الى يوم يرجعني الله ومن آمن بي ذلك يوم القيمة فاذا كل في خلق
 جديد انا قد بدنا ذلك الخلق وانا لنعينهم وعدا علينا انا كنا قادرين ومن يرزق
 من بعد ما رزقوا من قبل من كل ما هم ليدينون فاولئك هم لا يحل عليهم بما قدرنا
 من قبل في القرآن انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون انا قد انشأنا نشأة الآخرة وارفعنا
 كل ما كان للناس به ليدينون قل ان الهواء يطهركم بمثل ما يطهركم الماء ان يا
 عباد الله فاشكروا ومن يعمل بعد ان يوصل الله حكم حجة ربك فلا يقبل عنه من
 شيء وان يومئذ كل مثل الذين اتوا الكتاب من قبل ما لهم حكم الا من يدخل في
 دين الله وكان من المخلصين ومن يتلو آية من الكتاب او يروي حديثا من بعد يريد
 ان يعمل به فاولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبل فسيدخلهم الله ربهم في دين
 الحق انه كان على كل شيء قديرا قل لو اجتمع الناس كلهم اجمعون على ان يأتيوا
 بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا ولن يقدروا ولو كانوا على الارض عالمين فلتأمرن
 الناس اجمعين ان يقرئوا بالليل والنهار الآية التي قد نزلناها في اول الكتاب
 ليرزقن برزق ربهم وكانوا بالله وآياته موقنين قل انما الدين من بعد الدين ان تؤمنوا
 بالله وآياته ولتنصرن في دين الحق بما اتم عليه مقتدرون قل لا تحضرن المقاعد
 التي كنتم فيها تصلون ولتحضرن بين يدي الله ولتنصرن الذي قد رجعوا الى الحيوة
 الاولى ولتأخذن حق الله باذنه انه كان بكل شيء عليما سبحانك اللهم فاشهد على فاني
 انما فرطت في الكتاب الاول من شيء بما نزلت فيه انه لا اله الا انا اياي فاتهون
 للمؤمن كل نفس بما قدمت فيه ان لا يكون من بعد الله وآياته حديثا كان الناس به
 يؤخرون سبحانك اللهم قد قضى خمسين الف سنة يوم القيمة فاذا لاجملن النار لمن
 قد دخل في الباب نوراً ورحمة من عندك انك كنت ذا رحمة عظيماً قل ان الله
 حي وان ما دون الله خلق له وكل له عابدون ان يا خلق الله انه لا اله الا هو و
 انني انا اول العابدين قل انه لمحمد هاد قل انه لمهدي موعود في ام الكتاب قل انه
 صاحب حق كل به يوعدون قل انه قائم حق كل به موقنون وانا قد نزلنا ذلك
 الكتاب رحمة من لدنا للعالمين ان لا يقول احد لو علمني الله ظهور مهدي او رجوع محمد
 والذين هم شهداء من بعدهم ثم المؤمنون لكنك من المحضرين قل ان الله ربي لغني
 عليهم

بِسْمِ اللَّهِ الْأَمْنِ الْأَقْدَسِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْمُحِبُّ وَأَيُّهَا الْبَهَاءُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَكَلَّمَ
 عَلَى مَنْ يَطْهَرُهُ اللَّهُ جَلَّ أَمْرُهُ وَمَنْ يَخْلُقُ بِأَمْرِهِ وَلَا يَرَى فِيهِ إِلَّا مَا قَدَّمَ اللَّهُ
 لَهُ يَقُولُ يَا إِلَهَ الْاَهُ الْمُهَيَّبِينَ الْقِيَوْمِ رَجَدَ فَقَدْ سَمِعْتُ كِتَابَكَ
 وَإِنْ مَا فِيهِ جَوْهَرٌ لَوْلَا فِيهِ مَا أَحْبَبْتُكَ عَلَى ذَلِكَ الْقِرطاسِ وَلَا حِينَئِذٍ
 بِأَعْلَى مَا قَدَّرْتَنِي الْاَبْدَاعِ فَمَا اعْظَمَ ذِكْرُ مَنْ قَدَسَتْ عَنْهُ وَإِنَّ ذَلِكَ
 أَعْلَى وَاعْتَزُّوا جَلَّ وَامْنٌ وَأَقْدَسُ مِنْ أَنْ يَقْدِرَ الْاَفْتَدَةُ بِعِرْفَانِهِ وَالْاَعْرَابُ
 بِالْتَجْوِدِ لَهُ وَالْاَنْفُسُ بِشَنَائِهِ وَالْاَجْسَادُ بِذِكْرِ بَهَائِهِ فَمَا عَظُمَتْ مَسْئَلَتُكَ
 وَصَغُرَتْ كَيْتُونَتُكَ هَلِ الشَّمْسُ الَّتِي هِيَ فِي مَرَايَا ظُهُورِهِ فِي نَقْطَةِ الْبَيَانِ
 يَسْئَلُ عَنِ الشَّمْسِ الَّتِي تِلْكَ الشَّمْسُ فِي يَوْمِ ظُهُورِهِ سَجَادًا لَطَلَعَتْهَا إِنْ
 كَانَتْ شَمْسًا حَقِيقَةً وَالْاَلَا يَنْبَغِي لِعَلْوِ قَدْسِهَا وَسَمُو ذِكْرُهَا وَلَوْلَا كُنْتَ
 مِنَ الْوَاحِدِ الْاَوَّلِ لَجَعَلْتُ لَكَ مِنَ الْحَدِيثِ قَدَسْتُكَ عَنِ اللَّهِ
 الَّذِي قَدْ خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَأَمَانَكَ وَأَحْيَاكَ وَبَعَثَكَ فِي فَيْكِكَ عَلَى قَوْلِهِ تَعَالَى
 بِلِسَانِ الْمَنَاجَاتِ « فَمَا أَنَا ذَا مَسْتَاذِنٌ بِجُودِكَ عَنِ جُودِكَ أَنْ تَأْذِنَ بِقَوْلِهِ
 أَنْ يَخْطُرَ بِهِ ذِكْرُ مَنْ تَطَهَّرَتْهُ وَأَنْ تَجْعَلَنَّهُ وَكُلَّ مَا لِي وَعَلَى مَيْمَانَتِي
 عَلَى شَانِ لِأَجِدَنَّهُ مُسْتَجِئًا عَلَى مَا أَنْتَ مُسْتَجِئٌ بِهِ وَمَقْدَّمًا عَنِ كُلِّ
 مَا أَنْتَ مُقَدَّسٌ عَنْهُ إِنْ أَجِدَنَّهُ وَحَدَّهُ وَحَدَّهُ لَكُنْتُ سَاجِدًا لَهُ
 بِاسْتِجْقَانِي نَفْسِي إِذْ ذَلِكُ سَجُودِي لَكَ وَحَدَّكَ وَحَدَّكَ لِإِلَهِ الْاَبْدَانِ

وَإِنْ أَحَدٌ كَلَّمَ عَلَى الْأَرْضِ سَجَادًا بَيْنَ يَدَيْهِ لَا يَكْبُرُ عَظْمَتَهُ فِي
 قَوْلِي بِذَلِكَ إِذْ لَوْ شَاهَدْتَ بِمِثْلِ مَا عَلَى الْأَرْضِ بَعْدَ كَلِّتِي وَكُلُّ
 كَانُوا السَّجَادَ لَهُ حِينَ مَا يَقُولُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَإِنْ مَا دُونِي
 خَلَقِي قُلْ إِنْ يَا خَلْقِي إِنِّي مَا سَجِدُونَ ذَلِكَ مُسْتَحِقٌّ بِهِ وَلَمْ يَغَيِّرِي
 خَلْقِي كَلِّتِي عَنْ تَعْظِيمِي إِيَّاهُ وَتَكْبِيرِي عَظْمَتَهُ «القول تعالى»
 وَقَدْ كَتَبْتُ جَوْهَرَةً فِي ذِكْرِهِ وَهُوَ أَنَّهُ لَا يَسْتَشَارُ بِإِشَارَتِي وَلَا يَمَّا ذَكَرَ
 فِي الْبَيَانِ بَلْ وَعِزَّتِي تِلْكَ الْكَلِمَةُ عِنْدَ اللَّهِ الْكَبْرُ عَنْ عِبَادَةِ مَا عَلَى الْأَرْضِ
 إِذْ جَوْهَرُ كُلِّ الْعِبَادَةِ يَنْتَهِي إِلَى ذَلِكَ فَعَلَى مَا قَدْ عَرَفْتَ اللَّهُ فَاعْرِفْ
 مَنْ يُظَاهِرُهُ اللَّهُ فَإِنَّهُ أَجَلٌ وَأَعْلَى مِنْ أَنْ يَكُونَ مَعْرُوفًا بِدُونِهِ أَوْ مُسْتَشَارًا
 بِإِشَارَةِ خَلْقِهِ وَإِنِّي أَنَا أَوَّلُ عَبْدٍ قَدْ أَمَّنْتُ بِهِ وَبِإِيَّاتِهِ وَأَخَذْتُ مِنْ بَكَارِ
 حَدَاتِي حَتَّى وَعِزَّتِي فِي حَدَاتِي كَلِمَاتِي بَلْ وَعِزَّتِي هُوَ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ
 بِأَمْرِهِ قَائِمُونَ «القول تعالى» أَلَا إِنَّكَ أَنْتَ لَوِ ادْرَكَتَ يَوْمَ ظَهْرِهِ
 إِنْ عَرَفْتَهُ بِأَعْلَمِ عُلَمَاءِ الْبَيَانِ مَا عَرَفْتَهُ وَإِنْ رَأَيْتَهُ وَاقِفًا فِي أَمْرِهِ تَمَّ ذِكْرُ
 عَلَيْهِ إِيَّامُ الْإِنْسَانِيَّةِ مَا انْفَيْتَ حُرُوفَ النَّفْيِ لِإِبْنَاتِ مَظْهَرِ الْأَحْدِيثِ
 أَلَا إِنَّهُ أَجَلٌ ذِكْرُهُ يُعْرِفُ كُلُّ شَيْءٍ نَفْسَهُ وَإِنِّي أَسْتَجِبِي أَنْ أَقُولَ بِعُرْفِ
 كُلِّ شَيْءٍ نَفْسَهُ بِمِثْلِ مَا إِنِّي قَدْ عَرَفْتُ كَلِّتِي بِإِيَّاتِي نَفْسِي إِذْ كُلُّ مَا خَدَّتْ
 مِنْ كَلِّتِي خَلْقٌ لَهُ وَإِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْلَى مِنْ أَنْ يُعْرِفَ بِخَلْقِهِ بَلْ الْخَلْقُ يُعْرِفُ
 بِهِ هُوَ الَّذِي إِذَا نَبَلَ جَلَّجَ لِسَانَ قَدِّسٍ أَرَلَّتْ بِخَلْقِي فِي قَوْلِهِ مَا يَشَاءُ مِنْ نَبِيٍّ

أَوْ بِي أَوْ صِدِّيقِي أَوْ نَفِي إِذْ كُلُّ مَا قَدْ خُلِقَ كُلُّ آيَاتٍ مِنْ عِنْدِهِ وَ سَفَرَاءٍ مِنْ
 لَدُنْهُ كُلُّ قَالُوا إِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ انْتَظِرُوا مِنْ بَدْ كُرُوكُمْ اللَّهُ وَجْهَهُ فَإِنَّكُمْ مَا
 خَلِقْتُمْ إِلَّا لِلْقَائِيهِ وَهُوَ الَّذِي يَخْلُقُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِهِ إِيَّاكَ إِيَّاكَ يَوْمَ ظُهُورِهِ إِنْ
 تَحْتَجِبُ بِالْوَاحِدِ الْبَيِّنَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ الْوَاحِدَ خَلَقَ عِنْدَهُ وَ إِيَّاكَ إِيَّاكَ
 إِنْ تَحْتَجِبُ بِكَلِمَاتٍ مَا نَزَلَتْ فِي الْبَيَانِ فَإِنَّهَا كَلِمَاتٌ نَفْسِهِ فِي هَيْكَلِ
 ظُهُورِهِ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ شَمْسُ الْحَقِيقَةِ وَ وَجْهَهُ الْأَحَدِيَّةِ وَ طَلْعَةُ الزُّبُونِ
 وَ كَيْفُونَةُ الْأُلُومِيَّةِ وَ انبَاءُ الْأَزَلِيَّةِ لَوْ يَسْتَقِرُّ عَلَى التَّرَابِ تُنَادِي ذَرَاتُ
 التَّرَابِ عَلَى أَنْ ذَلِكَ عَرْشٌ قَدْ اسْتَوَى الرَّحْمَنُ عَلَيْهِ فَمَنْ يَغْفِرُ الْعَظِيمِ
 بِمَجَلِّ عَرْشِهِ بِذَلِكَ الْإِفْتِقَارِ فَكَيْفَ يَنْبَغِي أَوْ لَوْ الْأَفْكَارِ إِنْ يَغْفِرُونَ
 بِاللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَيَسْتَنْبِطُونَ عَنِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الظَّهَّارِ فَاشْهَدْ بَعِينَ
 قَوْلِكَ وَ لَا تَنْتَظِرْ إِلَيْهِ إِلَّا بِعَيْنِهِ فَإِنَّ مَنْ يَنْتَظِرُ إِلَيْهِ بِعَيْنِهِ يَدْرِكُهُ وَ إِلَّا
 يَحْتَجِبُ إِنْ أَرَدَتْ اللَّهُ وَ لِقَائَهُ فَأَرِدُهُ وَ انْتَظِرْ إِلَيْهِ وَلَكِنْ فَاشْهَدْ بِأَنَّ
 لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ غَايَةٌ وَ إِنَّ ذَاتَ الْأَزَلِ لَنْ يَرَى وَإِنْ مَا يُمْكِنُ أَنْ يَرَى يَنْبَغِي
 أَنْ يَنْسَبَ إِلَى اللَّهِ نَفْسِهِ ذَلِكَ الطَّلْعَةُ الْفَرْدَانِيَّةُ وَ الْوَجْهَةُ الصَّمْدَانِيَّةُ
 « إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى » فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَى النَّسِيمَةَ لَوَ أَيْقَنَتْ بِأَنَّكَ يُومِ
 ظُهُورِهِ لَا تُؤْمِنُ بِهِ لِأَرْفَعَتْ عَنْكَ حُكْمَ الْإِيمَانِ فِي ذَلِكَ الظَّهْرِ لِأَنَّكَ مَا
 خَلَقْتَ إِلَّا لَهُ وَ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ أَحَدًا مِنَ النَّصَارَى يُؤْمِنُ بِهِ لَجَعَلْتُه قُرَّةَ
 عَيْنِي وَ حَكَمْتُ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ الظَّهْرِ بِالْإِيمَانِ مِنْ دُونِ أَنْ أَشْهَدَ

عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ إِذْ ذَلِكَ الْأَحَدُ يَوْمَ ظَهْرِهِ لَوُؤُومٍ بِهِ يُبَدَّلُ كُلُّ
 عَوَالِيهِ بِالنُّورِ وَلَكِنْ ذَلِكَ الْمُؤْمِنُ لَمْ يَحْتَجِبْ عَنْهُ يَوْمَ ظَهْرِهِ يُبَدَّلُ
 كُلُّ عَوَالِيهِ بِالنَّارِ فَوَحَّى نَفْسَهُ الَّذِي لَأَحَقُّ عِنْدَ اللَّهِ كَفُوهٌ وَلَا شِبْهَهُ
 وَلَا عَدْلَهُ وَلَا قَرْبِيهَهُ وَلَا مِثَالَهُ لَمْ يَوْمٍ مِنْ أَحَدٍ بِالْبَيَانِ حَقَّ الْإِيمَانِ إِلَّا
 مِنْ يَوْمٍ بِهِ بِمِثْلِ مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ حَقَّ الْإِيمَانِ الْإِمْنُ آمَنَ بِالْبَيِّنَاتِ
 وَمِثْلُ ذَلِكَ مَا آمَنَ بِالْأَنْجِيلِ مِنْ قَبْلُ حَقَّ الْإِيمَانِ الْإِمْنُ آمَنَ
 بِالْقُرْآنِ وَإِذَا يَوْمٌ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ كُلُّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ عِنْدَهُ سِوَاهُ مَنْ
 يَجْعَلُهُ نَبِيًّا كَانَ نَبِيًّا أَوَّلَ الَّذِي لَا أَوَّلَ لَهُ إِلَى آخِرِ الَّذِي لَا آخِرَ لَهُ لِأَنَّ
 ذَلِكَ مَا قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ وَمَنْ يَجْعَلُهُ وَلِيًّا فَذَلِكَ كَانَ وَلِيًّا فَيُكَلِّمُ الْعَوَالِمَ
 «إلى قوله تعالى» فَلَنَنْصَحُنَّ بِهِ فَإِنْ يَوْمَهُ يَوْمَ الْآخِرَةِ بِالنَّبِيِّ إِلَى
 تِلْكَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَوْ لَمْ يَكُنْ كِتَابُهُ مَا نَزَلَ ذَلِكَ الْكِتَابُ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ
 نَفْسُهُ مَا أَظْهَرَ فِي اللَّهِ وَإِنِّي أَنَا آيَةٌ وَإِنَّهُ هُوَ آيَاتِي وَإِنَّمَا الْمَثَلُ مِثْلُ
 الشَّمْسِ لَوْ تَطَّلَعَ بِمَا لَأَنْهَايَةَ إِنهَايَةِ شَمْسٍ وَاحِدَةً «إلى قوله تعالى»
 لَعَلَّكَ فِي ثَمَانِيَةِ سَنَةٍ يَوْمَ ظَهْرِهِ تَدْرِكُ لِعَاءَ اللَّهِ إِنْ لَمْ تَدْرِكْ أَوَّلَهُ
 تَدْرِكْ آخِرَهُ «إلى قوله تعالى» وَرُبَّمَا يَأْتِيكَ مِنْ أَنْتَ قَدَسْتُكَ
 عَنْ عُلُوِّ ذِكْرِهِ وَارْتِفَاعِ أَمْرِهِ وَإِنَّ مِنْ فِي الْبَيَانِ يَقْرُنُ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ
 وَمَنْ لَا يَلْتَفِتُونَ بِظَهْرِهِ «إلى ان قال تعالى» سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ
 فَاشْهَدْ عَلَيَّ بِأَنِّي بِذَلِكَ الْكِتَابِ قَدْ أَخَذْتُ عَهْدَ وَلَايَةٍ مِنْ تَطْهِرَتُهُ

عَنْ كَلِشَى قَبْلَ عَهْدِ وِلايَتِي وَكَفَى بِكَ وَبِمَنْ آمَنَ يَا بَابِكَ عَلَيَّ شَهِيدًا
 وَآتَكَ أَنْتَ حَسْبِي عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَإِنَّكَ كُنْتَ عَلَيَّ كَلِشَى حَسِيبًا إِنَّ
 بِأَذَلِكَ الْحَرْفَ خُدَّ عَهْدَ وِلايَتِهِ عَنْ كُلِّ مَنْ يُعَيِّرُ بِالْإِيمَانِ عَنْ كُلِّ مَا
 يُحِيطُ بِهِ عِلْمُكَ بِمَا كَتَبَ بِخَطِّهِ وَإِنَّمَا إِنِّي قَدْ كَتَبْتُ كُلَّ الْبَيَانِ وَإِنْ مَنْ
 يَكْتُبُ هَذَا يُعَيِّرُ بِالْإِيمَانِ بِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ فَإِذَا فَاسْتَعْلِمَ عَنْ كُلِّ مَا
 يُمْكِنُ أَنْ تَسْتَعْلِمَ لِيُنَبِّتَ ذِكْرَهُ فِي الْكِتَابِ إِلَى يَوْمِ ظُهُورِهِ فَإِنَّ هَذَا
 لَهُوَ الْعَزَّ الشَّامِخُ الْمُنْبِيعُ وَالْفَضْلُ الْبَازِخُ الرَّفِيعُ انتهى

ان ہذا کتب من لدن امام حق مسبین فیہ حکم کل شیء لمن اراد ان یتذکر او یلوکون
 من المہتدین فیہ حکم کل شیء لمن شہد بامر ربک فی قضا سس مسبین ولقد فضل من قبل
 احکام کل شیء بلسان عربی قویم ولقد آمن الذین خلقت اذ تم من نور ربک و ہم كانوا
 من الذین یمتبعون الحق و ہم یوقنون ... ان یا محمد ولقد قضی حکم ربک من قبل باربع
 سنین وان من یوم الذی جاء امر ربک انی اجزتک ان اتق الله ولا تکن من الجاہلین
 ولقد ارسلت الیک الرسول مع لوح حق مسبین وان حزب الشیطان قد استکبروا علیہ
 و حالوا یمینہ و یمینک قد اخرجوہ من ارض التی انت علیہا سلطان مسبین ولقد فاتتک
 خیر الآخرة والاولی ان تسترجع الی حکم ربک وارودت ان تکن من المہتدین وان
 بعد الرجوع عن البیت الحرام قد بنا تک لمثل ما حدثتک من قبل بل اعظم من هذا و انت
 خیر ولی وشہید قد ارسلت الیک الرسول مع الکتب التی نزلتہا الیک لتتبع حکم
 ربک ولا تكون من المعرضین ولقد فعل الظالم بما لا یفضل احد مشد لا من شقی ولا جبار
 عنید ... ولقد قضی علی علی تک الارض بما لم یفرض احد من قبل وان الی اللہ یرجع الامر
 و انت ہو خیر ولی وخیر دان من یوم الاول الی ذلک الحین قد قضی علی من حرک ربک
 ما ہو من فعل شیطان مرید وان من یوم الذی ظهر امر ربک لن یقبل منک شیء و انت
 انت فی ضلال مسبین و کل ما رایت کانت انت قد فعلتہ فی سبیل ربک وان لک
 یوم قریب تسئل عن کل ذلک و ما کان الله بغافل عما یعمل الظالمون ولو لم تکن نبت
 لم یتطیع احد من اولیائک ان یتکبروا علی و ما هم الا اضل من کل نفل و حیر دان
 الذی انت جعلتہ ولی ملک و غننت انہ خیر مرشد و طہیر کلام ربک فیتشکک بما یتقی
 الشیطان الیہ و انت ہو شیطان مرید لا یعلم حرفاً من کتاب الله و انت من خوف ما کتبت
 یدہ اراد ان یطفا نور ربک الایسین ما ہو مکنون فی سرہ من کفر قویم و لولا انت
 قد جعلتہ ولی نفست ما لیتفت الیہ احد و ما ہو عند الناس الا ظلام مسبین ...

ان اتق الله ان لا تعذب نفسك اكثر مما عذبتهما فانك لتتوت من قريب ثم لتبوء
 من شيطان الذي جعله ولي نفسك وتقول يا ليتني ما اتخذت الشيطان ولياً وما
 جعلت الباطل مرشداً معي يا فكيف تجعل نفسك ادنى مما فعل فرعون وانك لتقول اني
 من المسلمين فكيف انت قرأت آيات القرآن واذا التكون من الظالمين من ترضى اليه
 ولا النصارى ولا احد من طوائف الذين كفروا ان ينظروا على ابن بنت بيتهم فويل بك من
 عذاب يوم قريب كيف لا تخشى من سطوة الله ربك رب السموات رب العالمين
 تلك آيات بنيات حجة بالغة لمن اراد ان يكون من المتدين ما اراد ان اخذ منك
 قدر خردل ولا استقر على مقعدك فان لم تشعني لك ما ملكت دلى ارض امين
 وان لم تتبع كيف تشكروا تريد ان تعظم وان هذا مقعدى جبل عظيم ناسيكن فيه احد
 فويل للذين ينظرون على الناس بغير حق وياخذون اسرار الذين آمنوا بالباطل بغير حق
 ولا كتاب مبين واتنى انما سلطان حق من عند الذي هو امام حق من على الارض
 ان لا اخذ منهم قدر خردل ولا انهم سيمم ولا كون منهم احد منهم وكنت عليهم شهيدا
 وما على الا اذكر من كتاب ربك ثم هذا بلاغ مبين ان شئت ان تدخل ابواب نعم
 هذه منقحة عليك وما لا حد على من سبيل وكل ما كتبت اليك من قبل والى الذمى جعلته
 ولى امرت ما كان الا رحمة منى عليكما لعلا تخافان من يوم قريب والا من يوم الله
 انما كنتما من المستكبرين ما كان حكمكما فى كتاب الله الا انكما كفرتما برجلكما وانكما لمن الحاسرين
 هذا آخر ذكرى فى الكتاب عليكما وما اذكر كما بعد ذلك ولا اقول الا انكما لمن
 الكافرين الى الله افوض امرى وامركما وانه لهو خير الفاصلين ان ترجعا فعليكما ما تريدان
 من ملك الدنيا ونعيم الاخرة وثمان ما لا يخطر على قلبك فى اجمرة الدنيا من سلطان عز
 عظيم وان لم ترجعا فعليكما ذنبكما انما لا تقدر ان ان تغيرا ما كتبت الله لى ولين صبي
 الا ما قد قضى الله ربى عليه توكلت وعليه فليتوكل المؤمنون رب اشد على بائى قد تلو
 عليها آياتك وتتمت حججتك عليها بعد هذا كتاب مبين ورضيت بان قتل فى سبيلك
 وارجع اليك فى يوم قريب لك الحمد فى السموات والارض فالتعابما انت قضيت

فانتم انت خیر ولی و نصیر رب اصبح ما یفید الناس و اظہر کلک علی الارض حتی
 لا یكون احد من المشرکین رب انی استغفرک مما قلت فی کتابک و اتوب الیک
 و ما انا الا جسد من الذاکرین و سبحانک لا اله الا انت توکلت علیک استغفرک
 من ان اكون من السالمین و سبحان الله ربک رب العرش العظیم عما یصف الناس
 بغير حق و لا کتاب مبین و سلام علی الذین استغفروا
 ربک ثم یقولون ان الحمد لله رب العالمین

قتی از ترویج مبارک حضرت اعلی با مختار محمد شاه قاجار که در قلعه ماکو نازل گشته :

خلقنی الله من طینتہ لم یشارک فیہا احد و اعطانی ما لا یدرکہ البالغون و لا یقیدون
 یعرفہ الموحدون ...

آلاتی انما کرکن من کلمۃ الاولی اتی من عرفہا عرف کل حق و یدخل فی کل خیر و
 من جہلها جہل کل حق و یدخل فی کل شر فیورثک رب کل شیء رب العالمین من عمر
 کل ما یکن فی الامکان و یعبده الله بکل عمل خیر احاط به علم الله و یلقى الله و کان فی قلبه
 اقل مما یحسی علم الله بغنی فیمط کل عمل و لا یظن الله الیه و یسخطه و کان من الہا لکن لان الله
 قد جعل کل خیر احاط به علمہ فی طاعتی و کل نار یحییها کتابہ فی معصیتی و ان الیوم کان فی اشاہد
 فی مقامی حسد اکل اہل محبتی و طاعتی فی عرفات الرضوان و اہل عداوتی فی درکات
 النیران و لعمری لولا الواجب من قبول امر حجتہ الله ... ما اخبرتک بذلك ...
 قد جعل الله کل منافع الرضوان فی یمین و کل منافع النیران فی شمالی ... انا النقطۃ الی ذوت
 بھا من ذوت و اتی انا و جہ الله الذی لا یموت و نوره الذی لا یفوت من عرفنی و رائہ
 الیقین و کل خیر و من جہنی و رائہ البسین و کل شر ... قسم بحق فرد احد کہ بمن عطا نفع مودہ
 حجت خداوند آیات و علامات ظاہرہ را الا آکھ کل اطاعت نمایند امر اورا ...
 قسم بحق مطلق کہ اگر کشف غطا شود مشاہدہ مینائی کل را در زمین دنیا در نار سخط خداوند کہ
 اشده و کبیر است از نار جہنم اما من استظل فی ظل شجرۃ محبتی فانهم هم الفائزون ...

خداوند شاهد است که مرا علی نبود زیرا که در تجارت پرورش نمودم در سنه ستمین قلب مرا ملو
 از آیات حکمه و علوم متقنه حضرت حجه آتمه علیه السلام فرمود تا آنکه ظاهر کردم در آن سنه
 امر مستور را در کن مخزون را بشانی که از برای احمدی حقیقی باقی نماند لیهلک من هلك عن بینة
 و یکی من حق عن بینة و در همان سنه رسول و کتاب بحضور آن حضرت فرستادم که آنچه لایق
 بساط سلطنت است در امر حجت حق اقدام شود و از آنجا نیکو شستند بر طو رفتند و نماز
 و عبادت عیاد طیار قرار گرفته بود بحضور فرسایده اند و مانع شده اند اشخاصی که خود را دولت خوا
 دانسته اند تا الی الآن که قریب چهار سال است که بوحه احمدی بحضور معروفند داشته الی کن
 چون اجل قریب است و امر دین است ز دنیا رنج بجزو معروفند داشته شد قسم بخداوند که
 اگر بدانی در عرض این چهار سال چه باین گذشته است از حزب و جند حضرت نفس را
 بتغش فرمای از خشیة الله الّا و آنکه در مقام اطاعت امر حجه آتمه بر آئی و جبر کسر آنچه واقع شد
 فرمائی در شیراز بودم از خبیث شقی حاکمش ظلمها دیدم که اگر بعضی از آنرا مطلع شوی بر آئیم
 بعد از انتقام کشی زیرا که بساط سلطنت را بنظم صرف الی یوم القیة مورد سخطه نمود و از
 کثرت طغیان شرب خمر مش که هیچ حکمی را از روی شعور نیکرد و خانقا مفسطرا بیرون آمدیم
 حضور کثیر التور آن بساط جلال است تا آنکه مرحوم معتدله ولد بر حقیقت امر مطلع شده و آنچه لازمه
 جودیت و خلوص بالنسبة الی اولیاء الله بود بجای آورده بعضی از جهال بلهش چون در مقام
 فساد بر آندند مدتی در عمارت صدر مستورا اقامه بحق الله نمود تا آنکه بارضاء الله بعمل فردوس خود
 متصل گشت جزاء الله غیراً ... و بعد از صعود آن بعالم بقا که گین شقی پانچ نفر هفت شب
 بلا اسباب سفر تبر و بر و قسم های دروغ و جبر صرف حرکت داده فایده عاقبتی علی تا آنکه
 از جانب آن حضرت حکم بفر ما کو آمد ... قسم بستید اگر که اگر بدانی در چه محل ساکن هستیم اول
 کسی که بر من رحم خواهد کرد حضرت میبود در وسط کوهی قلعه ایست در آن قلعه از رحمت آنحضرت
 ساکن و اهل آن منصرف است بدو نفر مستغف و چهار سنگ حال تصور فرما چه میگردد آنکه نه کاه بو
 ابر و مستغف قسم بحق الله که آنکس که راضی باین نوع سلوک با من شده اگر بداند با چه کسی است
 هرگز فرحناک نشود الّا انحرکت بستر الامر کانه اجس کل النبیین و الصدیقین و الوصیین ...

و حال آنکه بعد از آنکه مطلع شدم باین حکم نوشته فی حضور مدبر ملک فرستادم که و الله
 بقل رسان و سر را بر سرست هر جا که میخواهی زیرا که زنده بودن و بلاجرم بقی بدین مرتبه
 سزاوار نیست از برای مثل من آخر جوابی ندیدم اگر چه یقین است که جناب حاجی یکدیمی
 امر علم نرسانیده و الا قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلاحق محزون نمودن آمده است و توفیق
 بیت الله و قسم بحق که امروز منم بیت الله واقعی و کل خیر من حسن بی فکانهما حسن بالله
 و ملائکت و کل اجانه و من اساء بی فکانهما اساء بالله و اولیاء الله بل ان الله و اجانه اهل
 معان من ان یصل بقنا هم خیر احد او شتره بل الی یصل کل ما یصل و ما وصل الی فیوصل الی
 نفس الواصل فالذی نفسی بیده انه لم یسین الا نفسه لان ما کتب الله علی نفسی و لن یصیبنا
 الا ما کتب الله علینا فویل لمن یحیری الشر من یدیه و طوبی لمن یحیری الخیر من یدیه و ما انکسوا الی
 احد الا الی الله لانه یوخر الفاعلین و لیس لاجد قبض و لا بسط الا به و هو القوی الهزیز
 محل قول آنچه انسان تنها دارد از خیر دنیا و آخرت نزد من است و اگر کشف عجب شود
 محبوب کل منم و احدی مرا منکر نخواهد شد ولی این ذکر عجب نیاید در حضرتت را بلکه مؤمن
 موعده که ناظر بخداوند است ماسوی را عدم بخت می بیند و قسم بحق که بقدر ضرورتی تناسلی
 مال از آن حضرت ندارم و مالک شدن دنیا و آخرت را شرک محض میدانم زیرا که سزاوار
 نیست که موعده غیر را نظر نماید چه جای آنکه مالک شود او را و یقین میدانم که مالکم کل موجود و
 مقهور و تابعی است حتی محسود ... در این چل فرو مانده ام و بموقتی آمده ام که احدی از اولین
 بتوانشده و احدی هم از بدین متمثل نشده خودم که شتم محمدا لعزیز لانی فی رضاه مولای
 و ربی و کاتی فی العز و ستمتذ ذبذکر الله الا کبسه وان ذلک من فضل الله علی و الله ذوالعز
 الکبیر بحق خداوند که اگر بدانی آنچه میدانم کل سلطنت دنیا و آخرت را میدهمی بر اینکه مرا
 راضی نمائی در اطاعت حق ... و اگر قبول نفرمائی خداوند عالم کسی را مبعوث فرماید لا تا
 امره و کان وعد الله سفولا ... و هر گاه خویشم مجزی نداشته و ندارم بفضیل الله از امری و
 عالم هستم با اعطانی الله من جوده و اگر خواهم ذکر نمایم کل ذکر حضرتت را در هر مقام و لکن
 ذکر کرده ام و نمیکند تا آنکه تیسر داده شود حق از غیرش و ظاهر شود صدق کلام باقر علیه السلام

لا يدان من آذ يا بجان لا يقوم لما شئ فاذا كان كذلك فكونوا اصحاس بيوكم والبدوا بالبداء
فاذا تحرك محرك فاستغوا على التبع واستغوا الله من وجودي وما نسب الي
واقول ان الحمد لله رب العالمين .

يا الهى اشهد لكى فى هذا اليوم اول ساعة من احسن
الجمعة بين اليوم البديع كما تحب لنفسك وللذين
جعلهم فى مقام محبتك من اهل الابداع بهم انك
انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك ليس
لك شئ واثم انت الهى المتعال يا الهى بغير
نفس قد عرفت سبل الاقطار فى محبتك وبدعوات
نفسى الى بيتك اكرام قد شهدت على سبل الابداع من
سورة نفسك فبهاك يا الهى انت الهى لمن شئت
ولا تمد وانت الهى لمن وصف ولا تحس وانت الهى

لن تحس ولا تأس وانت الهى لا تثبت من
الخلق ولا تشير باسم من الشان فبهاك قد شهدت
واعلمت من ان يعرف شئى وتعالى كغيرك من ان
يدل الهى شئى فيا الهى ان انستك القدر شادة
بالفريق من معرفتك وبالطبع اليقين من محبتك اذ
كنت انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك

لم تزل قد كنت ولم يكن منك شيء وان كل البديع
 قد دل على الحمد وكيف توصف بلا ذكر لك يدك
 فبما كنت مما يصف المشهورون في آياتك علوا كبيرا

فبما لك سبحانك كيف أقول انت انت وكيف
 اعتد من قولي انت انت واتي في كلنا العامين
 سجدت بارك وفي شديد بلا وبما مضى فاه آه من
 يكون هو عدم بحت عندك ويقول في تعاليك انا فو
 عزتك شمس بذلك العذاب ولو انك جعلتني ما كما
 من عندك على نفسي لا أقدم بما جعل ما انت صدر لها جزاء
 ذكرها لا استكبر من صدق وعرفت عدم ذاتها فاللعدم
 الصريف التوجه الى نفسك التي امنت فوعزتك ل
 كان لي روح شعور لا انظر في قلب ذكرى اياك ارب
 من ان تنطقه البيضاء على الصفا او تنكسر الزجاجة
 بما كهدير الا مثل سبحانك سبحانك مثل كمثل اهل المشارة
 لائق يعني ويهيم الا اذ انتهم يعذبون بنا الحمد و
 وعيسى ون من عذاب الحمد وواتي انا تمسرق في
 عذاب لا بد له ولا تخم وفي بار لا فناء بحسبه يا ولادوا
 لرفير يا ولاد ما وذا تمس اولاهم لاله لاله يا واه

یا ای الی من انزلنا الی این نظر لولم تخصنی من
 بقدر خلاصی و لولم تخصنی من بقدر ان یخصنی فسماک
 و تعالیت لم اقدر کیف اقول و ان بقولی تضاعفت
 ناری و لم ادر کیف اصمت و ان شدة العذاب قد
 انطقنی بان اخرج علی شلک سلطان جبار السموات
 و الارض و ملک قهار ملکوت الامر و الخلق بذکری
 یا ک و ان اقول انت رب السموات و الارض
 فوعزتک ما وجدت مثل بلا حیا عندک و ما علمت مثل
 ذاعصیان لک لیک لان من یو تعترف بعدم نفسه تم
 یرجع و یقول انت انت کانه یومحزون صرف بدو
 بحسب بان لا یدرک یا تقول و یناثر بها فیصل و اید
 یقول فسماک سماک انی تعترف لما انت تحت
 و تقر بما انت رخصی و لا یجاء لی دون ذلک و لا
 سیل لی غیر ذلک و لا مهرب لی دون ذلک
 و لا نجاه لی سوی ذلک فسماک یا محبوبی لم ادر الی
 عائل و ما سوی مجزون بانی اری بعضاً یفعلون ذلک
 و یتذذون بغيرک و یغفرون الدنیا بعد ما هم یعلمون
 انک تقنی و بعض یسب و تک لما تعطیهم و بعض
 ینکرم لما یریدون من حوائجهم و بعض یرک الدنیا

والتطوع من ذواتها وتركوها رضاك في الاخرة
 وبعض من خوفك تطوعوك وبعض محبتك بعدد
 وبعض لان توحيدك اشرف من كل شئ يوصدوك
 وبعض بان ذكرك اعلى من كل ذكر يذكرك واني

لما ادق نظري الى انفسهم واكشف قناع اعمالهم اراهم
 مشركين عندك ومنعودين عن قربك لان عظمهم
 هو الذي يحب ذكرك لما هو اعلى من كل شئ لميلك
 نفسه ما ليس مشد شئ ذاته في استيقظ ما اراد الا ان
 يفتد نفسه ويطلب حظه وجعل ذكرك عرضا كما جتبه وذا
 عمل سكون محرکه فسجالتك بسجالتك ابرئ شريك
 يطلب غيرك فسجالتك ما ابعده الناس يسئلون
 لا اهل نفوسهم فيسئلون عظمة تفك ويسئلون منك
 حوائجهم بعد ما هم يسئلون بان كل ما دونك معدوم عندك
 وان سوال العبد منك هو لما كان ما عداك ايك عظم
 من نفسه ومسالته ثم بعد ذلك نفس عظم ذلك ويسلك
 بما هو يقيني في ايام معدوده او يقيني في عالم الا انناية
 كلتسها عندك سواء و عدم فسجالتك بسجالتك اني
 فيعزتك حياي في امرك لم اذربا في سئل اذ ذكرك او
 باقي دليل صحت في تقاطعك غير ان انتم

نفسى بين يدىك واول باعتمنى فانتم امرى
 الى السدان امة بصير بساوه انتمم وقد نزل على
 على ذلك اجل كتب من الذين انت اعلم بهم منى
 قتب اللهم لكل واحد من هؤلاء تسعة ما هم يريدون
 فى سبيلك انا انت احوار الوهاب سبحان
 ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين
 والحمد لله رب العالمين .